

سجای لوحہ

مؤلف: آیت اللہ محمد رضا قبادی آدینہوند طرہانی لہستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای توحید

استاد محمدرضا آدیندوند لریستانی



نام کتاب: سیمای توحید

مؤلف: محمدرضا آدینه‌وند لریستانی

موضوع: کلام

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل‌بیت (عج) ❖

چاپ اول: ۱۳۸۴ ه‍.ش

چاپخانه: لیلی

تیراژ: ۲۰۰۰

شابک: ۸-۹۹-۸۶۸۶-۹۶۴ ISBN: 964-8686-99-8

«حق چاپ محفوظ است» www.ahl-ul-bayt.org

تهران - ص.پ. ۷۳۶۸-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ (۰۲۱) - فاکس: ۸۸۹۳۰۶۱ (۰۲۱)

قسمت اول:

طلعة التوحيد

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا
سَيِّدَنَا وَنَبِيَّنَا مُحَمَّدًا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَآلَهُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا
تَجَلَّى وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُخَالَفِيهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ .

وبعد این تألیف مختصر دارای دو جنبه نظم و تبلیغ و نشر فصحیح است که
در نظمش دقایقی فشرده و در نشرش حقائقی شمرده است و هدف از آن
تقریر و تفسیر اصول اعتقادات بر مبنای مریض و مستحکم مخصوص
و ظواهر کتاب و سنت و برپایه قواعد و قوانین شدید القوای عقل و اندیشه
و اجماع است و کتاب و سنت و اجماع موافق حکم عقل و مصدق آن است
و باید دانست که جزم و اعتقاد ثابت و راسخ به اصول دین شرط شرعی
صحت عبادات و عمل به فروع دین است که صحت و قبولی طاعت و
عبادات موجب رستگاری و نیل به سعادت ابدیه و بالعکس جهل یا شک
و تردیدی در آنها برای شخص مکلف مَقْصَرٌ مِنْ شَاءِ بُطْلَانِ عِبَادَتِ
و سبب حرمان و شقاوت و در نتیجه موجب عذاب و عقوبت در عالم
آخرت است چنانکه خداوند متعال در سوره بقره آیات ۱۶۱، ۱۶۲
میفرماید اِنَّكَ كَافِرٌ بُوَدُّدٌ و در حال کفر مردند بر آنها است لعنت خدا
و ملائکه و همه مرده و برای همه در جهنمند در حالی که هیچگونه

تخفیفی در عذابشان نبوده و مهلتی به آنان داده نمی‌شود. و در سوره نساء آیه ۱۳۶ میفرماید: «هر که به خدا و ملائکه و کتابهای الهی و پیامبران او و روز قیامت کافر گردد به تحقیق گمراه شده همراه شدنی که در نهایت دوری از حقیقت و بُعد از مقصد است و چون اُس مطالب و مسائل این تألیف مختصر بر مبنای عقل و شرع مبتنی و استوار بوده و مابقی هم از محسوسات است لذا ان شاء الله تعالی از همزات شیاطین بشرنما و القاء شبهات حاسدین همراه مبرا و برکنار است گرچه احتمال ضعیفی هم هست که از وسوسه و قلقه زبان فاسدان مخصوصاً حاسدان و دشمنان علم و ایمان در امان نبوده و از حمله جاهلان بدور نماند زیرا آن غافلان کور دل به تعبیر و قضاوت قرآن فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً افرادی قلباً و باطناً مریضند یا نه ممکن است که از سهو نسیان و لغزش و طغیان قلم خودم که عادات و قاعدتاً طبعاً با سرشت هر بشر غیر معصومی بدون استثناء دست بگیربان و توامان است مصون و محفوظ نمانده باشد که در این فرض اخیر حدیث شریف رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ جَوَابُكَ مِمَّا شَاءَ اللَّهُ.

بهر حال امیدواریم خداوند حافظ دستگیر به فضل و کرمش ما را از هرگونه خطاء و خطل^۱ و زیغ^۲ و زللی در پناه لطفش حفظ فرماید. و باید دانست که این تألیف مختصر مشتمل بر دو قسمت است:

۱- «کتاب طلبة التوحید» ۲- «کتاب طلیعة الایمان» و قسمت اول مشتمل است بر یک مقدمه و پنج اصل و یک خاتمه.

اما مقدمه آن در فضیلت تحصیل علم و فضل عالم و اصول آن در بیان

۱. فساد در کلام.

۲. انحراف.

اعتقادات وایدئولوژی دینی اسلامی است و خاتمه آن در فضیلت قرانت قرآن ودعاء واهمیت آن ونهذیب اخلاق وخدمت به خلق است. واما پنج اصل آن تفصیلا از این قرار است - اصل اول در اثبات وجود خداوند متعال وقدم بودن ووحدانیت او است. اصل دوم در عدالت خداوند متعال است. اصل سوم در اثبات لزوم وجود پیغمبران الهی علیهم السلام است عموما. والبت نبوت وجود مبارك خاتمه الانبیاء ابی القاسم محمد مصطفی ﷺ خصوصا. اصل چهارم در اثبات لزوم وجود امام معصوم ومنصوب از جانب خداوند متعال است. واصل پنجم در اثبات روز رستاخیز واوضاع آن روز وباید دانست که اعتقاد قطعی وجزمی به این پنج اصل عقلا وشرعا واجب است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف اصول کافی می گوید امام صادق ﷺ گفته است رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که به راهی برود که در آن علمی طلب کند خداوند متعال او را به راهی می برد که طریق بهشت باشد تا آخر حدیث ونیز هم او در اصول کافی می گوید امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمودند: «که اجر وپاداش شخص عالم نزد پروردگار عالم از شخص روزه داری که شب زنده دار باشد ودر راه خدا جهاد کند بزرگتر است» ونیز هم او^۱ در اصول کافی می فرماید: امام صادق ﷺ فرمودند: «یا عالم باش یا متعلم یا دوست دار آنان وچهارمی یعنی دشمن آن ها مباش که هلاک میشوی.» ونیز در اصول کافی می فرماید رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا علماء وارثان انبیایند» وباز در اصول کافی می فرماید: وجود مبارك

۱. مراد از او در اینجا کلینی (ره) است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که علم را طلب کند و بدان عمل کند و برای خدا به دیگران بیاموزد او را در ملکوت آسمانها عظیم می خوانند و صاحب تفسیر منهج الصادقین^۱ می فرماید: در حدیث آمده «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» یعنی اجر و پاداش نوشته های علماء از ثواب و پاداشی که در برابر خون شهداء میدهند برتر است و در کتاب تحف العقول مینوسد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دانش بیاموزید زیرا آموختنش حسنه است و مدارست^۲ آن تسبیح است و بحث از آن جهاد و یاد دادن دانش به کسی که آن اثر اندی داند صدقه است و بذل آن به اهلش تقرب به خداست زیرا که آن وسیله دانستن حلال و حرام است و طائب خود را به راه بهشت می کشاند و از هراس تنهایی می رهاند علم در غربت هم صحبت است و راهنمای بر امور نهان است و سلاح در برابر دشمنان و زیور برای دوستان خداوند به واسطه علم مردمی را بالا برد تا آنجا که آنها را پیشوایان کار خوب کند و از آنان پیروی شود و به کارهای آنان درنگرند و از آثارشان برگیرند و فرشته گان شیفته دوستی آنان گردند زیرا که دانش زندگی دلها و روشنی دیده ها است از کوری و نیروی بدنها است از سستی و خداوند علماء را به مقام دوستانش برساند و همنشینان نیکان را در دنیا و آخرت باو ببخشد. به دانش است که خداوند اطاعت و پرستش میشود و به دانش است که خداوند به یگانگی شناخته شود و به دانش است که صلح رحیم و حلال و حرام شناخته گردند. دانش پیشه ای عقل است. ت آخر حدیث) و در قرآن کریم میفرماید: «أَيُّهَا الْعَالَمُ وَجَاهِلٌ مُسَاوِرٌ ۚ» عاقلان دانند.

۱. صاحب تفسیر منهج الصادقین بعد از قول ملا فلاح الله که می است.

۲. درس دادن

باری روایات در این باب بسیار است که این مختصر را گنجایش بیش از این نیست .

اصل اوّل

اثبات وجود خداوند متعال

شمّه ای از استدلالات گروهی از موحّدین جهان

اصل اول در اثبات وجود واجب الوجود خداوند متعال است قرآن کریم میفرماید - أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱ . یعنی آیا در وجود وهستی خدای خالق آسمانها وزمین شکی است . پاسخ قطعاً منفی است .

دوش مسیحادمی بنغمه داوود	در دم ناقوس میزدی بکلیسا
کاین همه آوای یار پرده نشین است	ورنه نخیزد ز پرده این همه آوا
پیش مُحَقِّقُ مُسَلِّم است و مُحَقِّق	نزد خردمند واضح است وهویدا
کاین همه تأسیس بی مُؤَسِّس وبانی	وین همه تعمیربی مهندس وبنّاء
فرض محال است نزد مردم عاقل	فکر ضلال است پیش مردم بینا
از مژه نزدیکتر بچشم تو دلدار	وزدل ودلدار هر دو چشم تو أَعْمَا
این ابیات حاکی از پی بردن به مُؤَثِّر است از آثار او واین برهانی است	

اِنِّی که بر اثبات وجود خالق عالم اقامه کرده است و آن ادراک وجود علت است از طریق احساس و مشاهده معلولات او.

باری

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که یار در کنار من و من مهجورم
أری وَهُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یعنی خداوند متعال از رگ گردن ورگ
قلب بمن نزدیکتر است أَفَى اللَّهِ شُكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی آیا در
وجود خدای خالق آسمانها و زمین شکی است؟
حَاشَا وَكَلَّا-

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار
پاك و بی عیب خدائی که بتقدیر عزیز ماه و خورشید مُسَخَّرٌ کند و لیل و نهار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آن است که فرداش نبیند دیدار
این ابیات باز برهانی است اِنِّی واستدلالی است عقلی که بر نهج
برهان منظوم اوّل بر اثبات وجود خداوند متعال که سعدی اقامه نموده
است.

أَفَى اللَّهِ شُكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی آیا در وجود خدای خالق
آسمانها و زمین شکی است.
حَاشَا وَكَلَّا-

خبرداری که سیّاحان^۱ أَفلاك چرا گردند^۲ گسرد خطّه خاك
از این آمد شدن مقصودشان چیست؟ در این محرابگه معبودشان کیست؟

۱. سیارات آسمان.

۲. به عقیده هیئت دانان قدیم.

چه میخواهند از این مُحْمَل کشیدن چه میجویند از این منزل بریدن
چرا آن ثابت است این منقلب نام که گفت آنرا بجانب این را بیارام
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآورنده خود را طلب کار
بلی در طبع هرداننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست
از آن چرخه که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده تو برگیر
چو گرداند ورا دست خردمند در آن گردش بساند ساعتی چند
همیدون دورگردون زین قیاس است شمس هر که او گردون شناس است
این ابیات باز برهانی بودائی و عقلی از قبیل دو برهان قبلی که
حکیم نظامی بر اثبات وجود خالق اقامه کرده است.

أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - آیا در خدای خالق آسمانها وزمین
شکی است حاشا و کلاً.

ز گردنده خورشید تا تیره خاک همان باد و آب آتش تابناک
به هستی یزدان گواهی دهند روان ترا آشنائی دهند
از اویست پیدا مکان وزمان پی مور برهستی او نشان
خداوند کیهان و گردون سپهر فروزنده اختر و ماه و مهر
این ابیات بزرگ برهانی است اتئی و استدلالی است عقلی بر منوال سه
برهان قبلی که آن پی بردن و رسیدن به وجود مؤثر است از درك آثار او از
حکیم فردوسی که بر اثبات وجود خالق عالم اقامه نموده است.

أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی آیا در وجود و هستی خدائیکه
خالق آسمانها و زمین است شکئی است؟ به طور یقین جواب منفی است.

بنام خداوندگار از نخست همی بدانش چنان شد درست
وزو دان سپیدی وزودان سیاه وزو دان همی گردش هور و ماه

خدائیکه خالق آسمانها وزمین است شکی است. البته نه.
 بنای طاق ورواقی گرت بچشم آید کنی دلیل که آنرا بزرگ معمار است
 عجیتر زرواق و ز طاق گردون چیست یقین بدان که ورا صانعی و مختاریست
 این دو بیت باز برهانی است عقلی که بر اثبات وجود و هستی خالق
 جهان اقامه شده است.

آنچه از نظرها گذشت شمه‌ای بود از استدالات گروهی از دانشمندان
 و عقلای موحّد جهان که پس از مشاهده و احساس این همه آثار بدیع و تماس
 با بعضی از کل جهان بلافاصله بر اثبات وجود علت اعلای آنها که همان
 خالق علّام است اقامه نموده‌اند و از روی علم و اندیشه به او ایمان داشته
 و سر تسلیم فرود آورده‌اند.

و این ندای توحیدی که از حلقوم این عده از موحّدین سرزده نه
 چونکه فردوسی و سعدی و نظامی و علیخان و میرنوروز و غیره بوده‌اند به
 گوش‌ها رسیده تا آنکه حالتی استثنائی و اختصاصی برای آنها تلقی شده
 بشمار آید خیر، بلکه آن ندای فطرت و وجدانهای سالم و عقول و افکار
 سرکوب نشده است که از حلقوم آنها به صورت نظمی ستیغ و یا نثری بلیغ
 به گوش ما میرسد و آیات زیر که کلام بی چون و چرا و حقّ و صدق خداوند
 متعال است نیز به وجه دیگر از همین نوع برهان اتّی آنرا تأیید
 فرموده است.

استدلالی چند بر وجود حقّ تعالی از قرآن

۱- در سوره حشر آیه ۲۴ میفرماید - خداوند خالق وافریننده‌ای منزّه
 و صورت بخش و پیکر نگار است که بهترین نامها^۱ از آن اوست. این آیه یک

دلیل نقلی است از قرآن کریم بر وجود حق تعالی و علم و قدرت او و در اینجا عقل بلادرنگ حکم می‌کند که هر صورت و نقش و نگاری انسان را متوجه می‌سازد که آن بدون مِصَوِّر و نقَّاش و بدون عمل عاملی رنگ وجود بخود نمی‌گیرد.

۲- در سوره تین آیه ۴ می‌فرماید بتحقیق بیافریدیم انسان را در بهترین قامت.

۳- در سوره غافر آیه ۶۴ می‌فرماید - خداوند پیکر شما را بیاراست پس نیکو زیبا کردانید صورتهای شما را.

۴- در سوره قیامت آیه ۷۳ می‌فرماید - آیا انسان نطفه‌ای، اندازه‌گیری شده نبود؟

۵- در سوره علق می‌فرماید - خداوند آفرید انسان را از علق (مرحله بعد از نطفه) و حقیر هم در رابطه با مضمون این چند آیه و نظایر آنها که هریک از جمله دلایل واضح بر اثبات وجود خالق عالم و صانع صورت‌نگار است و از قبیل برهان ودلیل اثباتی (یعنی پی بردن بوجود مؤثر از وجود اثر) بشمار می‌آیند چنین گفته‌ام:

مفاتیح گنجینه‌های گران	بود نام پروردگار جهان
سمیع و بصیر و جواد و کریم	صبور و شکور و غفور و رحیم
رئوفست و ستار و توبه‌پذیر	عطوفست و یاری ده و دستگیر ^۱

۱. اسماء عظمی و صفات عیبا حق تعالی را از کتاب منیر یعنی قرآن و دعاهای مجیر و مشلول و جوشن کبیر و غیرها فراگیرید. برای یافتن این دعا به کتاب مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی مراجعه کنید.

تبارك بود ایزد بی نظیر
 قدیریکه از نطفه ناپسند
 ابر نطفه او نقش دختر کشید
 تبارك بود احسن الخالقین
 به بین قدرت کردگار قدیر
 یکی نطفه را نر یکی ماده کرد
 ز نطفه جهان را پر از لاله کرد
 ز خاک سیه آفریند بتان
 گل قیرگون را رخ ماه کرد
 تو بنگر به آثار صنع خدای
 به سیمای یکی مهر تابان بود
 به یکجا بدارد شب و روز را
 نه بینی یکی نقش بی نقشبند
 که او یست بر آفرینش قدیر
 بیاراسته پیگر دل پسند
 تو گونی که بر چرخ اختر کشید
 که اسپرم را میکند حورعین
 چگونه کند نطفه را شیر گیر
 لب لعل ماده پر از باده کرد
 لب لاله را پر ز تبخاله کرد
 بتان پری چهره دل ستان
 بهر چیز وی را دل آگاه کرد
 به پیشانی لعبت دلربای
 به زلفش دل شب نمایان بود
 به موی و به روی دل افروز را
 به ریش همه منکرینش بخند

پی بردن به وجود مؤثر از آثار

واینک براهین دیگر بروش سابق (که بی بردن به وجود مؤثر است از وجود آثار) بر اثبات وجود خالق عالم به در سوره مبارکه غاشیه در آیت ۱۶ تا ۱۹ میفرماید: ان نظیر سی الخلق. بر ایشان که چگونه آفریده شده اند و

بسوی آسمان که چگونه بر افراشته شده و بکوهها که چگونه نصب شده و به زمین که چگونه مُسطَّح شده و در سوره مبارکه عبس طی آیات ۲۴ تا ۳۱ میفرماید نظر کند هر انسانی به طعمش و بنگرد که ما فروریختیم آب را از ابرها ریختنی حیات بخش و شکافتیم زمین را شکافتنی نعمت افزا پس رویانیدیم در زمین دانه‌ها و درختان انگور و رُطَب و زیتون و خرما و باغستانهای انبوه و میوه‌ها و مراتع و علف‌زارها که متاعی باشد برای شما و چارپایان شما و در سوره مبارکه یاسین آیه ۳۲ میفرماید و نشانه بزرگی است برای آنها^۱ زمین مرده که ما آنرا زنده میسازیم و بیرون می‌آوریم از آن دانه‌هایی را که از آن میخورزند و قرار دادیم در آن باغستانهایی را از خرما و انگور و شکافتیم زمین را و جاری ساختیم در آن چشمه‌ساران را. و وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۶۴ میفرمایند: خداوند متعال ابداع و ایجاد فرمود مخلوقات شگفت‌انگیزی را از ذیروح زنده و متحرک و غیر ذیروح جامد و ساکن و شواهد روشنی را با ارائه این همه مخلوق مُحیر العقول بر صنعت لطیف و قدرت عظیمش اقامه نموده آن چنان شواهدی که عقول را به اعتراف و تسلیم در برابر عظمت و قدرتش که در تجلی‌گاه صنعتش متبلور است معتقد و مُنفاد گردانیده و آوای وحدانیتش را با دلیل بگوش ما رسانیده و بقدرت کامله و حکمت بالغه‌اش مخلوقات گوناگونی را که از آن قبیل است پرندگان با رنگهای الوان و بالهای مختلف و اشکال متفاوت بیافرید و در عین اینکه مُسخرِ قدرتش هستند در عُمقِ درّه‌ها و ارتفاع کوهها سکونت داد که فضای

۱. یعنی برای انسانها.

وسیع وجوّ باز و پهن‌آور را جولانگاه بالهای سبک خیز خویش ساخته و کَلْبَه آنها را با عجائب صُور و غرائب پیکر از کتم عدم بعرضه وجود ظاهر فرموده و... تا آنجا که میفرماید از شگفت‌انگیزترین مرغان در کیفیت آفرینش یکی طاووس است که قادر متعال او را در اعتدالی هرچه استوار تر و رنگ و نگاری هرچه زیباتر نظم و ترتیب داد که تصوّر کنی استخوان بال او از برآقی میله‌هائی از سیم سفید است و پنداری که آنچه بر آن بالها از دوانر شگفت‌آور زرد و سبز روئیده شده گردن بندهای طلای خالص و قطعاتی از زبرجد میباشد و هرگاه بالهایش را به گلها و شکوفه‌ها تشبیه کنی گوئی دسته‌گلی است که از گل‌زار بهار چیده شده و اگر آنها را به ملبوسات تشبیه سازی گوئی نقش و نگاری حُلّلی یا جامه‌های زیبای رنگارنگ یمنی است و اگر آنها را به زر و زیور تشبیه نمائی گوئی نگین‌های الوانی است که در میان نقره‌های تزیین یافته بجواهر نصب شده و حقیر نیز در رابطه با مضمون آن آیات از قرآن کریم و این فرمایشات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چنین گفته‌ام.

نه بینی یکی نقشه کوه‌سار	و یا نقشه گلبن و چشمه‌سار
و یا نقش آهوی در مرغزار	و یا نقش طاووس و کبک و هزار
که بی‌دست نقاش گردد پدید	خردگشت خست‌و‌چو زینگونه دید
چو گوئی که این نقشه ناپسند	که باشد خطوطی بی‌آثار و چند
نباشند بی‌صانع و نقس بند	مُصَوِّر ^۲ همی بایدش بندهند
چگونه بود صاحب این صُور	گل و بلبل و چشمه‌سار و شجر

۱. مقرر و معترف.

۲. صورت‌نگار.

چگونه بود عین گلبن به باغ
 چگونه بدون ید ذوالمنن
 چگونه بود خود بخود کبک و سار
 چگونه بدون قدیری علیم
 چگونه بدون ندای اله
 چگونه بدون یکی حکمران
 چو عالم بر ایزد علامت بود
 باز برهانی انی دیگر (یعنی پی بردن از اثر و معلول بوجود مؤثر و علت)

بر اثبات وجود خداوند متعال و خالق ذوالجلال که انشاء نموده ام.

به تعداد ذرات عالم دلیل
 همه عالم از ذره و کهکشان
 ز آب و ز خاک و ز نور و فضای
 یکی لانه مور بی مور نیست
 جهان را ز یک خانه عنکبوت
 میندار کمتر بر از سرشت
 چگونگی که این لانه دیوپای^۷
 بود بر وجود خدای جلیل
 دلالت کند بر خدای جهان
 دلیل است بر هست یکتا خدای
 یکی روز بی تابش هور نیست
 که او ساخته در قُصور^۵ و بُیوت^۶
 نه بینی تویی خشت زن پاره خشت
 یکی عنکبوتش بدارد بپای

۱. قرآول.

۲. شتر مرغ.

۳. کبوتر.

۴. هزارستان.

۵. کاخها.

۶. خانه ها.

۷. عنکبوت.

بگو پس جهان را جهان آفرین برافراشته بی ستونش چنین
 چو کوخی نباشد ابی کدخدای پس این کاخ نبود بدون خدای
 مپندار کاین اختران فلک بود کمتر از سنگ کهنه کلک
 چو گوئی کلک بی کلک ساز نیست بگو پس فلک بی فلک ناز نیست
 و در سوره مبارکه ابراهیم آیه ۱۰ میفرماید أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ یعنی آیا در وجود خدای خالق آسمانها و زمین شکّی هست پاسخ
 منفی را عَقْلَاء و نوابغ به نحو نظم داده بودند که آنرا در صدر کتاب
 خواندید و ما نیز در رابطه با خصوص این آیه شریفه چنین گفته ایم:

خردمند بیدار صاحب هدای ندارد شک اندر وجود خدای
 بجز کوردل یا شقیّ و زنیم ندارد شک اندر خدای عظیم
 همه عالم از ذره و کهکشان - لالت کند بر خدای جهان
 جهان بی جهاندار گردد تباه نه تابنده اختر بتابد نه ماه
 و در سوره اعراف آیه ۱۸۴ میفرماید آیا نمی‌نگرند در ملک عظیم آسمانها
 از کرات و کهکشانها و نظر نمی‌افکنند بر زمین و بر آنچه خداوند متعال خلق
 فرموده است. و در سوره قاف آیه ۶ میفرماید: آیا نظر نمی‌کنند بر آسمانی که
 بالای آنها است که ما چگونه آن را بناء ساخته و بکواکب و کهکشانها زینت
 داده ایم. و در سوره روم آیه ۵۰ می‌فرماید: بنگرید بسوی آثار رحمت خدا که
 چگونه زمین را پس از مرگش زنده میکند و در سوره یونس آیه ۱۰۰ میفرماید نظر
 کنید تا به بینید و بدانید چه چیزهایی در آسمانها و زمین از عجایب خلقت و
 بدایع قدرت هست، تا شما را دلالت و هدایت کند بر کمال صُنع الهی. و در سوره
 نَبَأ آیه ۱۲ و ۱۳ میفرماید: ما فرو فرستادیم از ابرهای فشار دهنده آب ریزان. را
 تا بیرون آوریم با آن دانه‌ها و گیاه را. و در سوره اعراف آیه ۵۷ میفرماید: اوست

آن کسی که میفرستد باده‌ها را پیشاپیش باران رحمتش که تا چون حمل کنند ابرهای پر بار و سنگین را بجانب اراضی مُرده نازل گردانیم از آن ابرها آب را؛ سپس بیرون آوریم با آن آب انواع و اقسام ثمرات و میوه‌ها را. و ما هم در رابطه با مضمون این جمله از آیات کریمه چنین گفته ایم:

ببالات بنگر ابر کهکشان	بر این شهر آرامش خامشان
به یکسو زده تخت کاووس کی ^۱	زسوی دیگر عقرب تیز پی ^۲
بُروج مُنور در آن بر قرار	چو جوزا و چون ثور و دیگر شمار
نباشد یکی صنعت استوار	بدون یکی صانع نامدار
یکی قدرتی باشد اندر جهان	برافراشته اختر و کهکشان
نباشد اثر بی مؤثر همی	نگاهی به عالم کن ای آدمی
اگر غافلی تا کنم آگهت	ز صنع خداوند مهر و مهت
از آثار صنعش دهم آگهی	چو آگاه گشتی گواهی دهی
فشار هوا در زمستان نگر	چگونه درد دانه‌ها را جگر
سحاب ^۳ آرد آبش دهد شستشوی	نسیمش کند پاک خاکش زروی
به بین ریزش بارش نرم نرم	چگونه حکایت کند لطف گرم
بروید ابا آن گل و لاله زار	شود زنده دشت و درو کوهسار
اگر سیل آسا ببارد سحاب	کسی روی راحت نه بیند بخواب
یکی بچه بی‌مام پرورده نیست	گل و بچه و غنچه اینجا یکی است
چرا از چنین پرورش غافلی	برالطاف بنگر اگر عاقلی

۱ و ۲. دو شکل و دو صورت از اشکال و صور ستارک‌اند که اولی در اول تابستان و پاییز در سمت شمال کهکشان است و دومی در سمت جنوب آن.

۳. ابر.

نسیم لطیف بهاران نگر / چگونه کند سبزه را بارور
 رَمَد^۱ دیده‌ها گرنه بینند هور^۲ / ندارند یارای دیدار نور
 نباشد کُنه از خور تابناک / بود عیب در دیده دردناک
 باز برهانی ائی دیگر یعنی از آثار رحمت و قدرت ذات اقدس احدیت
 پی بردن بذات بی زوالش .

بر این جود والطائف اندیشه کن / پرستیدن خالقت پیشه کن
 ستایش کن از خالق خویشتن / خداوند بخشنده ذوالمنن
 چه خوش گفت فردوسی هوشمند / که رحمت بر آن گوهر ارجمند
 ستایش کنم ایزد پاک را / که گویا وبینا کند خاک را
 چو از وی شنیدی زما هم شنو / چه خوبست دانستنت نو به نو
 بیندیش در قدرت کردگار / ستایش کن از پاک پروردگار
 کند خاکرا هوشمند و بصیر / کند خاک را زینت خاکیان
 دهد خاک را زیب و فرو شکوه / که از دیدنش دیده گردد ستوه
 دهد خاک را صورتی چون پری / برَد رشک رویش بُت آذری
 دهد خاک را عقل و اندیشه هم / زخاکش ببخشد هزاران نعم
 کند خاک را قبله عاشقان / که مجنون او شد دل وامقان^۳
 چنان خاک را پاک و زیبا کند / چنانش جمیل و فریبا کند
 چنان بخشدش فرّ و جاه و جمال / چنان سازدش هوش و هنگ و کمال
 که خوبان کنندش همی بندگی / نمایندش اظهار شرمندگی

۱. رمَد دیده کسی را گویند که مبتلا به چشم درد شدید.

۲. آفتاب.

۳. وامق و عذراء عاشق و معشوقی معروف و داستانی بوده‌ند.

باز برهانی اتی دیگر یعنی از آثار حکمت و علم و قدرت خداوند متعال پی بردن به هستی و به ذات ذوالجلالش که فرموده **وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ** یعنی **مُصَوِّر** ساخت شما را به بهترین صورتهای.

و حقیر نیز در رابطه با این آیه شریفه و این برهان عظیم چنین گفته ام:

نه بینی بسی پیکر ماهروی	سیه تار گیسو فرو هشته موی
اگر مرده آوازشان بشنود	شود زنده در گور خود نغنون
کرشمه بتان بین وسیمین تنان	گوزن ^۱ و غزالان ^۲ و مه پیکران
کمرگاه باریک و غنچه دهن	پر از رنگ و بو چون گل یاسمن
سیه چشم و روشن رخ و گل عذار	به مژگان خدنگ و به چشمن خمار
به دندان تگرگ و چو یاقوت لب	فرشته زدیدار در تاب و تب
بناگوش وان گردن و وان دوسیب	ز قلب فرشته ربوده شکیب
زبس خال هندوی و رنگ و نگار	برد هوش از مغز پرهیزگار
بدن چون حریر و بتن چون سریر	لبان چون تبر زد ^۳ دهان شهد و شیر
اگر وصفشان را کما هو کنم	دل مرده ات پر هیاهو کنم
که این لُعبتان ^۴ را نثار تو کرد؟	به آرامش اندر کنار تو کرد؟
که این ماهرویان رخشنده نای	چنین آفریند به غیر از خدای؟
پر از جلوه و تابش و آب و تاب	چو آئینه اندر بر آفتاب

۱. استعاره تصریحیه است.

۲. استعاره تصریحیه است.

۳. تکه های قند و نبات و نمک.

۴. وسائل بازی و اسباب لذت بخش.

نه بینی یکی نقش بی نقش بند به ریش همه منکرینش بخند
 مُحَمَّد رضا داده داد سخن همی داده یاد از جدید و کهن
 باز برهانی دیگر بروش براهین مذکوره سابقه بر اثبات وجود خداوند
 متعال .

مبادا خوری گول دیو پلید شوی منکر کردگار مجید
 مبادا که پیچی زاندیشه سر شوی منکر خالق دادگر
 بدیهی است هستی پروردگار دلیل وجودش بود بی شمار
 تو این ماهرویان فرخنده را اباطیب و بازیب ورخشنده را
 یکی آیت ایزدی بر شمار اگر داری اندیشه استوار

رَدِّ گفتار نظامی و ملای رومی بر رؤیت حق تعالی

باید دانست که ذات ذوالجلال حضرت احدیت جلّت عظمته نه در دنیا دیده میشود و نه در آخرت و کنه ذات او نه تفصیلاً و نه اجمالاً با عقل و اندیشه تصوّر و تعقلّ نتوان کرد و حتی پیمبران و امامان و فرشته گان نیز بهیچوجه ادعاء رؤیت خدواند را ننموده و هکذا مدّعی تصوّر ذات ذوالجلال او را بالکنه نبوده و نیستند زیرا رؤیت او تعالی شانه و یا تصور و تعقل کنه کبریائی او عقلاً محال است و امر محال را کسی ادعاء نمیکند و اگر احیاناً کسی از روی جهالت یا سفاهت و شیطنت مدّعی آن شود، شیطانی رجیم و ابلیسی مارد و مردود است که عقل و اندیشه چون شهاب ثاقب او را تعقیب نموده و با دلایلی درخشان و نیرومندتر از صیحه و صاعقه آسمانی سرکوبش

نموده و او را به آتش میکشد و آنچه از قول بعض ائمه علیهم السلام نقل میکنند و میگویند گفته است عبادت نمیکنم خدائی را که ندیده باشم یا گفته اند کور باد چشمی که ترا نه بیند مقصود از اینگونه کلمات دیدن با چشم سر یا تصور کنه ذات ذوالجلال او با عقل و اندیشه نبوده و نیست زیرا دلائل و براهین عقلیه در کتب علمیّه مخصوصاً کتابهای کلامیه و اصول اعتقادی اسلامی و مذهبی بر محال بودن رؤیت و بر امتناع تصور و تعقل کنه ذات ذوالجلال او قویاً قائم بوده و صریح روایات و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - مانند فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام «وَأَنَّهُ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يَثْبُتَ لِرَبُّوَيْتِهِ بِالْإِحَاطَةِ قَلْبٌ أَوْ بَصَرٌ» یعنی و راستیش او و الاثر از آن است که پروردگارش در دل و دیده‌ئی بگنجد این فرمایش و صریح آیه شریفه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَصَرِيح آیه وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا^۱ همه و همه مؤید آن دلائل عقلیه در کتب علمیّه است که هرگز خداوند متعال دیده نشده و نمیشود و ذات او بالکنه تصور و تعقل نخواهد شد آری او چنان است که حقیر در قسمت دوم این کتاب یعنی بخش طلّیعة الایمان گفته ام:

ذات تو اجل ز فرض فارض شأن تو برون ز خط عارض
در عقل ذوی العقول ذاتت گنجیده نگردد و صفات

۱. یعنی و گفتند آنانکه امید ندارند به آمدن و رسیدن روز قیامت و روز جزا چرا فرو فرستاده نمیشود بر ما ملائکه یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را بخدا سوگند تکبر ورزیدند در نفس شان و سرکشی نمودند سرکشی کردنی بیش از اندازه. این بود معنی این آیه اخیر.

نی عقل بذات تو برد پی نی فهم صفات تو کند طی
 ده حسّ بسواطن وظواهر از درك حقیقت تو قاصر
 واو چنان است که فردوسی گفته:

به بیننده گان آفریننده را نه بینی مرنجان دو بیننده را
 وذات ذوالجلال و متعال او چنان است که دیگری گفته است:

آنچه در فهم تو گنجد که من آنم نه من آنم
 و آنچه در خاطرت آید که چنینم نه چنانم

یا حکیم سنائی گفته:

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیائی
 آری لیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، رَأَى مُصَابٍ وَمُطَابِقٍ بَا وَاقِعٍ وَ نَظَرَ صَحِیحٍ وَقَوْلَ حَقٍّ
 و صدق همان عدم امکان رؤیت و محال بودن تصور و تعقل کنه ذات
 ذوالجلال او است که صریح آیات گذشته و فرمایشات اولیای دین و گفتار
 منظوم دانشمندان مذهب و مکتب روشن گر آن است و کلمات
 شریفه «اللهُ أَكْبَرُ» و «سُبْحَانَ اللهِ» و «تَعَالَى اللهُ» هم بدان اشاره دارد و چه عالی
 گفته آنکه گفته است:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

واز هر چه گفته اند و شنیدیم و دیده ایم

وجودمبارك امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا
 يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ» - و بالاخره ذات حق مُنَزَّه و مُبْرَأ از این است که با چشم
 سر دیده شود؛ یا آنکه به تسخیر تصور و تصویر و حیطة عقل و اندیشه در آید
 زیرا آنچه دیده شود جسم است و هر جسمی چه بسیط باشد و چه مرکب از

مقوله جوهر و ماده است، و هر جوهر و ماده ای ممکن است و هر ممکنی وجوداً و عدماً محتاج به علت است پس اگر خداوند متعال دیده شود محتاج به علتی است که او را ایجاد کند و این خود عقلاً محال است زیرا خدا ممکن و محتاج و حادث نیست^۱ به ضرورت عقلیه چون او قدیم یعنی ازلی و ابدی است نه حادث واجب الوجود و قائم بالذات و قیوم است نه ممکن الوجود غنی بالذات و صمد است نه محتاج و همچنین محال است که ذات ذوالجلال و الاکرام او تصور و تعقل شود زیرا او فرموده «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» یعنی خداوند متعال بر هر چیزی محیط است پس او بر عقل هم محیط است زیرا به حکم همین آیه شریفه او قدیم و علیم است و ذاتی که قدیم و علیم است بر هر چیزی محیط است و اگر بگوئیم که ذات متعال او هم به احاطه و حصر عقل درآید از دو جهت باطل است یکی آنکه در این هنگامی که عقل محیط و مسلط بر او است لازم آید از او اقدم و اعظم و اوسع و اعلا باشد و این خود محال است دیگر آنکه او فرموده «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» و این یک قضیه موجه ضروریه مطلقه حقیقه صادقه است و به اعتبار عموم بکل شیء محیط از قبیل قضایای عامه کلیه است پس تنقیض آن که ممکنه سالبه جزئیه است، کاذب است یعنی نمی شود که زمانی باشد که خدا بر عقل محیط نباشد و عقل بر او محیط باشد و احاطه عقل بر او کاذب و باطل است زیرا نقیضش که «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» می باشد چون قول متکتم و مخیر صادق است حق و صدق است و بعبارت ساده و واضحت اگر فرضاً عقل بر کُنه ذات حق متعال محیط

۱. چنانکه وجود مبارک امیرالمؤمنین علی شاکا فرموده «کائن لاعن عدم» یعنی هستی و وجود او مسبوق بحدوث و عدم نبوده و نیست بلکه او قائم بالذات است.

ومسلط گردیده واورا تعقل وتصور کرده وبه محاصره درآورده واحاطه کند پس او در آن هنگام بر عقل محیط نیست واین باطل وكاذب است زیرا که او تعالی شانه، در قرآن مجید فرموده: من بر هر چیزی احاطه دارم یعنی بطورکلی دائمی یعنی برای همیشه پس اگر کسی بگوید خدا دیده می شود قائل به امکان. وحدوث وجسمیت واحتیاج او به علت وبه مکان شده وذلک ظن الذین كفرو فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ.

بلکه او تعالی شانه نه مرکب بود وجسم نه مرئی نه محل. او همان است که ما را به ذات وصفات جمال وجلالش دلالت وهدایت فرموده او آفریننده سپهر وزمین و زمان است او رَبُّ الْعَالَمِينَ وملك يوم الدين است او همان است که خود در سوره توحید واوائل سوره حدید واواخر سوره حشر ودر سایر سور قرآن عظیم فرموده او همان، است که به لسان انبیاء و اوصیای انبیاء وملائکه الله وعلماء ربانی حمد وثناء وستایش شده او همان است که در دعای مُجِیر ویستشیر وجوشن کبیروصغیر واین قبیل کلمات بی نظیر معصومین علیهم السلام اوصاف وافعالش را می خوانی ومی فهمی پس او همان است که خود واولیایش میگویند وبس.

ردّ گفتار نظامی

نه آن چنان است که نظامی در مخزن- الاسرارش میگوید، پیغمبر اکرم ﷺ خدا را با چشم سر دید می گوید:

دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آنکس که بدیده نگفت
دید پیمبر نه بچشم دیگر بلکه بدین چشم سراین چشم سر
ایشان این حرف را در اشعار معراجیه اش گفته میگوید پیغمبر
خدا ﷺ در معراجش خدا را دید این حرف نظامی گفتاری کاملاً بر

خلاف واقع و کذب محض و مدعائی بی دلیل و خلاف عقل و مخالف نص صریح کتاب و سنت بوده از القآت شیطان است و ما در جواب نظامی می‌گوئیم که خداوند متعال طبق دلایل گذشته با هیچ چشمی دیده نمی‌شود نه با چشم سر و نه با چشم دیگر و هیچ کس او را نمی‌بیند نه پیغمبر و نه غیر پیغمبر زیرا خداوند متعال می‌فرماید لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارُ یعنی هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و او مُدْرِكُ همه چشم‌ها است و این یک قضیه سالبه کلیه ضروریه مطلقه است که به حکم عقل و شرع قابل استثناء نبوده و نیست. پیغمبر و غیر پیغمبر ندارد همه در آن یکسانند؛ یعنی هیچکدام خدا را نمی‌بینند و ذات ذوالجلالش همان است که خود و انبیاء و اوصیای انبیاء صفات جلال و جمالش را بیان کرده‌اند و او چنان است که امام حسین علیه السلام فرموده «اَحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اَحْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَعَمَّنْ فِي السَّمَاءِ اَحْتَجَابُهُ كَمَنْ فِي الْأَرْضِ قُرْبُهُ كَرَامَتُهُ وَبُعْدُهُ اِهَانَتُهُ». یعنی خدا از عقلها نهان است آن چنانکه از همه دیده‌ها نهان از اهل آسمان در پرده است آن چنان که از اهل زمین، قرب به او گرامی داشتن او است، و دوری از او اهانت کردن او. آری او چنان است که وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ. یعنی خداوندی که همت‌های بلند پرواز او را درک نکرده و غواصی هوشمندان به او دسترسی پیدا نمی‌کند و ذات اقدس او نه آن است که ملاً جلال رومی در دیوانش بنام دیوان شمس تبریزی می‌گوید:

رد ادعاء ملا جلال رومی

آنانکه طلبکار خدائید، خدائید حاجت بطلب نیست شما نید، شما نید

او یعنی ملاً جلال در این بیت می گوید همه مردم عالم از اولین و آخرین خدایند، زنده ها مرده ها گذشتگان آینده گان مرد زن پیرو جوان همه و همه خدایند و او معتقد است که همه چیز خدا است زیرا که او در همین دیوان به طوری که مر حوم میرزای قمی صاحب کتاب قوانین در آخر رساله «جامع الشتاتش» می نویسد و او را مردود می داند. درباره خدا میگوید:

هر لحظه به شکلی بدرآمد بت عیار ^۱	دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دیگران یار برآمد	گه پیر و جوان شد
گه نوح شد و کرد جهان را بدعا غرق	خود رفت به کشتی
گه گشت خلیل و به دل نار برآمد	آتش گل از آن شد
یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی	روشن گر عالم
و زدیده یعقوب چو انوار برآمد	نادیده عیان شد
حقا که هم او بود که اندر ید بیضا	می کرد شبانی
در چوب شد و برصفت مار برآمد	زان فخر کیان شد
میگشت دمی چند بر این روی زمین را	از بهر تفرج
عیسی شد و برگنبد دوار برآمد	تسبیح کنان شد
بالجمله هم او بود که می آمد و میرفت	هر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد	دارای جهان شد
منسوخ چو باشد به تناسخ که حقیقت	آن دلبر زیبا
شمشیر شد و در کف کرار برآمد	قتال زمان شد
نی نی که هم او بود که میگفت انا الحق	اندر ملاء عام

۱. مرادش از بت و عیار و یار خدواند است.

منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد نادان بگمان شد
ملاً جلال رومی در این اشعارش که در میان بحور و اوزان شعری به بحر
مستزاد نام گذاری شده خدای متعال را به سیزده صورت و سیزده شکل
قلمداد نموده ۱- حضرت آدم عليه السلام چون در شعر سوم از این اشعارش خدا را
اول در کاکل حضرت آدم بشکل گل فخار و بصورت کوزه پخته قرار داده
که ما آن بیت را در پاورقی نوشتیم.^۱

۲- نوح عليه السلام ۳- ابراهیم عليه السلام ۴- یوسف عليه السلام ۵- نور چشمان یعقوب عليه السلام
۶- چوپان با ید بیضا ۷- اژدهایی در چوب دستی حضرت موسی
۸- تفرج کن و سیاح جهان گرد ۹- حضرت عیسی عليه السلام ۱۰- هرکه در هر قرن
آمده و رفته ۱۱- شکل عرب وار یعنی نبی مختار عليه السلام ۱۲- ذوالفقار دست
حیدر کرّار ۱۳- منصور حلاج.

باری ملای رومی به آنچه در بیت اولی که پیش از این بحر مستزاد او از
او نقل نمودیم به اینکه هرکه در هر کجا هست خدا باشد قناعت نکرده
و خدا را از حضرت آدم تا منصور حلاج گرفته اکتفا ننموده بلکه، او را به
صورت و به شکل دیگری که مار و چوب دستی و اژدها عصای موسی باشد
نیز در آورد و عقیده او چنانکه از شعرش (منسوخ چو باشد به تناسخ که
حقیقت) روشن است این است که او همه مارها و کژدمها و حشرات
و خزندگان و چرندگان و پرندگان و خلاصه و *وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً* را
خدا میداند زیرا که او چنانکه در شعرش تصریح کرده تناسخی است

واشخاص تناسخی^(۱) وحلولی^(۲) واتحادی^(۳) همه چیز را خدا میدانند و این چند مورد که در این اشعار ضلالت انگیز و ناهنجار ذکر کرده از باب مثال و مستوره و نمونه بوده که نام برده و به قول خودش هر که در هر قرن و هر عصر که آمده و رفته خدا بوده و حتی ناقه صالح را هم در کتاب «شش دفترش» یعنی در مثنویاتش با تکبر و مستی عجیبی خدا دانسته آنجا که میگوید:

ناقه صالح بظاهر بدشتر پی نمودندش ز جهل آن قوم مُرُ
حق از آن پیوست با جسمی نهان تا بیازارند و بینند امتحان
بی خبر کنازار این آزار او است آب این خم مُصل با آب جوست
ز آن تعلق کرد با جسمی اله تا که گردد جمله عالم را پناه
واقعا باید از این گفته ها مشوب تر از هذیان و ناجورتر از اضغاث
واحلام و بی اصل و بی دلیل و دروغ محض بخداوند متعال پناه برد بنابراین
حرفهای انحرافی و گمراه کننده معلوم نیست که خالق کیست و مخلوق
کدام؟ خدا کیست و بنده کدام؟ قدیم کیست و حادث کدام؟ تعالی الله عن
جميع ذالك علواً کبیراً و سبحان الله عما یقول الظالمون - و آنچه ما از اشعار و گفتار
ناهنجار نظامی به اصطلاح حکیم و ملای رومی نقل نمودیم برای آن بود که
خوانندگان بدانند که حرف های آنان که درباره رؤیت خدا و تناسخ و حلول
و اتحاد و ضلال و اضلال و خرافه و افتراء به خداوند متعال بوده یکسره
فاسد و دروغ محض و باطل است خداوند عزیز و جلیل همانطوریکه با دلیل

۱. تناسخ . یعنی روح کسی بعد از مرگ در جسم دیگری قرار گیرد.

۲. حلول . یعنی خدا در اجسام عالم جای دارد.

۳. اتحاد . یعنی خدا با عالم متحد است.

عقلی و نقلی گفتیم دیدنی نبوده و نیست نه در دنیا و نه در آخرت و نه برای ملائکه و نه انبیاء و نه اوصیای انبیاء و نه برای غیر آنها و مقصود و منظور و هدف حضرت امیر علیه السلام از کلامیکه^(۱) سابقاً در این مقام ذکر کردیم ارشاد به معرفت خدای متعال و دلالت به هستی او و هدایت و اعلام باین بوده که من علم بوجود خارجی ذات حق تعالی شانه دارم و میخواهد بفرماید که من چون یقین قطعی و تشکیک ناپذیر بوجود خدای تبارک و تعالی دارم لذا او را اطاعت و عبادت و بندگی میکنم و ما قبلاً هم گفتیم که این جور یقین شرط صحّت عبادات است و اینک ما درباره محال بودن رؤیت خدای ظاهر و باطن و عالم به سر و خفا چنین گفته ایم:

مبادا فریب شیاطین خوری	ز غفلت بپوئی رهی سرسری
جهان آفریننده یار تو باد	دل و دین و دانش حصار تو باد
دل و هوش و دانش چو آدینه وند	به اندیشه برخالق خویش بند
شناسائی ایزد آسان بود	فقط دیو از آن هراسان بود
چه خوش گفت فردوسی با خرد	که گوینده چون او زمین نسپرد
به بیننده گان آفریننده را	نه بینی مرنجان دوبیننده را
بمیکرسکب اندر نیاید خدای	بزیر تلسکوب نیابی هدای
چرا چون خدا ماده و جسم نیست	مسما بدین نام و این اسم نیست
میرآست از جسم و جان و حواس	نگیرد کسی با جلالش تماس
بده هوش و گوش و برآور حواس	خدا را به عقل و به دانش شناس
ز جسم و ترکیب باشد بری	نه بیند و را جن و انس و پری

۱. مقصود جمله عبادت نمیکنم خدائی را که ندیده باشم است.

ندارد مکان آن عظیم المثل بود دیدنش با دو دیده محال

قدرت و آیات رحمت خداوند

واینک اشاره ای دیگر به آثار قدرت و آیات رحمت خداوند بخشنده مهربان. در سوره روم آیه ۲۱ میفرماید وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا یعنی بعضی از نشانه های رحمت و اسعه الهی این است که خلق فرموده برای شما از نوع خودتان همسر را تا به سوی او آرامش و سکونت گزینید و در سوره نساء آیه ۳۳ در اوصاف همسران میفرماید: فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ یعنی زنان شایسته و نیکوکار مطیع فرمان خداوند متعالند و غائبانه حافظ منافع و حقوق حقّه شوهران خویشند به همان طریقی که خداوند حفظ آن را از آنان خواسته:

نه بینی تو در گوهران گران	یکی بهتر و برتر از مادران
همان همسر و خواهر و دختران	گهرهای تابنده چون اختران
گل و سوسن و لاله های بهار	شکوفه و شیرین و آزرمدار
به پاکی چو مریم به آذرمد حور	چو ماه دو هفته چو تابنده نور
به خوی فرشته به روی پری	به حسن و به چهره بت آذری
چو سوسن به شرم و چو لاله به رنگ	چو کبک خرامان چو سرو خدنگ
ستایم برایت زن پاک را	نه هتاک فتاک بی باک را
به قرآن بود سوره ای از نساء	خداوند از آنان نموده ثناء
نماز وزن و عطرها ی تمیز	به پیش رسول خدا بد عزیز
چوزن شمع جمع است در انجمن	بود انجمن بی زن اندر محن
دل گرمشان مملو از مهر بین	گل چهره شان سرسبز سحر بین

چراغ شبستان تو بوده زن به زن زندگانی سپید و سیاه
 به زن مرد مسکین به زن پادشاه زن وزنده‌گی را دو همزاد دان
 زمین و زمان از زن آبادان اگر خواهد آباد و عمران کند
 شبستان بی زن چو بیتُ الحَرَنُ جهان بی زن پاك زندان بود
 به زن مرد مسکین به زن پادشاه تودانی که سعدی چنین گفته بود
 زمین و زمان از زن آبادان زن نیک فرمان بر پارسا
 همه گلخان^۱ را گلستان کند چه خوش گفت فردوسی نامدار
 به زن مرد مسکین به زن پادشاه بهین زنان جهان آن بود
 همه گلخان^۱ را گلستان کند دو همسر همان به که یکسر شوند
 به زن مرد مسکین به زن پادشاه همی داده یاد از جدید و کهن
 محمد رضا داده داد سخن

نصیحت و اندرز به مادران

الا ای زن ای مادر انجمن بیا بشنو از من زمائی سخن
 مشو آلت دست شهوت پرست که شهوت پرستان دهندت شکست
 سزاوار مادر نباشد بدی تو بسپار یکسر ره ایزدی
 برو چون صدف قعر دریا گزین برو در سرا پرده نیکو نشین
 که تا لَوْلُو ناب بار آوری برین پسند و اندرز کن داوری
 بیا بشنو از شخص آدینه‌وند در بی حجابی برویت ببند
 باز در بیان برخی از آثار بیکران قدرت کامله خداوند متعال که مانند
 سایر نعمتهای بیشمارش در چشم انداز و دسترس مخلوق است.

۱. گلخن. آتشخانه و تون حمام.

در سوره مبارکه نوح آیه ۱۷ میفرماید خداوند شما را از زمین رویانید رویانیدنی کامل و بی عیب و نقص. و در سوره حجر آیه ۱۹ میفرماید: و زمین را برای شما گسترده نمودیم و کوههای بلند و استوار را بر آن برافراشتیم و در این زمین رویانیدیم از تمام چیزهای موزون و نیکو را و در سوره ق آیه ۶ تا ۹ میفرماید و زمین را گسترده نمودیم و در آن کوههای مرتفع و استوار برافراشتیم و در آن رویانیدیم از انواع نباتات نیکو و بهجت انگیز را (چون گلهای رنگارنگ) برای بصیرت و آگاهی و تذکار هر بنده ای که بسوی خداوند باز میگردد و فرستادیم از آسمان آب مبارک را و رویانیدیم با آن آب باغها و اشجار ثمردار و دانه های دروشتنی را و در سوره انعام آیه ۹۹ میفرماید اوست آن کسی که فرو فرستاد از آسمان باران را. آن گاه میفرماید: پس خارج ساختیم با آن تمام نباتات را و بیرون کشیدیم با آن سبزیها را و بیرون کشیدیم از قلب نباتات سبزی دانه های بر رویهم انباشته شده و خوشه دار را و همچنین بیرون کشیدیم از نخل و از شکوفه و غنچه آن خوشه های خرما را و نیز بیرون کشیدیم با همان آب از دل خاک باغستانهای انگور و زیتون و انار مشابه و غیر مشابه را و در سوره آل عمران آیه ۶ میفرماید او است آن کسی که آراسته کند صورت شما را در رحم مادران بنحویکه میخواهد و در سوره حج آیه ۵ میفرماید: و قرار میدهم در رحم مادران آنچه میخواهیم تا زمان معینی و حقیر هم در رابطه با مضمون و محتوای این آیات شریفه چنین گفته ایم:

بود کان تولید ارحام زن	بود بچه چون لاله وزن چمن
خدای علیم قدیر و دود	ز حکمت نموده زنان را ولود
نر و ماده را کارخانه نمود	بر این کارخانه هزاران درود
نباتات و انسان و هرجانور	از این کارخانه برآرند سر
بدون یکی ذات حیّ علیم	بدون خدائی قدیر حکیم

عناصر نیابند اندر نظام	نگیرند با یکدیگر التیام
چگونه بدون ید ذوالمنن	پراکنده عنصر شود انجمن
چگونه گروهی شود آدمی	گروهی بهائم ز حکمت تهی
گروهی گیاه و گروهی درخت	گروهی سوی جان همی بسته رخت
که تقسیمشان کرد بر این ملاک	که از خاکشان ساخت چون روح پاک
که این را کند نار و آنرا انار	که این را کند لاله آنرا بخار
که بعد از حیاتش فرستد ممات	که آرد چنین بر سر ممکنات
که بر مردگان زندگی بخش گشت	که بعدش به دوزخ برد یا بهشت
بود در پس غیب دستی نهان	نماید در عالم چنین و چنان

آیات و نشانه های الهی

با مشاهده و ادراک و احساس این همه آیات و آثار محسوس و روشن که دلالت بر وجود ذاتی عالم و قادر و حکیم دارند و هریک به تنهایی برای معرفت و علم و یقین قطعی وجود و هستی خالق جهان و جهانیان کفایت میکند نباید هیچ عاقلی در وجود خداوند متعال شک و تردیدی داشته کافر و منکر گردد زیرا کافر و منکر مردن و یا در حال شک و تردید نسبت بخالق جان سپردن عاقبتی وخیم دارد. دقت کنید در سوره بقره آیه ۱۶۰ تا ۱۶۴ می فرماید همانا کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند بر آنها است لعنت خدا و ملائکه و همه مردم و برای همیشه در جهنم هستند نه تخفیفی در عذابشان هست و نه برای آنها مهلتی است و خدای شما خدائی یکتا و بی همتا و یگانه است خدائی جز او که بخشنده و مهربان است، نیست همانا در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و جریان کشتی ها در

دریا و در آنچه فرو میفرستد از آسمان از آب که زنده میکند با آن زمین را پس از مرگش و در آنچه خداوند پراکنده نموده در زمین از هر جنبیده و در تصریف و جریان بادهای و در ابرهای مسخر در بین زمین و آسمان در همه و همه اینها آیات و نشانه‌هایی است (بر وجود خالق عالم و قادر و حیّ حکیم و رحمان و رحیم و ...) که آگاه و مُطَّلِع از این همه آیات و این همه نشانه‌های خداشناسی دانشمندان و عقلاء هستند پس این آیات شریفه و امثال آنها هم هشدارند و هم ارشاد و هدایت و اتمام حجت که وَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ و حقیر نیز در این مقام چنین گفته‌ام:

بر آنم ندانی طبیعت چه هست	آیا آنکه گشتی طبیعت پرست
جویی امرو بی حکمت و خامش است	طبیعت چویی قدرت و دانش است
جهان پر اسرار و رازگران	چگونه هسی آفریند جهان
چگونه جهان راهمی پرورد	یکی طبع بیدانش و بی خرد
سمیع و بصیر و توانا بود	جهان آفریننده دانا بود
به قلب سما مهر و ماه روان	نگه دارد اندر فضا اختران
زمین را نهاده ابر آب ژرف	فرستنده باد و باران و برف
بود کار و بارش شکفت و شگرف ^۱	همه چیز را آفریند به حرف ^۲
زبیمش دل کوه بشکافته	ز صنعش دو عالم بهم بافته
شب و روز را کرده با هم قرین	بگردش در آورده ماه و زمین
چنین نعمت از ذات یزدان بود	شب از بهر آسایش جان بود

۱. مقصود اراده تعالی و خطب کن فیکون است.

۲. اعجاب انگیز.

دیگر روز را بهرکار آفرید
 زمین گر از این دورتر بُد به هور^۱
 چگونه بُدی حال اهل زمین
 اگر روز را صد بساعت بُدی
 نبودى زمین قابل کشت وکار
 شب وروز را برحساب آفرید
 زحکمت بیاراست فصلی چهار
 زبهر معیشت بیاراست روز
 پس از آنکه خورشید کردی نهان
 بخوابت فرو برد و دیده به بست
 بود اینهمه نقشه‌های گران
 از آنکس که باد بهار آفرید
 اگر ساعتی بر مشامت هوا
 نظرکن به فیض خداوندگار
 به ابرو به باد و به مهر و سپهر
 بگردند و تابند بی اختیار
 خروشنند و جوشند چون مادران
 خداوند داننده مهربان
 نگه دارد اندر مشیمه چنین

زمان را چنین برگذار آفرید
 ویا آنکه نزدیکتر بُد نه دور
 بپرسید از اهل علم و یقین
 ویا طول شب‌ها بدینسان شدی
 نبودى در آن دار و اهل دیار
 فصولی چنین مستطاب آفرید
 چو پائیز و صیف^۲ و شتاء^۳ و بهار
 به افروزش هور گیتی فروز
 سیه شد چو سیمای زنگی جهان
 که در کار روزت نیاید شکست
 از آن آفریننده مهربان
 زبهر دل بی قرار آفرید
 نجنبد نیابی زمردن رها
 برآورنده صبح و لیل و نهار
 سپارد که بر ما بدارند مهر
 که تا پروراندند زرع و ثمار
 که پرورده سازند رُودگران
 برافراشته اختر و آسمان
 چنین تر و تازه نازنین

۱. خورشید.

۲. تابستان.

۳. زمستان.

نسازد ورا هضم عزم جهاز
 قضا را جهازش دهد پرورش
 آبا بچه او مهربانی کند
 بیندیش برلطف موجود اوی
 زره بر تن ارض کرد از هوا
 که محفوظ دارد تو را از گزند
 به بین تا چه گویم نکو گوش دار
 خداوندگار علیم عزیز
 که تا حمله‌ها بر اوّل آورد
 وزان پس چو اندر رَحِم جای کرد
 به نه ماهه طیّ مراحل کند
 سپس سربسوی برون آورد
 پس آنگه زند داد فرماندهی
 پس آنگه شناسند او را جهان
 بسویش شود سیل تبریک‌ها
 که اسپرم را داد این دستگاه
 همه پرفسورهای فیزیکدان
 به پیش خلائیق گواهی دهند
 دیگر باره دادش خداوند جاه

تصادف و اتفاق خیالی باطل است

در اینکه تصادف و اتفاق حرفی واهی و خیالی باطل است چنین

گفته ام :

جهان شگرف پراسرار وراز
 پر از قوت و یاقوت و از جانور
 پر از کوه و دریا و دشت وسیع
 پر از شهد و از شاهد دلفریب
 ابا نظم و آرامش دلپذیر
 چگونه بود این همه بودنی
 ز روی تصادف و یا اتفاق
 بدیهی است در پیش عقل سلیم
 که این نظم در ذره و کهکشان
 تصادق کجا کاردانش کند
 تصادف کجا نظم گیتی کجای
 بود نظم گیتی گواهی گران
 نه هر گوش بینی تو حکمت نبوش
 همان حکمت و پند و اندرز پاک
 نه هر گوش باشد نصیحت نبوش

پر از نعمت و نیرو برگ و ساز
 پر از درّ و الماس و از سیم و زر
 پر از معدن و میوه های بدیع
 پر از طیب و زیب عجیب و غریب
 هم آهنگ در نظم بالا و زیر
 پسندیده و پاک و بستودنی
 منافق چرا می نماید نفاق
 دیگر پیش دانشوران حکیم
 نگردیده از اتفاقی عیان
 کجا بر تکامل گرایش کند
 کلام تصادف بود نا به جای
 بر اثبات پروردگار جهان
 که دارد خر و گربه و گاو و گوش
 نشیند بر اندیشه تابناک
 که دارد خر و گربه و گاو و گوش

قدیم بودن خداوند متعال

خداوند متعال قدیم است یعنی ازلی و ابدی و سرمد است یعنی حادث نبوده و مسبوق به عدم نیست در قسمتی از دعای یتشیر که رسول خدا ﷺ آنرا تعلیم به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده چنین دارد توئی آن خدائی که جز تو خدائی نیست بودی تو آنگاه که نه آسمانی بنا شده بود

ونه زمین گسترده‌ای و نه آفتاب نورافشانی و نه شب تاری و نه روز روشنی و نه دریای عظیم و عمیقی و نه کوه رفیعی و نه ستاره سیّاری و نه ماه منواری و نه باد وزنده‌ای و نه ابر بارنده‌ای و نه برق درخشنده‌ای و نه رعد تسبیح‌گونی و نه رُوح نفس‌کشی و نه طایر پرنده‌ای و نه آتش روشنی و نه آبی جاری و وجود داشت و بودی پیش از هر چیزی و ایجاد کردی هر چیزی را و بر هر چیزی قادری. این بود ترجمه قسمتی از دعای مذکور.

باری اگر خدا قدیم نباشد حادث است و هیچ حادثی خدا نیست زیرا که شئی حادث ممکن الوجود است نه واجب الوجود و هر ممکن الوجود وجوداً و بقاءً محتاج به علّت است و شئی محتاج خدا نیست پس خدا قدیم است یعنی ازلیّ وابدی و سرمد است و حقیر نیز در این فصل و در رابطه با مضمون و محتوای این قسمت از دعای یستشیر چنین گفته‌ام:

ز آب و ز آتش نبودی نشان	نبودی زمین و مه و کهکشان
ز نور و ز ظلمت نبود آگهی	جهان از وجود خودش بد تهی
نه تیر ^۱ و نه کیوان ^۲ و ناهید ^۳ بود	نه بهرام ^۴ و برجیس ^۵ و خورشید بود
نه نام و نه فام و نشانی بدی	نه افلاك و نی کهکشان بدی
خداوند بُد با جمال و جلال	نه قبلی است او را نه ضدّ و زوال
نه دهر و نه بحر و نه فرشی بدی	نه سترو و حجابات و عرشی بدی

۱. عطرده.

۲. زحل.

۳. زهره.

۴. مریخ.

۵. مشتری.

نه کوه و نه دشت و نه دریا بُدی نه عَیُّوق^(۱) و عَقْد ثُرِیا بُدی
 نه عامر بد و نی عمارات بود نه سیّاره و نی مدارات بود
 خدا بود حیّ و قدیم و قدیر صَمَد بود و سرمد سمیع و بصیر
 نه روح و فرشته نه جانی بُدی نه از خلق عالم نشانی بُدی
 خدا بود حیّ و قدیم و قدیر صمد بود و سرمد سمیع و بصیر
 نه معدود و عدوّ شماره بدی نه اندر جهان یک ستاره بدی
 نه اجناس و انفس و آفاق بود نه بنیاد و نی سقف و نی طاق بود
 نه جبریل و میکال و اسراّل بود نه رومان و رضوان و سیّطال بود
 نه ذیروح بود و نه ذرّات بود خدا واجب و حیّ بالذات بود
 صفات و فعالش بجوشن کبیر رقم یافته بر شمر یادگیر
 و باید دانست که خداوند متعال در علّیت فاعل مختار است نه مجبور
 پس فائل شدن بعضی به قدیم بودن غیر او نادرست و غلط است.

زیرا قدیم بودن غیر او در صورتی است که خداوند متعال فاعل مجبور باشد و مجبور بودن او شرعاً و عقلاً باطل است بلکه او فاعل مختار است و تمسک بعضی برای اثبات قدمت غیر او به فیاضیت خدای متعال باطل است زیرا فیاضیت همانند خالقیت و رازقیت از صفات فعل است نه از صفات ذات.

یگانگی و بی‌همتائی خداوند متعال

پس از آنکه با ادله عقلی و نقلی ثابت شد که عالم یعنی جهان هستی

۱. ستاره قرمز رنگی است از ثوابت که در سمت شمالی ثریا قرار دارد و ثریا را بفارسی پروین گویند.

دارای خالقِ قادر و عالم و قدیم و حکیم است با برهان عقلی و نقلی نیز ثابت می‌کنیم که این خالق عالم قادر قدیم یگانه و بی‌همتا و بی‌مثل و بی‌نظیر است.

در سوره انبیاء آیه ۲۱ می‌فرماید اگر در آسمان و زمین خدایانی بود هرآینه زمین و آسمان تباہ شده و نظام آنان بهم خوردی و چون تباہ نشده و نظم آنها بهم نخورده پس خدای جهان و آفریننده آن یگانه و واحد است نه متعدّد و مضمون و محتوای این آیه به اصطلاح اهل منطق و فلسفه قیاس اقترانی شرطی و برهان تلازم و به تعبیر دیگر برهان تمانع است که آن هم در هیئت و صورت شکل اول و بدیهیّ الانتاج است که با رفع تالی رفع مقدم شده و نتیجه آن اثبات توحید و اثبات یگانگی و بی‌همتائی ذات باری تعالی می‌باشد و در سوره مؤمنون آیه ۹۱ می‌فرماید خداوند فرزندی برای خود اتخاذ ننموده و هیچ خدائی با او نبوده و در خداوندی خود شریکی ندارد زیرا اگر او را شریکی بودی هر خدائی مخلوق خود را با خود برده و هر چه را که آفریده از آفریدگار دیگر جدا و ممتاز ساخته و بنام خود مُشخّص و علامت‌گذاری کردی تا ملک او از ملک دیگری ممتاز گشتی و چون برای هیچکدام از موجودات و ممکنات عالم علامت مخصوصی که ملک یکی را از ملک دیگری، ممتاز و مشخص و مرزبندی سازد نیست و کسی دیگر غیر از خدای متعال مدّعی خالقیت و مالکیت عالم نشده پس خالق و مالک و خدای عالم بیش از یکی نیست و خلاصه آنکه اگر با خداوند متعال خدای دیگری بودی هر یک از دیگری ملک خود را جدا ساخته و مانع از استیلاء و غلبه دیگری بر ملک و مملکتش میشدی نتیجه آنکه چنانچه در جهان هستی دو خدای بودی هر آینه بعضی بخاطر اکمال و اثبات خداوندیش

درصدد علو و برتری بر بعض دیگر یعنی بر رقیبش برآمدی و بالمال کار به
 تنازع و تجاذب و اختلاف و کشمکش کشیده و به فساد عالم و جهان هستی
 منجر و منتهی شدی فالتالی باطل و المقدم مثله یعنی چون فساد ویا حتی
 اختلالی در نظم کرات و کهکشان و کیهان و کل جهان نیست پس خدایان
 متعددی برای عالم نیست لذا قل هو الله احد و قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا
 و لم يكن له شريك في الملك و فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء - والله
 ملك السموات والارض وما بينهما يخلق ما يشاء و أشهد أن لا اله الا الله وحده
 لا شريك له و الهكم الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم و قل انما هو الله واحد
 و قل الله خالق كل شيء و هو الواحد القهار و بالاخره بگو لا اله الا الله وحده وحده
 و بعضی از متکلمین و مفسرین در رابطه با مضمون و محتوای برخی
 از آیاتی که صراحتا دلالت بر یگانگی خداوند متعال دارد، چنین
 فرموده‌اند: اگر برای جهان هستی دو مؤثر و دو خالق بودی کار از دو حال
 خارج نبود یا آنکه هریک مستقلا و بدون دخالت دیگری در ایجاد عالم
 تأثیر و عمل کردی یا با کمک و شرکت دیگری در صورت اول لازم آید که دو
 علت تام و مستقل اثر تام و تمام در هریک از آثار و معلولات کرده باشد و این
 عقلا محال است زیرا با تأثیر تام هریک از دو علت مستقل به نحو استقلال
 تأثیر دیگری تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل امری محال و باطل
 است مثلا هرگاه چیزی به سبب حرارت آتش سوخته و خاکستر گردیده
 دیگر معنی ندارد که به حرارت آفتاب هم بسوزد و خاکستر گردد و در صورت
 ثانی یعنی در صورتیکه هر دو علت مشترکا و با هم علت و مؤثر در آفرینش
 عالم باشند لازم آید که تأثیر هریک ناقص و به دیگری محتاج باشد و خدای
 محتاج و ناقص در تأثیر و عمل خدا نیست و حقیر نیز در رابطه با مضمون این

آیاتی که دلالت بر وحدانیت خدای یکتا و بی همتا دارند چنین گفته ام:

خداوند بخشنده مهربان	همان آفریننده جسم و جان
ندارد شریک و شبیه و نظیر	علیم و قدیم است وحی و قدیر
بود لَمْ یَلِدْ بَا وَلَمْ یُولَدْ اوی	ز همتا غنی است بی گفتگوی
اگر در جهان چند یزدان بدی	زمین و سماوات پیچان شدی
دو سلطان کند کشوری را تباه	نشانند اهلش به خاك سیاه
آبا دوحدا جنگ و پیکار بود	که فرجام پیکار دشوار بود
هر آن خانه را کود و کدبانو است	همیشه در آن خاك تا زانو است
اگر در جهان داور دیگری	بدی میفرستاد پیغمبری ^۱
رسولان پاك انبیای گرام	امامان که بودند قائم مقام
گواهی به یکتائی کردگار	بدادند در بزم و در کارزار
نبایست گفتن خداوند چیست	خرد را بکنه خدا راه نیست
یکی عالم از عالمان قدیم	چنین گفته درباره آن حکیم
جهان متفق بر اللّٰهیتش	خرد مانده در کُنه ماهیتش
بشر ما و رای جلالش نیافت	دل و دیده هرگز جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم	نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم
نه ادراك برکنه ذاتش رسید	نه فکرت بغور صفاتش رسید

۱. این بیت حاصل و خلاصه بعضی از فرمایشاتی است که در این مقام از وجود مبارک امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام نقل شده است.

اصل دوم

در اثبات عدالت خداوند متعال

به حکم عقل و صریح نقل خداوند متعال ظالم نبوده بلکه عادل است اما دلیل نقلی یعنی شرعی بر اثبات عدالت حق تعالی آیات شریفه زیر است:

۱- در سوره آل عمران آیه ۱۰۸ میفرماید: خداوند اراده ظلم را به اهل عالم نداشته و ندارد. ۲- در سوره نساء آیه ۷۷ میفرماید: شما از جانب خداوند به مقدار فتنه‌ای که در وسط شکافی که در میانه هسته خرمائی قرار دارد ظلم نمی‌چشید. ۳- در سوره آل عمران آیه ۱۸۲ می‌فرماید که همانا خداوند هیچگونه ظلمی را بر بندگان روا نداشته و ندارد. ۴- در سوره ق آیه ۲۹ می‌فرماید: من هیچگاه بر بندگان ستم روا نداشته و ندارم. ۵- در سوره آل عمران آیه ۵۷ و ۱۰۴ می‌فرماید: خداوند ستمگران را دوست نداشته و ندارد. ۶- در سوره هود آیه ۱۱۲ می‌فرماید: بسوی ستمگران میل نکنید که تمایل و تکیه بر آنان شما را باتش میکشاند.

آری، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ در این آیه

خداوند متعال امر می‌فرماید به عدل و احسان؛ و نهی فرموده از زشتی و منکر پس خدای سبحانی که بندگان را به احراز عدالت و اجراء احسان امر فرموده و آنها را از فحشاء و منکرات نهی کرده هرگز ظلم را بر کسی روا نداشته و ندارد و حتی به صدور آن از دیگران هم راضی نبوده و نیست. و اما حکم عقل به اینکه خداوند متعال عادل است که من به نظم آورده‌ام.

جهان آفریننده مهربان	بود عادل و دادگستر بدان
ستمکاری از وی نباشد روا	زبیداد جونی نماید ابا
بود علت ظلم ظالم سه چیز	یکی جهل و دیگر نیاز است نیز
سوم نقص و نا امنی و کاستی	که بار آورد ظلم و ناراستی
چو جاهلنداند نکو از بدی	ستمکاره گردد زنا بخردی
دگر شخص از بهر دفع نیاز	بسوی ستم دست یازد دراز
چو یزدان بود عالم و بی‌نیاز	به هر چیز داننده و چاره‌ساز
بری از قبیح و بدی و هوا	چگونه کند ظلم بر ماسوا
چو نقصان نباشد به سبحان روا	نیارد ستم بر صف ماسوا

بر اهل دانش و اصطلاح مخفی نباشد که این برهان را که نظماً بر اثبات عدالت خداوند متعال و نفی ظلم از ساحت مقدس او اقامه نموده‌ام به اصطلاح اهل منطق و فلسفه برهان تلازم است که در آن حکم به رفع تالی و بطلان آن شده که مستلزم رفع مُقدّم است و آن قیاس اقترانی شرطی به هیئت و صورت شکل اول است لذا قطعی النتيجة و بدیهی الانتاج است و اگر اهل اصطلاح و اهل استدلال یعنی اشخاص منطق دان بخواهند نظم و اقتران و صورت این قیاس منظوم را در این مقام بدانند چنین است. مثلاً

میگوئیم هرگاه زید ظالم باشد یا جاهل یا محتاج یا ناقص است لکن او هیچکدام از اینها نیست، پس او ظالم نیست و همینطور براهین منظومه‌ئی که بر اثبات وحدانیت خداوند متعال اقامه نموده‌ام که از همین قسمند که در قرآن عزیز به بعضی از آنها اشاره شده مانند آنکه میفرماید **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** در این آیه شریفه برهان تلازم کاملاً پیاده شده و در آن بذکر مُقَدِّم و تالی اکتفاء شده زیرا رفع تالی و اخذ نتیجه در آن بسیار واضح بوده از اینجهت ذکر نشده اند و اما براهینی که بر اثبات وجود صانع متعال اقامه نموده‌ام بطوریکه قبلاً هم تذکر داده‌ام هر یک برهان اتّی و از قسم قیاس اقترانی حملی بوده و باز بصورت و هیئت شکل اولند و اگر کسی بخواهد هتیت آنها را بداند بدین ترتیب است. مثلاً میگوئیم عالم مرکّب و مَصَوَّر و منظم است و هر آنچه‌یکه این طور است سازنده مَصَوَّر ناظمی دارد پس عالم سازنده مَصَوَّر ناظمی دارد و هُوَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ..

اصل سوّم لزوم وجود پیغمبران الهی

دلیل عقلی بر وجود پیغمبران الهی به طور اعمّ

بر اثبات لزوم وجود پیغمبران الهی هم دلیل عقلی داریم و هم دلیل نقلی یعنی شرعی و دلیل نقلی را اصطلاحاً دلیل سمعی نیز میگویند. اما دلیل عقلی چنان است که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب عظیم اصول کافی نقل نموده میگوید هشام بن حکم (مُتکَلِّم نامی شیعه) گوید امام جعفر صادق علیه السلام در پاسخ شخص زندیقی که از آن حضرت پرسید شما پیغمبران و رسولان را از چه راهی ثابت میکنید آن حضرت فرمود: چون قبلاً ثابت کردیم که ما آفریننده و صانع حکیم و رفیع داریم که از ما و تمام مخلوق برتر است و روا نباشد که خلقش او را دیده و لمس نمایند و بلا واسطه با او برخورد داشته و بحث و گفتگو کنند بنابراین باید از جانب او سفراء و فرستاده‌گانی در میان خلقش باشند تا دستورات او را به بندگان برسانند و خواسته‌های او را برای آنان بازگو کنند و ایشان را به مصالح و منافع و به آنچه موجب بقاء و یا علت هلاکت و فناشان می‌شود راهنمایی

کنند پس از این جهت وجود امر ونهی کنندگان و تفسیر و تعبیر کننده هائی از جانب خدای حکیم ودانا در میان خلقتش ثابت و لازم گردید که آنان همان پیامبران و برگزیدگان از خلق اویند که حکیمانی هستند به حکمت او آراسته و بدان مبعوث گشته اند و با آنکه در سرشت و اندام با سایر مردم شریکند ولی در خلق و خوی و دیگر احوال با آنان مشارکتی ندارند و از جانب خدای حکیم ودانا به حکمت مؤید میباشند و آمدن پیامبران در هر عصر و زمانی با معجزات و دلایل و براهینی که بر حقانیت و نبوت خویش اقامه کرده و نشان داده اند ثابت شده و وجود آنان برای این است که زمین خدا و اهل آن از حجّت عالمی که علمش بر صدق و عدالتش دلالت کند خالی نباشد و این بیان امام علیه السلام را هر عقل سلیمی می پسندد و می پذیرد.

دلیلی نقلی بر اثبات لزوم وجود پیغمبران

دلیل نقلی و سمعی شرعی بر اثبات لزوم وجود پیغمبران الهی از قرآن شریف بشرح زیر است:

۱- در سوره نحل آیه ۳۵ میفرماید: و هر آینه ما فرستادیم در میان هر قومی پیغمبری را تا به قوم خود بگویند خدا را پرستید و از طاغوت یعنی شیطان و هر که به انحراف دعوت میکند اجتناب کنید.

۲- در سوره صافات آیه ۷۰ میفرماید: و بتحقیق ما فرستادیم در میان اُمّت های گذشته پیغمبرانی را که آنان را از معاصی بر حذر داشته از عذاب و عقاب میترسانیدند.

۳- در سوره حدید آیه ۲۵ میفرماید: بتحقیق فرستادیم پیغمبران خود

را با براهین روشن و معجزات آشکار و با آنها کتاب و میزان را برای قوام مردم بعدل و داد نازل کردیم .

۴- و در سوره غافر آیه ۷۸ میفرماید: و به تحقیق فرستادیم پیغمبرانی را پیش از تو که بعضی از آنها را برای تو برشمردیم و بعضی دیگر از آنانرا برای تو نگفتیم .

۵- و در سوره بقره آیه ۲۱۳ میفرماید: همه مردم یک امت بودند و یک کیش و یک آئین داشتند پس از آنکه دچار اختلاف شدند برانگیخت خداوند پیغمبران خود را تا اهل طاعت را به ثواب مژده دهند و اهل معصیت را از عقاب و کیفر بترسانند و حقیر نیز در اثبات لزوم وجود پیمبران الهی چنین گفته‌ام:

چو انسان هواخواه و خودخواه بود	ز رسم عدالت بی‌آگاه بود
ندانست رسم وره بندگی	تبه بودشان در جهان زندگی
نبردند سوی خداوند راه	از اینرو شده کار و بارش تباه
ز اسرار خلقت بدی بی‌خبر	ندانسته خیر و زیان و ضرر
ندانسته آغاز و انجام را	ندانسته طاعات و ااثام ^۱ را
همه راحت از بهر خود خواستی	بخود میفزود از دیگر کاستی
بسوی تنازع کشیدی مآل	جهان پرتجاذب ^۲ شد و قیل و قال
نبد این صلاح و فلاح بشر	بد این دور از حکمت دادگر
ازیرا فرستاد پیغمبران	ابر دست‌شان معجزات گران
که تا بندگان را هدایت کنند	ز شرّ شیاطین حمایت کنند
اسامی یک عده از انبیا	شده نازل اندر کتاب خدا

۱ . گناهان .

۲ . کشمکش .

بود عده انبیای بی شمار تجاوز کنند از صد و ده هزار
 محمد بود خاتم از آن میان رسول الهی است بر انس و جان
 درود و سلام خداوندگار بر او باد ساعات لیل و نهار
 چو روح رسولان به فردوس برد عنان را بدست امامان سپرد
 که بعد از نبی حامی دین شوند یکی بودشان رسم و راه و روند
 یکایک همه انبیای گران ز آدم الی ختم پیغمبران
 وصی الهی همه داشتند بر این کارشان پرچم افراشتند
 براین گفته تاریخ باشد گواه بود روشن وثبت و بی اشتباه
 به امر خداوند و نص رسول وصی نبی بود زوج بتول
 به فرمان یزدان و قول نبی به شد جانشین محمد، علی
 خدا در کتابش همی کرده یاد نبی است مژدر علی است هاد
 نبی گفت با آن بیان جلی علی از من است و منم از علی
 ولای علی هست حصنی^۱ حصین^۲ خبر داده از این رسول امین

اثبات نبوت وجود مبارك خاتم الانبياء ﷺ :

در اثبات نبوت وجود مبارك خاتم الانبياء محمد مصطفی ﷺ (نبوت
 و پیغمبری هر پیغمبری با ادعای پیمبری او و اظهار معجزاتش و این که
 مردم را به معارضه با معجزاتش دعوت کند ثابت میشود و بر اکثر عالمین
 ثابت است که حضرت محمد بن عبدالله ﷺ مدعی نبوت و پیغمبری را
 برای خود بوده و برای اثبات ادعای خودش به دو نوع اعجاز تمسک

۱. در - قلعه.

۲. مستحکم.

جُسته یکی قرآن و نزول آیات و سُور آن از جانب خداوند متعال بر او، و دیگری غیر قرآن و در قرآن که معجزه باقیه او است از جنّ و انس برای مُعارضه بمثل دعوت شده است و فرموده چنانچه در وحی و آسمانی بودن این کتابی که ما بر بنده خود مُحَمَّد ﷺ نازل کرده ایم، شک و تردیدی دارید شما هم سوره ای مثل آن بیاورید و حتی فرموده اگر جنّ و انس اجتماع کنند و بخواهند به کمک همدیگر مثل این قرآن بیاورند هرگز مثل آنرا نخواهند آورد و لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً و بر ملل و نحلّ عالم مخفی نیست که از آن زمان تا حال کسی قدرت و توان نداشته که حتّی مانند یک سوره کوچک از سوره های آن را بیاورد پس مُدعی بُبُوت شدن آن حضرت و اظهار معجزات بی شمارش که کثیری از آنها در کُتب مُعتبره تاریخ مَسْطور است و از آن جمله است قرآن عظیم و طلبیدن مردم را به مُعارضه به مثل و عجز تمام خلق از آوردن حتّی مانند یک سوره کوچک از آن، دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع بر اثبات بُبُوت بی چون و چرای آن حضرت. و به علاوه آیات شریفه زیر هم چون آیات کثیره دیگر نیز دلالت صریح بر بُبُوت آن حضرت دارد:

آیاتی که صراحتهً دلالت بر بُبُوت رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دارند

- ۱- در سوره أَحْزَاب آیه ۴۰ میفرماید: مُحَمَّدٌ پدر احدی از مردان شما نبوده بلکه رسول خدا و خاتم پیمبران است. ۲- در سوره فَتَح آیه ۲۹ میفرماید: مُحَمَّدٌ رسول خدا است. ۳- و در سوره صَفّ آیه ۶ میفرماید: زمانیکه عِیْسَى بْنُ مَرْیَمَ به بنی اسرائیل گفت همانا من رسول خدایم بسوی شما و بشارت میدهم شما را که بعد از من پیغمبری می آید که اسم او احمد

است. ۴- در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ میفرماید: به تحقیق خداوند بر مؤمنین مِتّ گذاشت آنگاه که در میان آنها پیمبری از خودشان برانگیخت. ۵- در سوره انبیاء آیه ۱۰۷ میفرماید: وما نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای عالمین. ۶- ودر سوره سَبَّأ آیه ۲۸ میفرماید: وما نفرستادیم تو را مگر آنکه پیمبری بشیر^۱ و نذیر^۲ باشی برای مردم. ۷- ودر سوره نساء آیه ۷۹ میفرماید: و فرستادیم تو را پیمبری برای مردم و شاهد بودن خداوند بر نبوت تو کافی است. ۸- ودر سوره بقره آیه ۱۱۹ میفرماید: همانا فرستادیم تو را بشیر و نذیر بحق.

و حقیر نیز در رابطه با اثبات نبوت خاتم الانبیاء ابوالقاسم محمد مصطفی ﷺ چنین گفته ام:

مُحَمَّدٌ بَدَّ	خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ
نَبِيٌّ مُكْرَمٌ	بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
بِهِ فَرَمُودَةُ	دَعْوَى پِیغمبری
زَبَسَ حُجَّتَ	رُوشَن اَظْهَارِ كَرْد
مُحَمَّدٌ بَسُودَ	آيَتِ اِيزدی
زَآيَاتِ	پَاكش كِتَابَش بُوَد
نِيَارَنَدَ	چُون اَيْن كِتَابِ مُنِيرِ
چو يزدان	بَدَاد اَيْن كِتَابَش بَدَسْتُ
شكستی	كِه جَبْرَان پذيرش نَبُوَد

فرستاده ایزد کبریاء
رسول مُعَظَّم سراج مُنیر
ابا معجز و حُجَّت و داوری
عَدُوّ سَتیزنده اقرار کرد
به حکمت به بسته دو دست بدی
گران مُعْجَز مستطابش بود
وَلَوْ كَانَتْ^۳ بَعْضُ لِبَعْضٍ ظَهِیر
به تورات و انجیل آمد شکست
ازیرا که قرآن نظیرش نبود

۱. مژده دهنده به بهشت در مقابل اطاعت و عبادت خداوند متعال.

۲. ترساننده از عذاب الهی در مقابل نافرمانی و طغیان و عصیان و پشت پا زدن بقانون الهی.

۳. هر چند بعضی یکمک و پشتیبانی بعضی قیام و اقدام کنند.

نیارند چون این کتاب گران
کتابیست قرآن فصیح و بلیغ
جهانی بود این کتاب کریم
گران مایه گفتار بی چون بود
بود پاک تنزیل و وحی وزین
بسمع محمد قرائت نمود
به نحوی که نسیان پذیرش نبود
کسی کو زند چنگ بر این کتاب
ز خواندگانش شفاعت کند
التماس از شافع روز جزا محمد مصطفی رسول خدا ﷺ شفاعت را.

ایا آنکه یاسین بود نام تو
شفیع شفیع بروز جزای
ایا مهربان رحمت العالمین
یکی ساعت مرگ و دیگر بگور
در این هر سه ساعت مرا یادکن
خدا در کتابش نموده قضای
بیت اخیر اشاره بآیه شریفه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى می باشد.

۱. سناء . روشن .

۲. بلند و رفیع .

۳. هرگاه کسی بخواند در مقام مناجات این بیت را هم بخود اختصاص دهد آنرا چنین بخواند:

سه ساعت من روسیه را ببین

ایا مهربان رحمت العالمین

اصل چهارم در لزوم وجود امام مَعْصُوم علیه السلام و منصوب از جانب خداوند متعال

علاوه بر دلائل و براهین نقلیه بر اثبات لزوم وجود امام در میان اُمت هر آن دلیلی عقلی که بر اثبات لزوم وجود پیمبران اقامه شده است به عینه همان نیز بر اثبات لزوم وجود امام معصوم و رهبر الهی در میان اُمت بعد از پیغمبر اقامه می شود چنانکه فرمایش وجود مبارک امیرالمؤمنین علیّ ابن ابیطالب علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۱۵۳ اشاره ای به این مطلب نیز دارد. آن حضرت در این خطبه می فرماید دعوت کننده به دین مقدس اسلام پیغمبر است که مردم را به اصول و فروع دعوت و هدایت فرموده و راه خیر و شرّ و صواب و خطا و حق و باطل و سعادت و شقاوت را برای آنان بیان کرده و بعد از او امام اساس شریعت پیغمبر را از افساد و دستبرد دشمنان دین که مردمی هوس باز و شهوت پرست سرکشند حفظ می کند پس برعهده شماست که دعوت و بشارت و انذار پیغمبر را به جان و دل برای سعادت و نجات خویش اجابت کرده و از امام عادل و معصوم که جانشین او است

کاملاً و بی چون و چرا اطاعت کنید و امام باید که مَصُون از خطا و حتی مَصُون از سهو و نسیان هم باشد تا بعضیان و خطا مبتلا نشده و به علت لغزشش در انظار خفیف و بی مقدار نگشته از نظرها سقوط نکند و بالاخره به واسطه عصمتش محل وثوق و اطمینان امتش بوده و در پرتو علم و عمل و تقوی و عفت و شجاعت و درستکاری و جامعیت جمیع صفات کمالیه انسانی به برتری خود را در میان جوامع بشریت برای رهبری و مشعل داری حفظ کند چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه می فرماید به خدا قسم اگر اقالیم سبعة را با هر آن چه در تحت افلاکشان است بمن داده شود تا آنکه خدا را بواسطه گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز این کار را نمی کنم و امام باید از جانب خداوند متعال به علوم الهی مُجَهَّز باشد تا بتواند جوابگوی جمیع مسائل و مایحتاج اُمتش بوده رافع مشکلات و حلال مُعْضَلات آنها باشد و وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اولاد معصومینش به شهادت تاریخ عموماً خزینه های علوم الهی بوده اند و رسول خدا مُحَمَّد مصطفی صلی الله علیه و آله مقامات عالیّه علمیه و صفات برجسته آنها را در طی خطبه مُفَصَّلِی که در غدیر خم بمناسبت نصب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به مقام خلافت و امامت و ولایت ایراد کرده بود بیان فرموده اند مخصوصاً «مقام والای علی علیه السلام اعلام کرده و فرموده اند اَعْلَمُکُمْ عَلِیَّ وَاَفْضَاکُمْ عَلِیَّ عَلِیْمُهُ عَلِیْمِی یعنی عالمتر و قاضی تر از همه شماها علی است علم او علم من است و نظیر این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمایش خود امیرالمؤمنین علیه السلام است که در خطبه ۲۳۱ نهج البلاغه فرموده است سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ اَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ یعنی از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید زیرا که من بطرق آسمان آشناترم از طریق زمین و امام باید در معارف اسلامی و اطاعت

خداوند متعال دوش بدوش پیامبر باشد و وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اینچنین بوده چنانکه در دعاء شریف ندبه می فرمایند **يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ** یعنی علی علیه السلام در معرفت بخدا و شرع و اسلام و عصمت و اطاعت خداوند متعال و . . . دوش بدوش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و خود امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه معروفه قاصعه میفرماید خداوند از هنگامیکه پیغمبرش از شیر گرفته شده بود بزرگترین فرشته از فرشته گانش را به همنشینی او برگزیده بود که شب و روز او را بمکارم اخلاق و محاسن آداب سیر میداد و من او را متابعت میکردم همانند شتر بچه از مادرش و هر روز پرچمی از اخلاق کریمه خود را برامی افراشت و مرا به تخلُّق بدان اخلاق عظیمش مامور میفرمود تا در آن خوی عزیزش بدو اقتداء کنم و هر سال در کوه حراء مجاورت و اقامت میگزید که غیر از من کسی او را نمیدید و در آن ایام خانه هائی که در آن مسلمانی باشد نبود بغیر از خانه رسول خدا و خدیجه که من در همان خانه سوم آنان بودم و نور وحی را میدیدم و راثحه نبوت را استشمام میکردم تا آنجا که می فرماید رسول خدا بمن میفرمود تو میشنوی آنچه را من میشنوم و می بینی هرآنچه من می بینم جز آنکه پیغمبر نیستی ولیکن وزیر و معین منی و هر آینه تو بر خیر و نیکوئی هستی آری علی است که در همان خطبه قاصعه میفرماید یا رسول الله اوّلین مؤمن بتو منم و منم نخستین کسی که اقرار دارد که این درخت بجا آورد بامر خدا آنچه را که بجا آورد برای تصدیق به نبوت تو و برای تجلیل از شان و گفتار تو که از آن خواسته بودی تا امر تو را اطاعت کند و اطاعت کرد و همزمان با اظهار معجزه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام آن قوم متکبر و سرکش کافر که حاضر و ناظر بر آن معجزه بودند یکصدا گفتند ایشان ساحری عجیب

و کاذب و سبکسار است و از روی استکبار گفتند هیچکس این اعجاز تو را تصدیق نمی‌کند مگر کسی مثل علی و فرمود منم از آن مردان مؤمنی که در اطاعت خدا و رسولش از سرزنش ملامت کننده گان باکی و پروائی نداشته و ندارند و سیمایشان سیمای صدیقان و کلامشان کلام ابرار و عباد شب و هادیان روز و متمسکین بر یسمان قرآن و دوستداران سنت‌های خدا و رسولش بوده گردتکبر و علو و نادارستی و تبهکاری نگشته است و معذالک قلوبشان متوجه بهشت بوده و اجسادشان مجسمه عمل صالح است و چون امام دارای اینچنین خصال و مقامی است لذا هم او می‌فرماید بر شما است فرمان برادری از امامی که در شناختن او پیش خدای متعال معذور نبوده نیستید.

و چون امام علیه السلام عقلاً و شرعاً باید دارای ویژگیها و امتیازات فوق العاده‌ای از قبیل عصمت و طهارت و امانت و علم و شجاعت و کمال سیاست و خیرخواهی مسلمانان و نگهداری آنان و مدیر و مدبر اهل زمان و جهان و متصف به جمیع صفات کمال بوده و بالاخره باید بعد از پیغمبر برترین و بهترین انسان‌ها روی زمین باشد و بدیهی است که این چنین اشخاص را جز ذات اقدس علام الغیوب که عالم بما فی الضمیر و مکنونات قلوب است کسی دیگر نمی‌شناسد از این جهت همانطوریکه انتخاب و اختیار پیامبران که دارای این صفات مذکورند بر عهده خداوند متعال است انتخاب و اختیار امامان که جانشینان آنان و نگهبانان اسلامند نیز بر عهده خداوند است و یکی از شواهد و براهین درخشانی که ثابت کننده این مطلب است روایت و جریانی است که مرحوم صدوق در کتاب اکمل الدین و اتمام النعمه از قول سعد بن عبدالله قمی که به اتفاق

احمد بن اسحاق قمی بسامرا به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شده بازگو نموده که خلاصه‌ای از آن روایت را که محل حاجت است در این جا ذکر می‌کنیم تا برای مردم بی اطلاع روشن و معلوم گردد که جز خداوند کس دیگری حق انتخاب امام را نداشته و ندارد و قضیه از این قرار است:

روایت صدوق (ره) در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه از امام زمان علیه السلام

سعد بن عبدالله قسی طوماری از مسائل مهمه را که در حدود چهل سؤال بوده تنظیم کرده و به اتفاق احمد بن اسحاق قمی به سامرا رفته و به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب می‌شود، سعد می‌گوید ابو محمد امام حسن عسکری به من نظر کرد و فرمود آن مسائلی که می‌خواستی بررسی چه شد؟ عرض کردم آقای من آن‌ها به حال خود مانده‌اند فرمود آن‌ها را از نور چشمم پیرس و اشاره فرمود به سوی پسر بچه‌ای که در حسن منظر و وجاهت به چیزی جز ستاره مشتری شبیه نبود (مقصود از این بچه امام زمان حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ است.) سعد می‌گوید روی به آن بچه نمودم عرض کردم ای آقا وای آقا زاده من برای من بیان کنید و بفرمائید چه علت دارد که مردم حق انتخاب امام و پیشوا را برای خود نداشته و از این امر ممنوع‌اند؟

در جواب فرمودند مردم می‌خواهند امام مصلح را برای خود انتخاب کنند یا مفسد را؟ عرض کردم مصلح را. حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ فرمودند آیا احتمال و امکان دارد به جای امامی مصلح امامی مفسد را برگزینند یا نه؟

زیرا آنان از اسرار باطنی شخص مورد نظر و منتخب خویش خبر ندارند که اصلاح طلب است یا مفسده جو. عرض کردم آری ممکن است بجای شخصی مصلح آدم مفسدی را انتخاب و اختیار کنند. فرمودند علت ممنوعیت همین است، سپس آن حضرت فرمودند من در این باره برای شما برهانی می آورم که عقلت آن را پذیرفته و در برابرش رام گردد. فرمودند پیغمبرانی چون موسی و عیسی که خداوند متعال آنها را با کتاب فرستاده و آنها را به وحی و عصمت تأیید فرموده تا پیشوایان امت ها بوده و به علاوه به حسن انتخاب نیز بهتر راه برده و بیشتر آشنایند آیا ممکن است با وفور علم و کمال عقل شان در هنگام انتخاب شخص منافقی را به گمان انیکه مؤمن و معتقد است انتخاب کنند؟ عرض کردم نه، فرمود تو می گویی نه و حال اینکه این موسی کلیم الله است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او جناب ایشان از اعیان قوم و سران لشگر هفتاد نفر را برای میقات و وعده گاه خدای خویش که در ایمان و اخلاص آنها شک و تردیدی نداشت برگزید و تمام برگزیده های او یکدست منافق درآمدند چنانکه خداوند متعال در سوره اعراف آیه ۱۵۵ می فرماید، موسی از قوم خود هفتاد مرد را برگزید تا آنجا که میفرماید که آنها به موسی گفتند ما بتو ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدا را آشکارا به بنییم و در نتیجه این گفتار ظالمانه شان صاعقه ای آمد و آنها را فرو گرفت و چون دیدیم انتخاب شخصی مانند موسی که برگزیده خدای اعزّ و اجلّ است بر فاسدترها اصابت کرد نه بر صالحترها و حال آنکه گمانش آن بود که اصلحند نه افسد. از اینجا دانستیم که انتخاب و اختیار امام مخصوص بکسی است که از مافی الضمیر و آنچه در سینه ها نهان است آگاه بوده

و عالم بسرّ و خفیات است و کاملاً می دانیم که انتخاب مهاجر و انصار دیگر هیچ ارزشی نداشته و ندارند.

و این بود ترجمه بعضی از روایت صدوق در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که محل حاجت ما بود - آری:

جائیکه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد
نتیجه اینکه پس امام را باید خداوند متعال انتخاب کند و بس باری
رسول خدا ﷺ فرموده اند أَفْضَلُكُمْ عَلٰی و اینکه در رابطه با این فرمایش
رسول خدا ﷺ داستان هشام ابن حکم متکلم و دانشمند معروف شیعی
و شاگرد برجسته حضرت صادق (ع) را که مؤید و مثبت و معاضد فرمایش
حضرت رسول است و شیخ مفید آن را در کتاب گران قدر «اختصاص» درج
کرده ترجمه نموده ذکر می کنیم و آن قضیه از این قرار است:

داستان محاجّه هشام بن حکم با دانشمندان علم کلام

زمانی هارون الرشید عباسی که از طاغوت‌های تاریخ است به وزیرش
جعفر بن یحیی برمکی می گوید من دوست دارم بحث و احتجاج
دانشمندان علم کلام را به طوری که از مقرّ و جایگاه من مطلع نباشند،
بشنوم. جعفر به فرمان هارون علماء کلام را به خانه خویش دعوت کرد
و بین آنها و هارون ملعون پرده ای کشیده به نحوی که هارون بدون اطلاع
آنها کلامشان را بشنود. نگاه دانشمندان یعنی متکلمین در آن خانه
اجتماع نموده به اندازه ای که خانه از آنان پر شده بود و همگی به انتظار
هشام بن حکم نشسته بودند که او هم وارد مجلس شد لدی الورد یکی از
علماء پرسید چرا شما علی را بر ابی بکر صحابی تفضیل می دهید و حال

آنکه خداوند می فرماید ثَانِيْ اَتَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اِلٰهَ مَعَنَا؛ یعنی پیغمبر اکرم ﷺ یکی از دو نفری بود که در غار بودند زمانی که حضرت به آنکه همراهش بود فرمود محزون نباش که خدا با ماست مقصود سؤال کننده از ایراد این آیه در برابر هشام ابن بود که چون ابی بکر در غار زمان فرار با حضرت رسول ﷺ بوده پس او بر علی ﷺ برتریدارد. و این قضیه پنهان شدن حضرت از دست کفار قریش در غار ثور باتفاق ابی بکر و تعقیب کفار از او معروف است. باری هشام از همان شخصی که می خواست با همین آیه بر فضیلت ابی بکر استدلال کند پرسید بگو به بینم که چرا ابی بکر در آن موقع حساس محزون گشت آیا خدا از حزن او راضی بود یا نه؟ آن شخص در برابر سؤال هشام ساکت ماند آنگاه هشام گفت اگر گمان برده ای که در حزن او رضای خدا بوده پس چرا حضرت رسول ﷺ از حزن او نهی کرده و به او فرموده لَا تَحْزَنْ آیا رسول خدا او را از اطاعت و رضایت الهی نهی فرموده و اگر گمان داری که خدا از آن حزن او راضی نبوده پس چرا می خواهی افتخار کنی به چیزی که رضای خدای متعال در آن نبوده و می خواهی آن را فضیلتی برای ابی بکر بشمار آری؟ سپس هشام بحسرا دنبال نموده و به قصد اثبات افضلیت وجود مبارك امیر المؤمنین علی ﷺ بلافاصله به آن سائل گفت هم شما و هم ما می گوئیم بلکه همه مردم می گویند بهشت مشتاق ملاقات چهار نفر است، علی بن ابیطالب و مقداد بن اسود و عمار یاسر و ابی ذر غفاری و ما می بینیم که مولا و آقای ما علی ﷺ در این فضیلت داخل در زمره این چهار نفر است ولی صاحب شما در میان آنان نیست و ما مولا و آقای خودمان را به جهت این فضیلت بر صاحب شما یعنی ابی بکر تفضیل

می دهیم این اولاً .

وثانیاً هم شما وهم ما می گوئیم بلکه همه مردم می گویند که مدافعین از اسلام چهار نفر بودند علی بن ابیطالب و زبیر بن عوام و ابودجانه انصاری و سلمان فارسی و ما می بینیم که آقا و مولای ما علی علیه السلام در این فضیلت نیز داخل در جرگه این چهار نفر است ولی صاحب شما باز از این فضیلت هم خارج است و ما مولای آقای خودمان را یعنی علی علیه السلام را بحکم این فضیلت نیز بر رفیق و صاحب شما تفضیل می دهیم .

وثالثاً شما و ما می گوئیم و همه مردم می گویند که قاریان قرآن چهار نفرند علی بن ابیطالب علیه السلام و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و زید بن ثابت و من می بینم که مولای ما باز در این فضیلت با این گروه است ولی صاحب شما از این فضیلت نیز محروم است و ما با این فضیلت نیز آقایمان را بر رفیق و صاحب شما تفضیل می دهیم .

ورابعاً هم شما و هم ما می گوئیم بلکه همه می گویند همانا مُطَهَّرین و پاکان از جانب خداوند متعال چهار نفرند علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و من می بینم که علی بن ابیطالب علیه السلام در این فضیلت نیز با این جماعت است و رفیق و صاحب شما از این فضیلت نیز محروم و بی بهره است و ما با این فضیلت آقایمان را یعنی علی علیه السلام را بر رفیق و صاحب شما یعنی ابی بکر تفضیل می دهیم .

وخامساً هم شما و هم ما می گوئیم بلکه همه می گویند همانا ابرار و نیکان چهار نفرند علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و من می بینم که آقا و مولای ما علی بن ابیطالب در این فضیلت نیز داخل در این جمعیت است ولی رفیق و صاحب شما از این فضیلت نیز خارج

است وما با این فضیلت هم مولا و آقا یمان را بر رفیق و صاحب شما یعنی ابی بکر تفضیل می دهیم.

و سادساً هم شما و هم ما بلکه همه می گویند که شهدا چهار نفرند علی بن ابیطالب و جعفر و حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب و من می بینم که آقا و مولایم علی بن ابیطالب در این فضیلت نیز در زمره این گروه است و صاحب و رفیق شما باز از جرگه آنها هم خارج است و ما با این فضیلت نیز آقای خود را بر رفیق و صاحب شما ترجیح و تفضیل می دهیم.

راوی می گوید همینکه هشام بن حکم سخن را به اینجا رساند عنان طاقت از کف هارون خلیفه عباسی گسیخته شده و پرده را از روی خشم به نشانه ناراحتی حرکت داده جعفر برمکی امر به خروج اهل مجلس نموده و هارون به علت اینکه هشام بن حکم برتری علی علیه السلام را با حضور دانشمندان به اثبات رسانید تصمیم بر قتل او بگیرد و اینک پس از اتمام این بحث به درج بعضی مباحث و احتجاجات دیگر می پردازم که باز مربوط باثبات لزوم وجود امام عالم من عند الله و معصوم و منتخب از جانب خداوند است و همانند مباحث و استدالات سابقه از زبان خود ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب عالم و آگاهشان نقل شده است.

تأیید استدلال منصور بن حازم تَوَسُّط امام صادق علیه السلام

۱- ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی در کتاب الحُجَّة می فرماید:
منصور بن حازم گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم همانا خداوند متعال

برتر و بزرگوارتر از آن است که به وسیله خلقتش شناخته شود بلکه مخلوق به خدا شناخته شوند فرمود راست گفتم، عرض کردم کسی که بداند برای او پروردگاری است سزاوار است که بداند برای آن پروردگار رضا و ناخوشنودی است و این رضا و ناخوشنودی جز بوسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود و کسی که بر او وحی نازل نشود باید در جستجوی پیغمبری باشد و چون ایشان را بیاید باید بداند که ایشان حُجَّت‌های خدایند و اطاعت‌شان لازم است من به مردم گفتم آیا شما می‌دانید که پیغمبر در میان خلق حُجَّت خدا بود گفتند آری گفتم چون پیغمبر درگذشت حُجَّت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند قرآن و من در قرآن نظر کردم دیدم مُرجئی و تفویضی مذهب و حتی زندیقی که به آن ایمان ندارد برای مباحثه و غلبه بر مردان در مُجادله به آن استدلال می‌کند یعنی آیات قرآن را به رای و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می‌دهند پس دانستم که آن بدون قِیم و سرپرست عالمی که آنرا مطابق با واقع و حقیقت تفسیر کند حُجَّت نباشد و آن قِیم هرچه نسبت به قرآن بگوید حق است پس به ایشان گفتم قِیم قرآن کیست؟ گفتند ابن مسعود و عمر و حذیفه قرآن را میدانستند گفتم همه قرآنرا، گفتند نه و من کسی را ندیدم بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را میدانست و چون مطلبی در میان باشد که این و آن بگویند ما نمیدانیم ولی علی بن ابیطالب بگوید من میدانم پس من گواهی میدهم که علی علیه السلام قِیم قرآن باشد و اطاعتش واجب است و او بعد از پیغمبر حُجَّت خداست بر مردم و اوست که هرچه نسبت به قرآن بگوید حق است حضرت صادق علیه السلام به او فرمود خدایت رحمت کند.

محاجه هشام بن حکم با عمرو بن عبید در اثبات امامت معصومین علیهم السلام

۲- وایضاً کلینی در اصول کافی در کتاب حجت میفرماید، جمعی از اصحاب که حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طبار در میانشان بودند در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودند و جمع دیگری در اطراف هشام بن حکم که تازه جوانی بود نیز حضور داشتند امام صادق فرمود ای هشام گذارش نمی دهی که در مباحثه با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟ عرض کرد جلالت شما مرا میگیرد و شرم میدارم و زبانم در حضور شما بکار نمی افتد. امام صادق علیه السلام فرمودند چون بشما امری نمودم بجا آورید، هشام عرض کرد عمرو بن عبید و مجلس مسجد بصره او بمن رسید بر من گران آمد (چون عمرو بن عبید منکر نصب امام از جانب خداوند متعال بوده) بسوی او رهسپار شدم روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آنجا در آمدم جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان است جامه ای پشمینه سیاهی به کمر بسته و عبائی به دوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند از مردم راه خواستم به من راه دادند تا در آخر مردم بزانو نشستم آنگاه گفتم ای مرد دانشمند من مردی غریب اجازه دارم مسئله ای بپرسم؟ گفت آری، گفتم شما چشم دارید؟ گفت پسر جانم این چه سؤالی است؟ چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟ گفتم سؤال من همین طور است گفت پسر جانم هر چند سؤال احمقانه است، گفتم شما جواب همان را بفرمائید، گفت پسر، گفتم شما چشم دارید؟ گفت آری، گفتم با آن چکار می کنید گفت با آن

رنگها و اشخاص را می بینم گفتم بینی دارید؟ گفت آری گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن می بویم، گفتم زبان دارید گفت آری گفتم با آن چه می کنید گفت با آن مزه ها را می چشم گفتم گوش دارید؟ گفت آری گفتم با آن چه می کنید؟ گفت با آن صداها را می شنوم. گفتم شما قلب دارید گفت آری گفتم با آن چه میکنید؟ گفت با آن هر چه بر اعضا و حواسم درآید تشخیص میدهم. گفتم مگر با وجود این اعضا از قلب بی نیازی نیست گفت نه. گفتم با آنکه اعضا صحیح و سالم باشند چگونه نیازی به قلب داری؟ گفت پسر جانم هرگاه اعضا بدن در چیزی که ببوید یا به بیند یا بچشد یا بشنود تردید کند آن را به قلب ارجاع دهد تا تردیدش برود و یقین حاصل کند من گفتم پس خدا دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت آری گفتم دل لازم است و گرنه برای اعضا یقینی نباشد گفت: آری. گفتم ای ابامروان (کنیه عمرو بن عبیده بوده) همانطوری که خدای تبارک و تعالی اعضای تو را بدون امامی که صحیح را از سقیم تشخیص دهد و تردید را برطرف کند و انگذاشته همینطور هم مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف و انگذاشته و برای ایشان نیز امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار داده همچنانکه برای اعضا تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی تا از تو رفع شک کند او ساکت شد و به من جوابی نداد، سپس متوجه من شده و گفت: هشام بن حکمی گفتم: نه، گفت: از هم نشینان او هستی گفتم نه گفت اهل کجائی، اهل کوفه گفت تو همان هشامی، سپس مرا در آغوش گرفت و بجای خود نشاند و خودش از آنجا برخاست و تا من آنجا بودم سخن نگفت.

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود این را کی بتو آموخت؟ عرض کرد آن چه را از شما شنیده بودم منهم منظم کردم. فرمود به خدا سوگند این مطالب در صحف ابراهیم و موسی می باشد.

ایمان آوردن مرد شامی

۳- وایضاً مرحوم کلینی در اصول کافی در کتاب حُجَّت روایتی نقل فرموده که ما خلاصه ای از آن را به مناسبت این مقام که بحث در انتخاب و انتصاب امام از جانب خداوند متعال است ذکر می کنیم وی میگوید یونس بن یعقوب گوید خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آنحضرت وارد شد و گفت من علم کلام و فرائض میدانم و برای مباحثه با اصحاب شما باینجا آمده ام. امام صادق علیه السلام فرمود سخن تو از گفتار پیغمبر است یا از پیش خودت؟ گفت هم از گفته پیغمبر است هم از خودم. امام فرمود پس تو شریک پیغمبری؟ گفت نه، فرمود از خدای عزوجل وحی شنیده ای که به تو خبر دهد؟ گفت نه فرمود چنانچه اطاعت پیغمبر را واجب میدانی اطاعت خود را هم واجب میدانی؟ گفت نه یونس میگوید حضرت متوجه من شده، فرمود ای یونس پسر یعقوب این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد زیرا گفته خود را حُجَّت دانست بدون اینکه دلیلی بر حجیتش داشته باشد. در این هنگام هشام بن حکم وارد شد حضرت صادق علیه السلام بشخص شامی فرمود با این جوان بحث کن. گفت: حاضر. سپس شامی گفت ای جوان درباره امامت این مرد یعنی امام صادق علیه السلام از من بپرس، هشام گفت ای مرد آیا پروردگارت به مخلوقش خیراندیش تر است یا مخلوق بخودشان؟ شامی گفت البته

پروردگار به مخلوقش خیراندیش تر است، هشام گفت، در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی گفت برای ایشان حُجَّت و دلیلی بیاداشته تا متفرق و مختلف نشوند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواریهایشان را هموار سازد و ایشان را از قانون پروردگارشان آگاه سازد. هشام گفت آن حُجَّت کیست؟ شامی گفت رسول خدا ﷺ است. هشام گفت بعد از رسول خدا کیست؟ شامی گفت قرآن و سنت. هشام گفت آیا قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی گفت آری. هشام گفت پس چرا من و تو اختلاف کردیم و برای مخالفتی که با تو داریم از شام بلند شده به اینجا آمده‌ای؟ مرد شامی خاموش ماند. امام صادق (علیه السلام) به او گفتند چرا سخن نمی‌گویی؟ شامی گفت اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف میکند باطل گفته‌ام زیرا عبايات کتاب و سنت معانی مختلفی را متحمل است و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدعی حق می‌باشیم قائل شده‌ام که قرآن و سنت بما سودی نداده و رافع اختلاف نباشد ولی همین استدلال برله من و علیه هشام است. حضرت فرمود از او پرس تا به فهمی که سرشار است. شامی گفت ای مرد کی به مخلوق خیراندیش تر است؟ پروردگارشان یا خودشان؟ هشام گفت پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است. شامی گفت آیا پروردگار شخصی را بیاداشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواری‌شان را هموار سازد و حق و باطل را به ایشان بازگو نماید؟ هشام گفت در زمان رسول خدا یا امروز؟ شامی گفت در زمان رسول خدا ﷺ که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟ هشام گفت همین شخصی که بر مسند نشسته است (و اشاره به امام صادق (علیه السلام) کرد) که از اطراف به سویش رهسپار

گردند و به میراث علمی که از پدرانش دست به دست گرفته خبرهای آسمان وزمین را برای ما بازگوید. شامی گفت من چگونه می توانم این را به فهمم؟ هشام گفت هرچه می خواهی از اوپرس. شامی گفت عذری برابیم باقی نگذاشتی بر من است که به پرسم. امام صادق علیه السلام فرمود ای شامی می خواهی گزارش سفر وراحت را به خودت بدهم؟ فرمود کیفیت سفرت چنین وچنان بود شامی با سرور و خوشحالی می گفت راست گفتی اکنون به خدا اسلام آوردم. امام صادق علیه السلام فرمودند بلکه اکنون ایمان آوردی تا آخر خبر.

استدلال حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

۴- در اینجا مناسب است که قسمتی از خبری را که راجع به مقام و منزلت والای امامت است باز از کتاب الحُجَّت اصول کافی نقل کنم و آن از این قرار است که حضرت رضا علیه السلام روز جمعه ای در مسجد جامع مرو در میان اجتماع مردم بمناسبت بحثی که درباره امامت پیش آمده بود می فرماید: «مگر مردم مقام و مرتبه و محل و منزلت امام را می دانند تا انتخابش به اختیار ایشان واگذار شود همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالی تر و مکانی منبع تر و ژرفایش عمیق تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرائشان آن را دریابند تا به انتخاب خود امامی نصب کنند همانا امامت مقامی است که خدای عزیز و جلیل بعد از رتبه نبوت و خلافت به عنوان رتبه سوّمی به ابراهیم خلیل علیه السلام داد و او را با آن فضیلت مشرف ساخت و آوازه اش را بدان بلند و برقرار نمود و باو فرمود من تو را امام مردم گردانیدم حضرت ابراهیم از نهایت شادیش

عرض کرد خدایا فرزندان مرا هم باین مقام نائل گردان خطاب آمد که لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی عهد و وپیمان و فرمان من بستمکاران نمیرسد پس این آیه امامت را برای ستمکاران تا روز قیامت ممنوع و باطل ساخت و آنرا مخصوص برگزیدگان خود نمود سپس خداوند ابراهیم را شرافت و منزلت داد و امامت را در میان فرزندان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود اسحاق و یعقوب را اضافه باو بخشیدیم و همه را شایسته این مقام نمودیم و آنان را امام و پیشوا قرار دادیم تا بفرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم و آنان پرستندگان ما بودند پس امامت همیشه در دوران‌های متوالی در میان فرزندان او بود و از یکدیگر بارت میبردند، تا خدای تعالی آنرا به پیغمبر ﷺ بارت داد و خداوند جَلَّ و عَلا در سوره ۳ آیه ۶۸ فرمود همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیمبر و اهل ایمانند و خداوند ولیّ مؤمنین است پس امامت مخصوص آن حضرت گشت و او بفرمان خدای متعال و طبق آنچه خدا واجب فرموده بود آنرا بگردن علیّ علیه السلام نهاد و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خدا بآنها علم و ایمان داده بود جاریگشت آنگاه آنحضرت در رابطه با این بحث آیه ۵۶ از سوره ۳۰ را تلاوت فرموده بعد از آن میفرماید پس امامت تنها در میان فرزندان علی است تا روز قیامت زیرا بعد از محمد ﷺ پیغمبری نیست سپس آنحضرت سخن را ادامه داده و میفرماید این نادانان از کجا و بجه دلیل برای خود امام انتخاب میکنند همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاء است همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول او و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام است و میراث حسن و حسین علیه السلام است همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین

است همانا امامت ریشه با نشو و نماى اسلام و شاخه بلند آن است کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجراء حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امامت است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام کند و حدود او را به پا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و موعظه حسنه و حجه بالغه مردم را به راه خدا دعوت نماید امام همانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دستها و دیده‌ها بآن نرسد امام ماه تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره‌ئی است راهنما در شدت تاریکی و در رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها امام آب خوشگوار هنگام تشنگی و عطش است و راهنمای هدایت و نجات بخش از هلاکت است امام آتش روشن بر فراز بلندیها است (که گم گشته‌گان وادی ضلالت و هلاکت را بصوب صواب هدایت میکند) و هم وسیله گرمی سرمازدگانی است که میخواهند گرم شوند هر که از او جدا شود هلاک شود امام ابری است بارنده و بارانی است شتابنده خورشیدی است فروزنده آسمانی است سایه گستر زمینی است بسیط و وسیع چشمه‌ای است جوشان و غدیر است و گلستان امام همدمی رفیق و پدری شفیق و برادری مهربان و همانند مادری دلسوز نسبت بفرزند صغیری بوده و در گرفتاریهای سخت پناه و ملجأ بندگان خداست امام امین خداست در میان خلقتش و حُجَّة اوست بر بندگان و خلیفه اوست در بلادش و دعوت کننده‌ای است بسوی او و مدافع است از حریم و حقوق او امام از معاصی پاك و از عیوب منزّه است به دانش مخصوص و به حلم موسوم است.

موجب نظام دین و عزّت مسلمین و غیظ منافقین و هلاکت کافرین

است امام وحید عصر خویش بوده و کسی بمقام و منزلت او نزدیک نگردیده عدل و همتای او در علم نباشد و بدل او کسی نیست و در عصر خویش در میان بشر نظیر و مانده ندارد و تمام فضائل انسانی باو اختصاص دارد و بدون اینکه خود او رنج طلب و تحصیلش را کشیده باشد بلکه از فضل و افاضه خداوند بخشنده و هَبَّ است که بدان ممتازش ساخته است جز ذات اقدس عَلَامُ الْغُیُوبِ کیست که بتواند امام را بشناسد یا انتخاب امام بحق برای او ممکن باشد هیئات هیئات در اینجا است که عقل گم گشته و حلیمان بسرگشته و خردمندان متحیرند و آنجا است که دیده ها عاجز و خسته و بزرگان متصاغر و حکیمان متحیر و حلیمان متقاصرند اینجاست که خطبا محصور عقلاء جاهل و شعراء کلیل و ادبا عاجز و بُلغَاء گنگ و هیچکدام نتوانند شانی از شئون و فضائل امام را کما هو توصیف کنند و در این مقام منیع است که همگان عام و خاص بعجز و انکسار معترفند با این اوصاف چگونه ممکن است تمام اوصاف و کنه حقیقت و مقام والای غیر قابل ادراک او را بیان کرد و با این مناصب عالی و منازل رفیع چگونه میشود شانی از شئون او را با لکنه و بالتفصیل فهمید و با این همه امتیازات فوق العاده و مافوق الطبیعه چگونه میسر است که جانشین و قائمی که جهان را از او مستغنی سازد برایش و بجایش پیدا کرد هرگز و هیچوقت چگونه و از کجا چو آنکه او همانند آن ستاره آسمان رفیعی است که از دسترس طالبین و متاولین بسی بدور است او کجا و انتخاب بشری بکجا او کجا و همانندی برای او کجا گمان برند که امام در غیر خاندان رسول خدا محمد مصطفی ﷺ یافت شود بخدا قسم این گمان بر خلاف ما فی الضمیرشان است و باطنشان آنان را بر این خیال تکذیب می کند و آرزوی باطل

و بیجائی نمودند و به گردنه ای بلند و سخت لغزنده و شکننده ای که پائین میلغزد بالا رفتند و خواستند با عقول حیران و هلاک و با آراء ضلالت انگیزشان نصب امام کنند که جز دوری از حق بهره ای نبردند خدایشان بکشد بکجا میروند و آهنگ مشکلی کردند و دروغی پرداختند و بضالتهی بعید و سرگردانی و آشفتگی افتادند زیرا که با چشم باز و بینا امامشان را ترك گفتند و آنچنانکه قرآن میفرماید شیطان کردار زشت شان را در نظرشان بیار است و از راه راست منحرفشان ساخت با آنکه اهل بصیرت و آگاهی بودند معذالک از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا و اهل بیتش روی گردان شده و بابتخاب خود گزیدند در صورتیکه قرآن صدا برآورده میگوید پروردگارت هر چه خواهد بیافریند و انتخاب کند و اختیار بدست آنها نیست و خدا از آنچه با او شریک گردانند منزّه و متعالی است تا آنجا که میفرماید امام عالمی است که نادانی ندارد و سرپرستی است که سرپیچی و عقب نشینی ندارد کانون قدس و پاکی و طاعت و زهد و عبادات است که دعوت خلق به نیابت از رسول خدا مخصوص او است و...

«نامی العلم کامل الحلم مضطلع^۱ بالامامه عالم بالسیاسة مفروض الطاعة قائم بأمر الله عزوجل ناصح لعباده حافظ لدين الله ان الانبياء والأئمة صلوات الله عليهم يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمته مالا يؤتیه غيرهم فيكون علمهم فوق علم اهل الزمان» - تا آخر روایت شریفه که شمه ای از اوصاف امام رابیان فرموده است.

در دنباله نقل روایات سابقه که در شان امام معصوم و منصوب از جانب خداوند متعال بود مطالب و عناوین زیر را که صاحب کتاب شریف

اصول کافی از قرآن کریم درباره ائمه هدی علیهم الصلوات والسلام بطور فشرده اتخاذ واستنباط نموده در اینجا برای خوانندگان ودوستان ائمه علیهم السلام مینگاریم.

- ۱- ولّاه امر الله ائمه اند یعنی دوازده امامند. ۲- محسودان در میان خلق ائمه اند. ۳- علامات وستارگانی که موجب هدایت خلقتند ائمه اند.
- ۴- آیات الله که در قرآن آمده است ائمه اند. ۵- صادقی که خلق موظفند با آنها باشند ائمه اند. ۶- اهل ذکر که مردم موظفند از آنها مسائل را بپرسند ائمه اند. ۷- کسانی را که خداوند متعال در قرآن عالم نامیده ائمه اند. ۸- راسخین در علم ائمه اند. ۹- مراد از کسانی که علوم الهی بآنها عطا شده ودرسینه شان ثبت است ائمه اند. ۱۰- ائمه را خداوند از میان بندگان برگزیده وقرآن را از پیغمبر به آنان به ارث داده. ۱۱- مراد از نعمتی که خداوند در قرآن ذکر فرموده ائمه است. ۱۲- مُتَوَسِّمِينَ وبانشانها که در قرآن مذکورند ائمه اند. ۱۳- مراد از طریقی که خداوند متعال بر استقامت برآن امر فرموده امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است. ۱۴- آنانکه اعمال بندگان خدا بر آنها عرضه میشود رسول خدا و ائمه هدی علیهم الصلوة وسلامند.

همچنین صاحب اصول کافی در کتاب الحُجَّة روایات و اخباری را در شان ائمه علیهم الصلوة والسلام نقل کرده که خلاصه وفشرده وسرخط آنها از اینقرار است. الف- ائمه یعنی دوازده امام علیهم الصلوة والسلام کانون علم ودرخت نبوت ومحل آمد ورفت فرشتگانند. ب- ائمه علیهم السلام هریک از دیگری علم را بارث میبرند ج- ائمه علیهم السلام علم پیغمبر خاتم وعلوم تمام پیمبران پیشین

وجانشینان آنان علیهم الصلوة والسلام را بارث برده اند د- هر آن کتابی را که خداوند متعال نازل فرموده نزد ائمه موجود است و بهر لغة و هر زبانی که باشد آنرا میدانند ه- فقط ائمه هدی علیهم السلام عالم بجمیع قرآنند و بس و- ائمه علیهم السلام عالم باسم اعظم الهی میباشند. ز- اشیایکه مخصوص به انبیاء علیهم السلام بوده مانند عصای موسی و پیراهن آدم و انگشتر سلیمان و غیره نزد ائمه علیهم السلام موجود است.

علاوه بر آنچه از مضمون آیات و روایات مُفَصَّلَه و خلاصه بعضی اخبار دیگر که در شان دوازده امام علیهم السلام ذکر شده چهار حدیث ذیل صراحتاً جمیع جوامع بشر را موظف و مکلف بمتابعت و پیروی و تمسک بائمه هدی علیهم السلام نموده و به امامت و رهبری آنها دعوت و هدایت کرده و ملتزم میسازند.

احادیث: ۱- ثقلین ۲- سفینه ۳- منزلت ۴- ولایت

حدیث شریف ثقلین:

۱- حدیث شریف ثقلین است که از احادیث متفق علیهای فیما بین شیعه و سنی است و ما آنرا از کتاب احتجاج طبرسی نقل میکنیم و آن چنین است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» ترجمه و معنی: همانا من قرار میدهم در میان شما امتم دو وزنه سنگین و گران قدر را مادامی که بآن دو چنگ بزنید بعد از من گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا است (یعنی قرآن) و دیگری عترتم و اهل بیتم و این دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا بر من در کنار حوض کوثر وارد

میشوند. و حقیر در رابطه با این حدیث شریف ثقلین چنین گفته‌ام:

کتاب خدا عترت مصطفی	نباشند تا حشر از هم جدا
دو نورند زانوار حی و دود	دو همزاد باشند چون تار و پود
دو نور درخشنده چون مهر و ماه	جهان بی یکی زین دو باشد تباه
دو بستان خرم دو گلزار فرّ	دو باغ بهشتی دو بحر گهر
دو مصباح رخشان دو راه هدای	یکی زان دو کشتی یکی ناخدای
دو گنج گرانمایه بی نظیر	دو محبوب نزد خدای قدیر
دو رخشنده گوهر دو بخشنده جان	دو سرمایه هستی جاودان
دو جان جهانند و دو نور حق	یکی از دیگر برده حق را سبق
دو بحر عمیق و دو حبل وثیق	دو نعمت ز لطف خدای شفیق
اگر چنگ بر این دو ثقل گران	زنی رستگاری بهر دو جهان
ایا هم بنزد پیمبر شوند	دو تا زینت حوض کوثر شوند
بهر دو زده چنگ آدینه وند	چنین باشدش رسم و راه و روند

حدیث شریف سفینه:

۲- حدیث شریف سفینه است که دلالت صریحه دارد بر اینکه هر انسانی باید چنگ بذیل عنایت و حمایت اهل بیت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بزند تا از گرداب ضلالت و هلاکت نجات یابد و این حدیث نیز از احادیث متفق علیهای فیما بین شیعه و سنی است و ما آنرا باز از کتاب احتجاج طبرسی نقل می‌کنیم و آن چنین است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند - **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ** - یعنی داستان اهل بیت من همانند کشتی نوح است هر که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر که از آن **تَخَلَّفَ** ورزید غرق شد و حقیر در رابطه با این حدیث شریف چنین

گفته‌ام:

چو کشتی نوحند آل رسول
چو در این سفینه نشست آوری
وگر زان تخلف کنی در جهان
بهر دو جهان دستگیر بشر
وحکیم فردوسی طوسی در ضمن ابیاتی غراء وبلغ این حدیث سفینه
را چنین تفسیر کرده است:

حکیم این جهانرا چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی^۱ بر او ساخته
یکی پهن کشتی بسان عروس
محمد بدو اندرون با علی
خردمند کز دور دریا بدید
بدانستکو موج خواهد زد
به دل گفت اگر با نبی ووصی^۲
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند جوی و می‌انگبین
اگر چشم داری بدیگر سرای
برانگیخته موج از او تندباد
همه بادبانها برافراخته
بیاراسته همچو چشم خروس
همان اهل بیت نبی ووصی^۳
کرانه نه پیدا وبن ناپدید
کس از غرقه بیرون نخواهد شدن
شوم غرقه دارم دو یار وفی^۴
خداوند تاج و لواو^۵ و سریر^۶
همان چشمه شیر و ما معین^۷
به نزد نبی ووصی^۸ گیر جای

۱. هفتاد کشتی اشاره به ادیان مختلفه و ملل و نحل است.

۲. پرچم شفاعت.

۳. تختی است.

۴. آب جاری بهشت.

۵. وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و یازده فرزند معصوم او علیهم السلام.

گرت زین بد آمد گناه من است چنین است آنین وراه من است
 نبی آفتاب وعلی هست ماه بهم پستی یکدیگر راست راه
 وهم ایشان در پیروی وجود مبارک خاتم انبیاء محمد مصطفی وعلی
 مرتضی واهل بیت هدی صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر نصیحت
 و اندرزی چند این چنین گفته است:

چو خواهی که یابی زهر بدرها سر اندر نیاری بدام بلا
 بوی در دو گیتی زبد رستگار نکو نام باشی بر کردگار
 به گفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیره گیها بدین آب شوی
 چو گفت آن خداوند تزیل ووحی خداوند امر و خداوند نهی
 که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است
 گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گوئی دو گوشم بر آواز او است
 منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پای وصی^۲
 بدین زاده ام هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 ابا دیگران مر مرا کار نیست جز این در مرا هیچ گفتار نیست
 نبی وعلی دختر وهر دو پور گزیدم وزان دیگرانم نفور^۳
 به گیتی در آن کوش چون بگذری سرانجام اسلام با خود بری
 چو در گور تنگ استوارت کنند همه نیک و بد در کنارت کنند
 حدیث منزلت:

۳- حدیث شریف منزلت است که آن نیز از احادیث متفق علیهای بین

۱. مراد حضرت رسول محمد ﷺ است و تزیل یعنی قرآن.

۲. حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام.

۳. نفرت.

شیعه و سنی است و آن دلالت بر نیابت و خلافت وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد که آنرا نیز از کتاب شریف احتجاج طبرسی نقل می‌کنیم و آن چنین است رسول خدا صلی الله علیه و آله بامیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود - أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَعْنِي أَيَا رَاضِي نِيسْتِي كِه نَزْد مِن بَمَنْزِلِه هَارُون برادر موسی باشی نزد موسی پیغمبر . جز آنکه بعد از من پیغمبری نیست . و من نیز در رابطه با این حدیث شریف چنین گفته‌ام :

پس از لطف درباره آن امیر چنین گفت با او بشیر نذیر
تو باشی همی یاور و خویش من چو هارون زموساستی پیش من
وصی و وزیر و معین منی نگهدار آئین و دین منی
بجز آنکه بعدم نباشد نبی ز هارون موسی نداری کمی

حدیث ولایت

۴- و از احادیث شریفه که باز متفق علیه بین شیعه و سنی است و دلالت صریحه بر ولایت و امارت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد حدیث شریف ولایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم طی تشریفاتی ضمن ایراد خطبه مفصلی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خلافت خویش و امامت بر خلق نصب فرمود و در آن خطبه بیان داشت که بعد از علی اولاد اطهار و ابرار خلفا و اوصیای من هستند و در آن مکان دست نازنین علی علیه السلام را بدست مبارکش گرفته و به آواز بلند در حضور آن همه جمعیت حجاج و زوآر خانه خدا فرمود - مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ - و من هم در رابطه با این حدیث شریف و به مناسبت این انتصاب الهی چنین

گفته ام:

بفرمود احمد بخم غدیر
هر آنکس ویش منم در جهان
بنالید احمد در آن سرزمین
که ای پاک پروردگار جهان
تو هم مهربان باش با او بسی
وزان پس بنالید کای کردگار
نبی گفت با صاحب لافتی
در شمه ای از فضائل امیرالمؤمنین ووارث المرسلین وحجة رب

العالمین علی بن ابیطالب علیه السلام گفته ام:

علی وکی صالح المؤمنین
بکشت او به یک ضرب عمرو دلیر
شنیدی که آن مرحب خیبری
چسان کُشت او مردم مارقین^۱
بشمشیر بُران سرناکشین^۲
تو دانی که آن قره ایزدی
هرآنکه که او دست بر دُوالفقار
چو بر دسته تیغ بگذاشت دست
زخشمش دل کوه لرزان شدی
به رزمش نهنگ وهژبران دژم
بکشتی بسی گرگ از تازیان

که کند از زمین ریشه مشرکین
بشد خسته چون گور در چنگ شیر
چسان رفت از حمله حیدری
چه آورد او بر سر قاسطین^۳
جدا کرد از تن به هنگام کین
چسان گردن اهرمن میزدی
زدی از صف کین برآمد دمار
بینداخت از تن سر بت پرست
به رزمش تهمتن گریزان بدی
به بزمش همه ژرف دریا چونم
شکستی سروگردن غازیان

سراسر جهان است او را رهی^۱ خداوند علم و وقار است و حلم
 ز جودش جهانی شده در شگفت چو دست عطا برکشد ز آستین
 کلید در رمزهای گران علوم همه انبیای عظام
 ولایش حصاری بود از امان بمهرش بهشتی شوند عاصیان^۲

أَرَى وِلَايَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي .

چو بر ذره مهر افکند بو تراب علی بود مولود بیت العتیق^۳
 که یاتیه من کلّ فج عمیق محمد رضا پرسد از هر فتاء^۴
 لغیر علی هل اتی هل اتی^۵ چو فردا قیامت اقامت شود
 گه التماس و شفاعت شود

۱. رعیت.

۲. تسلیم.

۳. دشمن.

۴. گنهکاران. آقای خان منصور ناصری آدینه‌وند لرستانی این رباعی زیر را در ولایت و دوستی حضرت امیر علی علیه السلام گفته:

خاکبیا گر تو بجای خاک از نور باشی از فلک بالا روی تا با ملک محشور باشی
 گر نباشد مهر مولایت علی اندر دل تو تابع شیطان شدستی و از خدایت دور باشی

۵. خانه کعبه.

۶. جوان مرد.

۷. سوره هل اتی که در شان وجود مبارک امیر المؤمنین علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین و فضه خادمه علیهم السلام نازل شده.

لَوای^۱ شفاعت بحیدر دهند
 کلید در دوزخ و نار نیز
 نشانند او را ابر تخت نور
 وی از دوستانش شفاعت کند
 بفرمود پیغمبر نازنین
 منم شهری از دانش و خواسته
 بود باب این شهر دانش عَلِیّ
 هرآنکس بود طالب علم ما
 آری أَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِیْنَةَ وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا^۲
 زَفَرُّ عَلِیّ گیتی آراسته
 نتابیده هرگز رخ آفتاب
 کلامش بود دون قول خدای
 بود ساقی کوثر و سلسبیل
 همانا تقاضای آدینه وند
 چنان است کو را طی رحمتی
 که اُن شربت تشنگی ناپذیر
 مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً .

و قبل از پایان این اصل چهارم برای اینکه این کتاب جامع بحث
 امامت باشد اضافه مینمایم که مرحوم حاج ملا علی خیابانی تبریزی در

۱. پرچم.

۲. این حدیث شریف را حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه بنظم آورده و فرموده.

که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است

کتاب وقایع الایام خود حدیث ذیل را از کتاب انوار نعمانیه محدث جلیل القدر مرحوم سیّد نعمت الله جزائری نقل فرموده و میفرمایند سیّد فرموده اند مخالفین ما یعنی اهل سنت و جماعت نیز در کتابهای خود آنرا نقل نموده اند و آنرا از احادیث صحیحه شمرده اند و فرموده این حدیث نزد علماء امامیه نیز صحیحه بشمار رفته و سیّد محمد علی قاضی طباطبائی هم آنرا در مقدمه خود بر کتاب گران قدر علم امام تألیف دانشمند محترم اسلامی مرحوم علامه شیخ محمد حسن مظفر نجفی نقل نموده و آنرا از احادیث مشهوره و متواتره بین شیعه و سنی بر شمرده و آن حدیث این است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ یعنی هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد مرده است مانند مردن زمان جاهلیت یعنی بر کفر و ضلالت مرده است و بعد از ذکر حدیث فوق الذکر مناسب دیدم که حدیث ذیل را که صاحب تفسیر منهج الصادقین در طی تفسیر سوره نور درج کرده در اینجا ذکر نمایم و آن حدیث شریف این است جابر بن عبدالله انصاری میگوید چون آیه شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول او را میشناسیم و اطاعت ایشانرا میکنیم اولوالامر کدامند که خدای متعال اطاعت ایشان را به اطاعت خود و اطاعت تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولوالامر خلفاء و جانشیان منند که بعد از من رهبران و امامان مسلمانند که اولین ایشان علی بن ابیطالب و بعد از او حسن و بعد از حسن حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که در تورات معروف است به باقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی سلام مرا به وی برسان و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر سپس علی بن موسی آنگاه محمد بن علی و بعد

از او علی بن محمد وبعد از او حسن بن علی وبعد از او پسر حسن بن علی که هم نام وهم کنیت من است که حق تعالی مشارق ومغارب زمین را به دست وی بگشاید واز شیعه خود غائب شود غیبتی طولانی که در اثر طول آن مردمان بر امامت او ثابت ومعتقد نمی مانند مگر آنکسی که خدای متعال دل او را به ایمان ثابت کرده باشد این بود ترجمه حدیث مذکور در تفسیر منهج الصادقین ومن نیز در رابطه با این دو حدیث اخیر این ابیات را که مشتمل بر اسامی مبارکه دوازده امام علیهم الصلوه والسلام است انشاء نمودم تا علاقه مندان عزیز حفظ کنند.

امامان برجسته از نقص پاک	چو مهر وچو مه هریکی تابناک
که بودند هریک وصی نبی	چو بودند والا وبا فرهی
نخستین علی صالح المؤمنین	که کند از زمین ریشه مشرکین
دوم پیشوادان امام حسن	همان مجتبی سرور انجمن
سوم رهنمای عزیز رشید	حسین آن امام همام شهید
چهارم علی زینت عابدین	خجسته روان سید ساجدین
به پنجم بود باقر پاکدین	ششم جعفر صادق بافرین
به هفتم بود کاظم محترم	به هستی نیاید چو او از عدم
به هشتم امام همام عظیم	علی بن موسی الرضای کریم
نهم پیشوا دان محمد تقی	دهم هادی حق علی نقی
به هادی عشر حضرت عسکری	که دارد بر عالم یکی برتری
به ثانی عشر رهبر انجمن	امام زمان حجة ابن الحسن
دروود وسلام خداوندگار	بر آنان همی تا بروز شمار

۱. صالح المؤمنین که در قرآن مبین است لقب وجود مبارک علی المیر المؤمنین علیه السلام است.

پس ای شیعه اسمانشان یادگیر تو چون مردم جاهلیت نمیر

محبت و مودت معصومین علیهم السلام واجب عینی است

وباید دور از نظر نداریم که محبت و مودت چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین مانند اعتقاد به ولایت و امامت و خلافت ائمه هدی علیهم السلام بر همه کس واجب بوده موجب سعادت و رستگاری است به دلائلی چند که ما بعضی را ذکر می کنیم یکی آنکه آنها از نفس مؤمنین بر مؤمنین اولویت دارند و دوم بحکم آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی ای پیغمبر بگو که من از شما هیچ چیز نخواهم مگر آنکه دوستی کنید به قرابت و اهل بیت من و محافظت کنید در حق ایشان سوم به حکم عبارت زیارت جامعه کبیره که میفرماید وَلَكُمْ الْمَوَدَّةَ الْوَاجِبَةَ یعنی دوستی شما بر ما واجب است و قبل از آن دارد وَبِمَوْلَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمَفْتَرَضَةُ یعنی و بدوستی شما طاعات واجب قبول میشود وای به حال کسانی که طاعاتشان قبول درگاه خداوند متعال نباشد چهارم توصیه و تاکیداتی که راجع به محبت آل محمد و نهی و تحذیراتی که از دشمنی با آنها در حدیث ذیل آمده که صاحب منهج الصادقین آنرا در تفسیر خود در رابطه با آیه فوق الذکر نقل می کند و ما ترجمه و معنی آنرا از نظر خوانندگان می گذرانیم مفسر معروف مینویسد جریر بن عبدالله بجلی میگوید رسول خدا ﷺ فرمودند آگاه باشید کسیکه بر حب آل محمد ﷺ بمیرد شهید مرده است آگاه باشید و کسیکه بر حب آل محمد ﷺ بمیرد تا توبه از دنیا رفته است آگاه باشید و کسیکه بر حب آل محمد بمیرد آمرزیده است آگاه باشید و کسیکه بر حب آل محمد مرده باشد مؤمن و مستكمل

الایمان از دنیا رفته آگاه باشید و کسی که بر حب آل محمد مرده باشد با رحمت خدا از دنیا رفته آگاه باشید و کسی که بر حب آل محمد مرده باشد ملک الموت سپس منکر و نکیر باو مژده بهشت میدهند آگاه باشید و کسی که بر محبت آل محمد بمیرد با سرعت و سرور بسوی بهشت میرود چنانکه عروس بخانه داماد آگاه باشید و کسی که بر محبت آل محمد بمیرد دو در از قبرش بسوی بهشت باز میشود آگاه باشید و کسی که بر حب آل محمد بمیرد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار میدهد آگاه باشید و کسی که بر حب آل محمد بمیرد بر سنت پیغمبر و بر طریق جماعت مسلمانان از دنیا رفته است، و تمام عبارات فوق الذکر این حدیث شریف به استثنای جمله چهارم آن در کتاب ینابیع انموده حافظ سلیمان بن ابراهیم حنفی که از اکابر علماء سنت است مذکور است.

پنجم اجماع و اتفاق کافه مسلمین بر وجوب محبت و ولایت اهل بیت رسول خدا ﷺ این اجماع حجت است قطعاً و همانطوریکه دوست داشتن چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین واجب عینی است دشمنی و عداوت با آنان هم حرام و گناه و دشمنی با خدا محسوب شده موجب غضب الرحمن و سبب حرمان و خسران و خذلان و خلود در نیران است چنانکه در ذیل و دنباله همین حدیث فوق الذکر دارد آگاه باشید و اگر کسی بر بغض و عداوت آل محمد بمیرد فردای قیامت می آید در حالیکه مابین چشمانش نوشته شده است که او از رحمت خدا مأیوس است آگاه باشید اگر کسی بر دشمنی و عداوت آل محمد بمیرد کافر مرده است آگاه باشید و اگر کسی بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت به مشامش نمی رسد این سه جمله اخیر از حدیث با زهم در تفسیر منهج الصادقین مرقوم است و هم در کتاب ینابیع الموده و همچنین در حرمت و نهی و تحذیر از عداوت

ودشمنی با آل محمد صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين در زیارت جامعه کبیره میخوانیم مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ خلاصه اش آنکه عداوت و بغض با شما عداوت و بغض با خدا است و این صغری قیاس بدیهی الانتاج شکل اول و کبری آن آیه وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ است و صورت این ضرب از قیاس بحسب قوانین و موازین علم منطق به عربی چنین است مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهَ وَمَنْ عَادَ اللَّهَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النَّارِ نتیجه میدهد وَهَنْ عَادَاكُمْ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النَّارِ و این درست یک قیاس اقتراانی شرطی است که صورت و معنی و نتیجه آن به فارسی چنین است هر که با شما دشمنی کند تحقیقاً با خدا دشمنی کرده و هر که با خدا دشمنی کند به سوی آتش جهنم محشور میشود نتیجه میدهد هر که با شما دشمنی کند به سوی آتش جهنم محشور میشود و گفتیم که این یک قیاس منطقی اقتراانی شرطی به هیئت و صورت شکل اول و در منطق به نام برهان تلازم نام گذاری شده که مواد آن از مُسَلِّمَات کافه مسلمین است و نتیجه آن هم یقینی قطعی و تشکیک ناپذیر نزد فریقین است (یعنی نزد شیعه و سنی) در ذیل مبحث امامت و اثبات آن عقلاً و نقلاً مناسب دیدم کلماتی چند از این امامان و پیشوایان شفیع بزرگوار و از این معصومین اطهار علیهم الصلوٰة والسلام که واسطه افاضه فیض و وسیله نزول رحمت و برکات خداوند متعال بخلقند نقل کنم تا همانطوریکه از پرتو معرفت بخودشان و اعتقاد به مقام والا و اعلا و منزلت رفیع و منیع شان سعادت مند میشویم از نور تعلّم و اخذ و عمل بگفتار گران مایه هدایت کننده شان نیز بهره مند و برخوردار گردیم ان شاء الله تعالی .

۱- در کتاب شریف تحف العقول از حضرت رسول ﷺ نقل میکند که

- آنحضرت فرمود: فضل علم نزد من از فضل عبادت^۱ بالاتر است.
- ۲- و باز در همین کتاب از قول امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند که آن حضرت به کمیل فرمود ای کمیل هیچ حرکتی نیست مگر آنکه محتاجی که حکم آنرا بدانی.
- ۳- در کتاب احتجاج طبرسی از فاطمه زهراء سلام الله علیها نقل میکند که آنحضرت فرموده اند خداوند طاعت ما را نظام ملت و شریعت قرار داده و امامت ما را امان مسلمانان.
- ۴- در کتاب تحف العقول از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل میکند که آنحضرت میفرماید ننگ کشیدن از دوزخ رفتن آسان تر است.
- ۵- باز در این کتاب میگوید امام حسین علیه السلام میفرماید خداوند توانائی کسی را نمی گیرد مگر آنکه طاعتی را از او برگیرد.
- ۶- باز در این کتاب میگوید امام زین العابدین علیه السلام فرموده هر که نفس خود را کریم دارد دنیا را خوار دارد.
- ۷- باز در این کتاب میگوید حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده دانشمندی که از علمش استفاده شود بر هفتاد هزار عابد برتری دارد.
- ۸- در کتاب تحف العقول می گوید امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید کسی که دانای به زمان است اشتباهات به او هجوم نمی آورد.
- ۹- باز در همین کتاب مینویسد امام موسی کاظم علیه السلام میفرماید خیری نیست برای زندگی مگر برای دو کس شنونده ای که حفظ میکند و عالم ناطق.
- ۱۰- باز در همین کتاب میگوید علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرماید

۱. مراد عبادت مستحبی است.

صاحب نعمت باید در هزینه برعیالش وسعت دهد.

۱۱- باز در همین کتاب میگوید امام محمد تقی علیه السلام میفرماید هرکه در امری حاضر نباشد ولی بدان رضایت دهد مانند کسی است که خود در آن بوده.

۱۲- باز در این کتاب میگوید امام علی نقی علیه السلام میفرماید هرکه خدا را اطاعت کند اطاعت میشود.

۱۳- باز در همین کتاب مینویسد امام حسن عسگری علیه السلام میفرماید وجود مؤمن برای مؤمن برکت است و برای کافر اتمام حجت.

۱۴- در کتاب احتجاج طبرسی مینویسد امام زمان حجة بن الحسن العسگری علیه السلام عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف میفرماید در حوادث واقعه به راویان حدیث ما رجوع کنید زیرا که آنها حجت من هستند بر شما ومن حجت خدایم.

این بود شمه ای از فرمایشات گران قدر هریک از چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلام.

اصل پنجم معاد(روز حساب)

اصل پنجم معاد است که ایمان و اعتقاد قطعی به آن همانند اصول چهارگانه دیگر شرعاً واجب و وقوع آن در آینده عقلاً و نقلاً به اثبات رسیده و انکار آن کفر است و معاد در اینجا به معنی بازگشت حتمی اموات و احیاء آنها است به امر حق تعالی در زمانی که نزد او معلوم است و عدل و حکمت بالغه الهی اقتضاء آمدن حتمی آن روز را دارد زیرا خداوند علیم و حکیم جن و انس را خلق کرده و آنها را به تکالیف و وظائفی مُکَلَّف فرموده که بعضی تسلیم شده و ایمان آورده و به حکم و فرمانهای او گردن نهاده و صلاح و اصلاح و عدالت را روش خویش ساخته و اجبات الهی را انجام داده و مُحَرَّمات او را ترك نموده و با طهارت و تقوی به وظیفه خود عمل کرده و بعضی دیگر از بندگان او عصیان و طغیان نموده کافر و فاسق و فاجر و ظالم گشته بدنبال هوا و هوسهای نامشروع رفته و هرآنچه خواسته گفته و کرده و در این جهان بحساب هیچکدام از آنها رسیدگی نشده نه پاداش و مزد اعمال صالحه صَلَحاء و اخیار و ابرار داده شده و نه کفار و فاسق و

فجار بکیفر کردار زشت خود رسیده و لذا از این جهت وجهات دیگر (مانند امید و بیم که حاصل بشارت و انداز است و مُحَرِّک انسانند به طاعت و ترک معصیت) حکمت و عدالت الهی اقتضاء داشته و حکم میکند که حتماً روزی را برای تصفیه حساب و اعطاء پاداش اعمال نیک بندگان مطیع و کیفر اشخاص عاصی طاعی مقرر فرماید چنانکه مقرر داشته و وقوع حتمی آنرا در آینده در کثیری از سُوَر و آیات قرآن کریم وعده داده و سنت قطعی نیز به آن ناطق است و در آیات پنجم تا هشتم از سوره حج که ما عنقرب ترجمه آنها را ذکر میکنیم آمده آن روز جزا را با یک قیاس شبهی انکار ناپذیر که مقیس علیه آن برای مخاطبین محسوس و مشاهده و غیر قابل انکار هست اثبات فرموده و در این آیات افهام میکند که حکم الامثال فیما وقع و ما لایقع یعنی در موجود محسوس و غیر موجود عقلاً مساوی و یکسان است و در این مقایسه و تشبیه حسی که در آیات سه گانه آینده بکار رفته بیان میکند که وقوع روز رستاخیز هم نظیر ایجاد خود شماها و نظیر انبات و رویانیدن نباتات است و تفصیلاً تفهیم میکند که واقعه روز رستاخیز که تَحَوُّل و تطوری کلی و جهانی و سنگین و عظیم و نهائی و در کل کیهان است همانند سایر مراحل تَحَوُّل و تطوُّر و انتقال فعلی و محسوس در وجود ذیجود پرتار و پود متغیر و متحول و مُتَطَوِّر شماها و نباتات است که از نظر وقوع واقعه و حدوث حادثه و انفاذ امر و اجراء حکم و ابراز قدرت ما با همدیگر هیچگونه تفاوتی ندارد چه آنکه اینجا و این زمان و این جهان سربسر ایجاد و خلق موجودات زنده از عناصر مرده و بیجان زمین است و آنجا و آن روز هم نظیر اینجا و این روز است و خدای علیم حکیم در آیات سه گانه آینده که ما ترجمه آنها را ذکر میکنیم بضرب مقایسه روشن میکند آنکه قادر و مقتدر است که نباتات خشکیده و پوسیده را هر ساله حیات تازه و مُجَدِّد بخشیده و سرسبز و خرم

وباطرأوت ونضارت سازد وآنکه قادر وتوانا است شما را از کتم عدم بعرضه وجود آورده وداخل عناصر ومواد خاك ساخته واز عنصر خاکی بسلول خونی واز خون بنطفه واز آن بعلقه واز آن بمضغه واز آن بجنین وازجنین بطفل واز طفولیت بجوانی واز آنجا به پیری ودست اخر در طی این مراحل پرپیچ وخم یا آخرین آنها با مرگ مواجه نماید باز هم قادر ومقتدر بوده وهست وخواهد بود که پس از مرگ وتقطیع مفاصل واز هم پاشیدن گوشت وپوست واستخوان بحالت اول عودت وبازگشت دهد جمع کند ترکیب کند صورت دهد وجان دهد(وَمَا ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَعَزِيزٌ).

بَلْ ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ سَهْلٌ يَّسِيرٌ واین معاد واحیاء اموات چیزی همانند رویانیدن وسرسبزساختن نباتات خشکیده وپوسیده در هر سال وامری نظیر این تحولات وأطوار گوناگون واین سیر تکاملی است واینک ترجمه آیات پنجم تا هشتم ازسوره حجّ که در آن اثبات وقوع حَتَمِیّ روز رستاخیر شده دقت کنید. خداوند عالم به منکرین قیامت خطالب نموده میفرماید: ای مردم اگر شک وتردید دارید دراینکه ما قادر وتوانائیم اموات را زنده کنیم سخت دچار جهالت وعدم آگاهی از علم واحاطه وقدرت کامله ما هستید همانا ما خلق کردیم شماها را از عناصر مرده خاك وپس از اعمال قدرت در آن وگردانیدن آن بنطفه همان نطفه را بمراحل وجودیه بعدی سیر تکاملی داده وآنرا بعلقه وسپس بمضغه تمام وناتمام از حالی بحالی وهیئتی بهیئتی انتقال داده تا با این انتقالات وتحولات تدریجی قدرت خودمان را برای شما بیان کنیم وهمچنین مائیم که قرار میدهیم در رحم آنچه را که میخواهیم برقرار بماند تا مدت معینی واز آن پس شماها را از شکم مادران در حالتی که طفل شیرخواره اید بیرون

آوردیم و پرورش یافته تا بحد شدت و قوت میرسد و در طی این مراحل بعضی از شماها میسیرد و بعضی دیگر به نهایت پیری رسیده مشاعر و ادراکات خود را از دست داده بحدی میرسد که چیزی نمی فهمد و نیز شماها می بینید زمین پژمرده و افسرده و مرده را و ما وقتی که میفرستیم بر آن باران را باهتزاز و بالائی آمده تا آنکه از هر صنف گیاهان تر و تازه و بهجت انگیزی میرویانند و این تحولات و تطورات و انتقالات و سیر وجودی شماها مرحله به مرحله از حالی بحالی و صورتی بصورتی و همچنین این زنده کردن زمین پس از مرگ بقدرت کامله ما روشن گر و نمایاننده این است که آن ذات علیم و حکیمی که قادر است آدمی کامل الخلقه را از حیث اسکلت و صورت و سیرت و عقل و اندیشه و ده ها صفات دیگر پس از طی آن مراحل عذیده مُحیر العقول از عناصر و مواد تیره و تار و ناهنجار و مرده همین زمین بیافریند و نیز آن ذات قدیریکه توانا است که زمین را پس از حالت پژمردگی و افسردگی و مردگی دوباره حیات جدید داده و هر سال باهتزاز و نضارت آورد باز هم قادر است که استخوانهای پوسیده و گوشتهای خاك و غبار گشته و از هم پاشیده شماها را با علمی که بذرات آنها دارد دوباره جمع و ترکیب نموده و در جسد جدید آنها روح تازه ای بدمد باری این همه ابراز قدرت او حاکی از آن است که خداوند بر همه چیز قادر است و کاشف از آن است که روز قیامتی که وعده وقوع آن را داده شکی در آمدن آن نبوده و بالاخره ارائه این همه آثار علم و قدرت کاملاً دلالت دارد بر اینکه او بر خواهد انگيخت هر آنکس را که در قبور است این بود ترجمه و مقصود از آیه پنجم تا هشتم از سوره حج که من نیز در این رابطه چنین گفته ام:

ازیرا یکی روز بنهادن است
 بهر چیز وزن آورند وقفیر
 نمی باشد آن روز بر کام تو
 سرور و صفا باشدت دمبدم
 چگونه شود زنده آن روزگار
 درو دشت و صحرا کند لاله زار
 برآرد به پیکر روان تو را
 توگوئی یکی کشته بر دشت کین
 گل و لاله و سبزه سازد نثار
 نویسد بسیمات اسم تو را
 دلیلی جمیل و جلیل آورم
 بسی بی بهاتر ز خاشاک بود
 نیرزیده یک پشه و یک پشیز
 همین را دلیل قیامت شمر
 تواند دوصد بارت آرد پدید
 زایجادات از پیش دشوارتر
 ز بهر خردمند اهل تمیز
 وجود تو از جست خیزی بود
 مُذْکَر شود بر مُؤنث سوار
 چو بر کاف ران یک فشار آوری
 بیاید نفوس و کند جست و خیز
 بروز قیامت رسد آگهی

چوایجاد بهر جزا دادن است
 هما روز را نام دان رستخیز
 اگر در جهان زشت بدگام تو
 وگر نیک بودت کلام و قدم
 مگو مُشت سُتخوان گشته غبار
 بدان سان که هر ساله فصل بهار
 بدین سان کند زنده جان تو را
 نه بینی چگونه بمیرد زمین
 کند زنده آنرا بفصل بهار
 بدین سان کند زنده جسم تو را
 بر اثبات محشر دلیل آورم
 وجودت یکی قطره ناپاک بود
 گهی نطفه گه مضغمه ای بی تمیز
 خدایت همی هوش و جان داد و فر
 هر آنکو تو را از عدم آفرید
 نباشد بر آوردن از گور سر
 بگویم یکی داستان عزیز
 جهان هر دمش رستخیزی بود
 قیامت هماندم شود برقرار
 توهم خود قیامت ببار آوری
 از آن بعد برپا شود رستخیز
 چو بر کاف ران کاف ران بر نهی

که پیش از قیام تو چندین هزار
 چه وقتی بدی جست و خیزی نبود
 همه شب بمیرید تا صبحدم
 چو خورشید طالع شد اندر اُفق
 شباهت بود بین خواب و ممات
 چو باشد جهان سربسر رستخیز
 جهان سربسر رستخیز است و بس
 خدا در کتابش چنین کرده یاد
 آیاتی چند از قرآن عظیم در اوضاع و احوال و چگونگی روز
 رستاخیز .

۱- یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ یعنی روزیکه نهان آشکار و آزموده گردد .

چو فردا قیامت بپا میشود
 همه رازها بر ملا میشود
 شود پرده از کار برداشته
 دُرُوده شود تخم خود کاشته
 نهانها در آن روز گردد عیان
 زسوء سریرت رسد صد زیان
 ۲- وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ یعنی
 می بینی تو در آن روز مردمرا مست لکن مست نیستند بلکه عذاب الهی
 شدید است .

یکی روز پرهول و ترسان بود
 گنه کار در آن هراسان بود
 به بینی گنه کارها را چومست
 سراسیمه خوار و پشیمان و پست
 ۳- اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْ عَظِيمٌ - یعنی زلزله آن روز چیز بزرگی است .

بلرزه درآید زمین سربسر
 همه کوه و کیهان شود ذره ذر
 ۴- اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَاِذَا الْكَوَاكِبُ اُتْثِرَتْ یعنی زمانیکه طومار خورشید

در هم پیچید و خاموش و تاریک شود و هنگامی که ستارگان فرو ریخته و از هم پاشیده شود - آری

درخشنده خورشید گردد تباه کواکب فرو ریزد و قرص ماه
 ۵- **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ** - یعنی روزیکه در هم می پیچیم
 آسمان را مانند در هم پیچیدن طومار نوشته و مندرجات خود را.

۶- **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ الْأَمْنُ شَاءَ اللَّهُ**
 یعنی ودمیده میشود در صور پس بیهوش شده میمیرد هر که در آسمانها
 است و هر که در زمین است مگر آنکه خدا میخواهد.

کُرَاتُ و سَمَاوَاتِ پیچان شود فرشته ابا روح بیجان شود
 ۷- **ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ** - یعنی خداوند متعال جمع
 میکند اولین و آخرین شماها را بسوی روز قیامت که در آن شکی نیست.

۸- **وَكُلُّكُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا** - یعنی همه شماها می آئید بسوی خداوند
 در حالی که تنها هستید یعنی یاری و یاوری ندارید.

۹- **وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ** یعنی و می آید در روز قیامت
 هرنفسی و هرکسی در حالیکه با اوست فرشته‌ای که او را می راند و فرشته
 دیگری که بر او گواه است - آری.

وزان پس همه مرده‌گان سربسر کند زنده دادار پیروزگر
 ابا هریکی شاهد و سائق است ابا او کند هر چه را لائق است
 ۱۰- **وَجِئِيَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَا لَهُ الذِّكْرُ** یعنی و آورده
 میشود در این روز که روز قیامت است جهنم و در این روز انسان از کردار

۱. گواه.

۲. کسی که او را سوق میدهد.

گذشته‌اش آگاه می‌شود ولی چه سود و چه فائده.

بیارند دوزخ به توپ و تشر ابا دود وبا آتش وبا شرر
مُقَصِّر شود آگه از کار خویش زفرط خجالت سرافکنده پیش
۱۱- *إِنَّهَا لَظَىٰ نَزَاعَةً لِّلشَّوٰی* یعنی آتش دوزخ زبانه‌ایست که اعضاء

و جوارح را از جا برمی‌کند برای سوزاندن.

۱۲- *تَدْعُوا مَنَٰذِرَہٗمۡ وَتَوَلَّیۡ* یعنی آن آتش دوزخ می‌طلبد کسانی‌را که بخدا
و بفرمان او پشت کرده است آری.

جَهَنَّمَ ز آتش زبانه کشد صف مجرم اندر میانه کشد
برآرد همی نعره چون ازدها بخواهد همی دشمنان خدا
۱۳- *إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهٗ جِمَالَةٌ صُفَّرَ* یعنی جهنم می‌پراند
شراره‌هایی را بکردار قصر رنگ آنها همانند رنگ اشتران زرد است آری.

جهنم همی می‌پراند شرر بکردار قصر و برنگ شتر
۱۴- *إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمِيزُ مِنَ الْغَيْظِ* یعنی چون
کفار را در جهنم اندازند می‌شنوند از او غریو شهنقه‌ای را در حالی که
می‌جوشد و می‌خروشد و می‌خواهد که از شدت خشم منفجر شود.

برآرد همی نعره‌های شدید بخواهد همی کافران پلید
صدایش کریه و مهیب است و سخت تو گویی که از خشم شد لخت لخت
۱۵- *سَيَتُّ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا* - یعنی زشت می‌شود صورت آنانکه کافر
بودند.

روان بداندیش در اضطراب بسا حال آن روز باشد خراب
۱۶- *وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ* - یعنی و بزودی خواهند
فهمید ستمکاران که به‌کجا منتقل می‌شوند که مراد انتقال‌شان بجهنم

است.

۱۷- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْبَیْمِ - یعنی وای بر کسانی که در دنیا ظلم کردند از عذاب شدنشان در روزی سخت - آری.

ستم پیشه آن روز گردد عذاب عذابی چنان کس نبیند بخواب
 ۱۸- وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمِیْمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمِیْمَةِ یعنی شما مکلفین فردای قیامت سه دسته‌اید یکی اصحاب دست راست که چه کسانی اصحاب دست راست که در زیر درختان کنار پنجار و میان درختان موز و زیر سایه گسترده و در کنار آب مسکوب و ریزان و در میان میوه‌های فراوان که نه قطع و تمام میشود و نه منع و دریغ و همچنین در میان فرشهای رفیع و در آغوش حوران بکر و هم‌سن و سال و شوهر دوست که ما آنها را آفریدیم - آری.

در امروز مردم سه دسته شوند یکی دسته کفر و بسته شوند
 دیگر دسته اصحاب یمن و یمن که هستند پاکان از مؤمنین
 که در ظل مسدود دارند جای بود فرش مرفوعشان زیر پای
 ابا حوریان درخشنده روی بپوش و بنوش و بخند و بگوی
 چه حوری که حیران کند آدمی ندارد بحسن و بچهره کمی
 کسی وصف حوران نیارد کند قلمها در این باره سربشکنند
 نه توصیف حورم توان نی قصور برانگیخته از دلم حور شور

۱۹- وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - یعنی کسانی که پیشی گرفته‌اند به ایمان بخدا و انبیاء و ملائکه الله و کتب آسمانی و روز قیامت و بآنچه پیمبران از جانب خدا آورده و در اطاعت و عبادت خدا سبقت گیرند آنان مقرباندرگاه خداوند متعال بوده و در جنات نعیمند و آنان گروه کثیری از

امت های گذشته وقلیلی از امت پیغمبر آخر الزمان هستند که قرار دارند بر تختهایی که از جواهر ساخته وبافته وچیده اند که روبروی یکدیگر بر آنها تکیه دارند وکودکانی پیوسته با ظرفهای بیدسته وبا دسته وبا جامهائی از شراب معین بی دردسر و بی زیان پیوسته بخدمت آنان مشغول بوده وبرای آن از هرنوع میوه ای که انتخاب میکنند وگوشت هر مرغی که میل دارند حاضر میکنند وبهمچنین حورائیکه در صفا وسفیدی همانند مروارید در صدف بخدمت آنان اشتغال دارند باری اعطاء این همه نعمت های متنوع وبادوام پیداداش ایمان وأعمال شایسته ایست که در دنیا انجام داده اند. وحقیر نیز در رابطه با این مقام چنین گفته ام.

بود دسته دیگر آن روزگار	مُقَرَّب بدرگاه پروردگار
همان دسته مؤمن با محل	که هستند سابق بکیش وعمل
پی خدمت خلق بسته کمر	بفرمان دادار پیروزگر
نشینند با حور بر تخت نور	بکف جامشان از شراباً طهور
درخشنده تر باشد از نور حور	بود حال حوران صفا وسرور
اگر حور با تو شود روبروی	نمایان شود صورتت اندر اوی
بود مؤمن اندر بهشت برین	ابا حوریان خجسته قرین
چه حوری که برق مخ ساق اوی	همان ساق سیمین برآق اوی
نمایان بود از پس صد حجاب	نمایانتر از زهره وآفتاب
اگر برق روی یکی حور عین	بتابد گهی بر سپهر برین
زفرش شود چشم این هور ^۱ کور	چنین است زیبائی وقرّ حور
پس ای مؤمن متقی گوشدار	دلت گرد آور بسر هوش آر

۱. هور یعنی خورشید.

بود این همه نعمت باصفای
اطاعت کند از در راستی
بدرگاه یزدان نماز آورد
بود عزت و آبرویت نماز
دعایت بدان میشود مستجاب
نماز است از بهر دینت ستون
فرشته بود حامی آنکسی
چراغ دل مؤمنین است آن
نماز زدوزخ رهاند همی
بود فارق مؤمن از کافرین
بگفتند - پاکان فرخنده راز
جهان آفرین حمید مجید
بفرمود پیغمبر نازنین
نماز است مانع زهر کار زشت
بسوی نماز آور ای بنده روی
شقاوت بود بهره بی نماز
بترکش شود گور تاریک و تنگ

ز بهر کسی کو پرستد خدای
عبادت کند بی کم و کاستی
بسویش دلی پر نیاز آورد
نماز کند در جهان سرفراز
شود کار و بارت بدان مستطاب
بترکش شود بخت تو واژگون
که خواند نماز و دعا را بسی
بهای بهشت برین است آن
بسوی بهشت رساند همی
بفرموده خاتم المرسلین
سگ و خوک و کافر به از بی نماز
جهانرا برای نماز آفرید
نماز است کابینه حور عین
نماز رساند بسباغ بهشت
نماز از گناهت دهد شست شوی
بکن سجده خالق بی نیاز
ندارد ابا ترك آن کار رنگ

خاتمه در فضل قرآن و فضیلت دعاء

روایاتی چند در فضل قرآن و ثواب قرائت آن و فضل دعاء و تهذیب اخلاق .

۱- صاحب اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام و او از پدران بزرگوارش و آنها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتی در فضل قرآن نقل میکند که قسمتی از آن چنین است - هرگاه آشوبها چون شب تار شما را فراگرفت بر شما باد بقرآن زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گذارش گری است که خداوند گفتارش را تصدیق میکند و هرکه قرآن را رهبر خود سازد او را به بهشت کشاند و هرکه آنرا پشت سراندازد او را بدوزخ راند قرآن رهنمائی است که به بهترین راهی رهنماید و آن کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل مقاصد و قرآن است جدا کننده حق و باطل و رافع اختلاف قرآن شوخی و سرسری نیست ظاهری دارد و باطنی ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش ظاهرش زیبا است و باطنش عمیق .

۲- باز صاحب اصول کافی در کتاب خود از حضرت صادق علیه السلام و او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیثی را در فضل قرآن نقل میکند که جمله ای از آن

چنین است. هیچکس از قرآن کنار نکشد مگر آنکه بسوی دوزخ رود.

۳- اصول کافی - امام صادق علیه السلام فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند راستی اهل قرآن در بالاترین درجه آدمیانند جز پیغمبران و رسولان حقوق اهل قرآنرا کم بشمارید زیرا از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی دارند و حضرت صادق علیه السلام فرمود حافظ قرآن که بدان عمل کند همراه فرشتگان سفره و گرامی و خوش رفتار است.

۴- اصول کافی - امام صادق علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند قرآن را بیاموزید زیرا روز قیامت نزد خوانندگان خودآید در صورت جوانی زیبا رنگ پریده و قرآن به او میگوید منم که شب تو را ببخواب کردم و روزهای گرم را به تشنگی کشیدم و آب دهانت را خشک کردم و اشک تراوان ساختم هر جا بروی با تو می آیم و هر تاجری در پس تجارت خود به انتظار سود است و امروزه من بسود تو در پس تجارت هر تاجری هستم و بزودی کرامت خدای عزوجل بتو میرسد مژده باد تو را و تاجی برایش آورند و بر سرش نهند و برگ امان بدست راستش دهند و بهشت جاودان مکانش سازند و دو جامه بهشتی به او بپوشند سپس به او گفته شود قرآن بخوان و بالا برو و هر آیه ای که بخواند یکدرجه بالا رود و به پدر و مادر او هم اگر مؤمن باشند دو جامه بپوشند و به آنها گویند این مزد این است که قرآن به او آموختی.

ثواب قرآنت قرآن

۵- کتاب اصول کافی - حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام میفرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است بهر کس خدا قرآن داد و پندارد که خدا بدیگری بهتر از او عطائی داده است هرآینه بزرگی را کوچک و کوچکی را

بزرگ شمرده است.

۶- اصول کافی - امام صادق علیه السلام میفرماید راستی کسی که با قرآن همدام است و آنرا بمشقت حفظ میکند دو اجر دارد.

۷- کتاب اصول کافی - پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود خانه های خود را با خواندن قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نشمارید چنانکه یهود و نصارا کردند که در همان کلیساها و معبدهای خود نماز خوانند و خانه های خود را معطل و بی عبادت گذارند زیرا چون در خانه بسیار قرآن خوانده شود خیرش فراوان گردد و اهل آن توسعه یابند و برای اهل آسمان بدرخشد چنانکه ستاره ای آسمان برای اهل زمین میدرخشد.

۸- اصول کافی - امام صادق علیه السلام فرمود چه باز میدارد بازرگان شما را که چون از شغل بازاریش بخانه اش بر میگردد نخواهد تا یک سوره از قرآن بخواند تا نوشته شود برایش بجای هر آیه ای که میخواند ده حسنه و محو شود از او ده سینه.

فضل دعاء

۹- کتاب اصول کافی - امام باقر علیه السلام فرموده است بهترین عبادت دعاء است.

۱۰- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرموده است از خدا درخواست کن تا بتو بدهد.

۱۱- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرموده اند هر که از فضل خدای عزوجل خواستار نشود محققا نیازمند و فقیر گردد.

۱۲- اصول کافی امام صادق علیه السلام میفرماید بر شما باد بدعاء زیرا شما

بهیچ کرداری بسانند آن بخدا مقرب نشوید تا آخر حدیث.

۱۳- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرمودند دعا همان عبادتی است که خداوند عزوجل در قرآن میفرماید راستی آن کسانی که تکبر ورزند از عبادت بزودی خوار و زیرین در دوزخ درآیند.

۱۴- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است محبوب ترین کارها در زمین نزد خدای عزیز و جلیل دعا است و برترین عبادت عفاف است و فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار دعا میکرد.

۱۵- اصول کافی- امام صادق علیه السلام فرمودند دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

۱۶- اصول کافی امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند دعا کلیدهای نجات و کامیابی و گنجینه های رستگاری است بهترین دعا آن دعائی است که از سینه ای پاک و دلی پرهیزگار برآید و در مناجات و راز و نیاز با خدا سبب نجات است و خلاصی با اخلاص است و چون بی تابى زیاد شود ملجاء و پناه فقط خداست.

۱۷- اصول کافی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا شما را به سلاحی راهنمایی کنم که از دشمنان نجات بخشد و روزی شما را فراوان و سرشار سازد گفتند بلی فرمود بدرگاه پروردگارتان شب و روز دعا کنید زیرا سلاح مؤمن دعا است.

۱۸- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند دعا سپر مؤمن است و هرگاه بسیار در را کوبیدی باز میشود.

۱۹- اصول کافی حضرت رضا به اصحاب خود میفرمود بر شما باد به اسلحه پیغمبران باو عرض شد سلاح پیامبران چیست فرمود دعا است.

۲۰- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرمود دعا از نيزه آهنين نافذتر است.

چند حديث در اخلاق

۱- از كتاب تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله باميرالمؤمنين علی علیه السلام فرمودند يا علی سه چيز از مكارم اخلاق است به پيوند با کسی که از تو بريده و عطا کنی به کسی که از تو دريغ داشته و بگذری از کسی که بتو ستم کرده .

۲- تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله باميرالمؤمنين علیه السلام فرمود ای علی با خانواده و همسايه و با هر که معاشرت و گفتگو میکنی خوش خلق باش تا نزد خدا بلند پایه نوشته شوی .

۳- كتاب تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند برترين شما در ديانت خوش خلق ترين شماها است .

۴- كتاب تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند حسن خلق صاحبش را بدرجه روزه دار و شب زنده دار ميرساند عرض شد بهترين عطاهاى حق تعالى به بنده چيست فرمود خوش خلقى است .

۵- تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خوش خلقى دوستى را پايدار کند .

۶- تحف العقول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بهترين شماها خوش خلق ترين شماهايند آنانکه الفت گیرند و الفت پذیرند .

۷- تحف العقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کاملترين مؤمنان در ايمان خوش خلق ترين آنها است .

خدمت به خلق

(حدیثی چند در خدمت بخلق و رساندن نفع به بنده گان خدا و فضیلت برآوردن حاجات برادران دینی)

۱- کتاب تحف العقول رسول خدا ﷺ فرمودند دو خصلتند که هیچ کردار خوبی برتر از آنها نیست ایمان بخدا و نفع رساندن به بندگان خدا و دو خصلتند که بدتر از آنها نیست شرك بخدا و ضرر رساندن به بندگان خدا.

۲- کتاب تحف العقول رسول خدا ﷺ فرمود محبوب ترین بندگان خدا نزد خدا سودمندترین آنها است برای بندگان و قیام کننده ترین بحق او آنانکه احسان و کار خیر محبوبه ایشان باشد.

۳- کتاب تحف العقول حضرت رسول ﷺ فرمود خداوند در میان بندگان بنده هائی آفریده برای حوائج مردم که شیفته احسانند و سخاوت را بزرگواری میدانند و خدا اخلاق خوب را دوست دارد.

۴- تحف العقول و نیز آنحضرت فرمود راستی برای خدا بندگان است که مردم در حوائج خود بدانها پناه برند آنان همان کسانی که روز رستاخیز از عذاب خدا در امانند.

۵- تحف العقول و نیز آنحضرت فرمود کارهای خوب از مردنهای بد جلوگیری کند و صدقه نهانی خشم خدا را فرونشاند و صلّه رحم عمر را افزایش دهد و هر احسانی صدقه است و اهل احسان در دنیا شایسته احسانند در آخرت و بدکاران در دنیا سزاوار بدی باشند در آخرت و نخست کسانی که به بهشت درآیند احسان کنندگانند.

۶- اصول کافی - رسول خدا ﷺ فرمودند هر مسلمانی که از جماعتی از مسلمین خدمتگزاری کند خداوند بشماره آنها در بهشت باو خدمتگذا دهد.

۷- اصول کافی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند رسول خدا ﷺ فرمودند هرکسی مؤمنی را شاد و خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هرکه مرا خوشحال کند خدا را خوشحال کرده.

۸- اصول کافی امام باقر علیه السلام فرمود ودر آنچه خداوند با بنده خویش موسی علیه السلام مناجات نمود این بود فرمود مرا بندگانی است که بهشت خویش بر آنان مباح و ارزانی داشته‌ام و ایشان را در آن فرمان روا ساخته‌ام موسی عرض کرد پروردگارا اینان کیانند که بهشت خود را برایشان مباح گردانیدی و آنان را در آن فرمان روا ساخته‌ای فرمود هرکه مؤمنی را خوشحال کند تا آخر حدیث.

۹- اصول کافی امام صادق علیه السلام فرمود کسی از شما نه پندارد که چون مؤمنی را شادمان کند فقط او را شادمان ساخته بلکه بخدا قسم ما را خوشحال ساخته بلکه بخدا قسم رسول خدا را شادمان نموده.

۱۰- اصول کافی امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرماید چون خداوند مؤمنی را از کور برانگیزد تمثالی با او خارج شود ودر جلو او راه رود وهرگاه مؤمن یکی از هول وهراسهای روز قیامت را ببیند آن تمثال به او میگوید نترس و محزون نباشید و مژده باد تو را بشادی و کرامت از جانب خدای عزیز و جلیل تا جائی که آن بنده در پیشگاه الهی قرار گیرد آنگاه خداوند به آسانی از او حساب کشد و بسوی بهشتش فرمان دهد و آن تمثال در جلوش باشد مؤمن بآن گوید چه خوب کسی بودی تو که از قبر همراه من درآمدی و همواره مرا به شادی و کرامت خدا مژده دادی تا آنرا دیدم

سپس گوید^۱.

تو کیستی گوید من آن شادی هستم که در دنیا به برادر مؤمنت
رسانیدی خدای عزیز و جلیل مرا از آن شادی آفرید تا تو را مرده دهم.
و باید دانست که اذیت و ایذاء مردو زن مؤمن بناحق بنص صریح قرآن حرام
و گناه است.

نور هدایت

اصول کافی کتاب ایمان و کفر - ابی جارود میگوید به امام باقر علیه السلام
عرض کردم ای پسر رسول خدا آیا شما دوستی و دلباختگی و پیروی مرا
نسبت بخودتان میدانید فرمود آری عرض کردم من از شما سؤالی دارم
و میخواهم بمن پاسخ دهی زیرا من شخصی نابینا هستم و کمتر راه میروم
و نمیتوانم همیشه به زیارت شما نائل شوم فرمود حاجتت را بپرس عرض
کردم دینی که شما و خاندانتان بدان بخدا متدین هستید برایم بفرمائید تا
من هم خدای عزیز و جلیل را بهمان دین داری کنم فرمود هر چند سؤالت
کوتاه و فشرده بود ولی بزرگ بود بخدا قسم دین خود و دین پدرانم را که
با آن خدای عزیز و جلیل را دین داری میکنیم برایت بیان میکنم و آن عبارت
است از شهادت به لا اله الا الله و اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ و اقرار به آنچه آنحضرت از
جانب خدا آورده و ولایت ولیّ ما (خانواده) و بیزاری از دشمن ما و تسلیم
شدن امر ما و انتظار قائم ما و اجتهاد^۲ و ورع - در ذیل این حدیث شریف

۱. آری

چو در گور تنگ استوارت کنند همه نیک و بد در کنارت کنند

۲. یعنی کوشش در تحصیل حلال و سعی در انجام امر واجب.

و در رابطه با کلمه ورع که بمعنی خودداری و اجتناب از گناه است مناسب دانستم که قسمتی از گناهان کبیره را مطابق آنچه علمای اعلام از آیات و روایات استنباط فرموده اند فهرست وار در این رساله شریفه درج نمایم تا مؤمنین از آنها اجتناب نمایند ان شاء الله تعالی - از آنجمله است ۱- شرك بخداوند متعال ۲- یاس از رحمت خدای رحمان و رحیم ۳- ایمن شدن از عذاب و عقوبت و کیفر کردگار عظیم ۴- عقوق والدین یعنی بدی کردن به پدر و مادر ۵- کشتن کسیکه در اسلام خورش محترم است ۶- شخص بالغ عاقل نسبت زنا بزن یا مرد بالغ عاقل مسلمان عقیف و آزاد بدهد ۷- خوردن مال یتیم ظلماً ۸- فرار از جهاد ۹- ربا خواری ۱۰- زنا ۱۱- لواط ۱۲- سحر ۱۳- قسم دوزخ بخدا خوردن بر وقوع امری یا بر منع و پایمال نمودن حق ذیحق ۱۴- منع و ندادن زکات واجب ۱۵- گواهی دادن بدروغ و باطل ۱۶- کتمان شهادت ۱۷- خوردن شراب ۱۸- نماز یا هر چیزی را که خدای متعال واجب فرموده عمداً ترك کردن ۱۹- شکستن عهد و پیمان مشروع ۲۰- ترك احسان برحمت خود از هر جهت در مقدمه احسان باو متعارف باشد ۲۱- بعد از مهاجرت از بلادیکه اقامت در آنها موجب نقصان دین است بسوی اسلام دوباره بهمان بلاد رفتن و اقامت در آنها گزیدن ۲۲- دزدی ۲۳- انکار دستور و هر چیزیکه خداوند متعال نازل فرموده ۲۴- دروغ بستن بخدا و رسول خدا و جانشینان او علیهم الصلوٰة والسلام بلکه هر دروغ نامشروعی ۲۵- خوردن مردار و خون و خوردن گوشت خوک و هر حیوانیکه بنام غیر خدا کشته شود البته حرمت آنها در غیر صورت اضطرار و نسیان است ۲۶- خوردن هر چیزیکه کسب آن حرام است مانند مالی که در ازاء مردار و چیز مسکر میگیرند و مانند أجرة زانیه و رشوه بر حکم ولو آن حکم

بحق باشد و مانند بهاء شطرنج ۲۷- قمار ۲۸- کم فروشی ۲۹- کمک کردن
 بظالم و تکیه کردن و میل نمودن بسوی آنها ۳۰- حبس و ندادن حقوق
 واجبه بدون عذر مانند زکات و غیره ۳۱- کبر ۳۲- اسراف و تبذیر
 ۳۳- استخفاف بحج ۳۴- جنگ با اولیای خدا ۳۵- اشتغال به لهویات
 ۳۶- غیبت ۳۷- بهتان بر مؤمن ۳۸- دشنام دادن بمؤمن و اهانت باو
 ۳۹- سخن چینی در بین مؤمنین بنحویکه موجب افتراق بین آنها گردد
 ۴۰- غش و خیانت با مسلمان ۴۱- وصیت ظالمانه نمودن ۴۲- اصرار بر
 گناهان صغیره.

پایان کتاب طلعه التوحید

تالیف حقیر محمد رضا آدینه وند قبادی طرهانی لرستانی

والحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین و صلی اله علی سیدنا و نبینا محمد خاتم
 النبیین و اله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین

قسمت دوم:

طلعة الايمان

منظومه طلیعة الایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای صانع صنّع وداور پاک	وی خالق آب و آتش و خاک
نور تو بود منورّ النور	نادیده بنور تو بود کور
نور تو شده است هادی ما	لولاها لما قد اهتدینا
بی نور تو من ندارم احساس	بی آن نکشم قلم به قرطالس
با نام توام زبان شده باز	با یاد تو گشته ایم دمساز
اسمت متبارک است واعظم	وصفت بزداید از دلم غم
بی نام تو من ندارم ادراک	بی آن نکشم قلم زفتراک
هر کس که زجمع حامدین است	با حمد و ثنای توقرین است
هر حمد و ثنا که در زبان است	مخصوص تو خالق جهان است
از حضرت تو کنم ستایش	برد رگه تو کنم نیایش
ما را به ره نبی اکرم	وان راه وصی اعظم

بنمای به لطف خود هدایت
 زیرا که تو راحمی وهادی
 الله احد تو بوده ای تو
 ذرات زمین و کیهانشانها
 آثار صنیعه تو عالم
 با حکمت و مجد و قدرت خویش
 ذات تو اجل ز فرض فارض^۴
 در عقل ذوی العقول ذاتت
 نی عقل بذات تو برد پی
 ده حسّ بواطن و ظواهر
 از وصف تو عالم است عاجز
 این نظم نکو که در جهان است
 ورنه مه و مهر و تیر^۵ و بهرام^۶
 عالم تو ز حکمت آفریدی
 آشکال و صور بروی ماده
 آری بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی خداوند متعال ابداع و ایجاد کننده
 آسمانها و زمین است و مرحوم کلینی در اصول کافی در کتاب حُجَّة از

۱. گمراهی.

۲. شهرت مؤلف ناظم است.

۳. خلیقه یعنی صنع و آفرینش.

۴. فارض یعنی صاحب اندیشه و فرض.

۵. ستاره عطارد.

۶. ستاره مریخ.

وجود مبارك امام باقر علیه السلام در رابطه با این مقام روایتی به این مضمون نقل کرده که آنحضرت میفرماید خدای عزیز و جلیل همه اشیاء را بعلم خود ایجاد فرموده بدون اینکه نمونه قبلی داشته باشد آسمانها و زمین ها را آفرید در صورتیکه پیش از آن آسمان و زمینی نبود و ما هم در رابطه با آیه مذکوره و این فرمایش امام علیه السلام آخرین بیت نوشته شده قبل از آیه و قبل از فرمایش امام باقر را گفته ایم و آنرا با مضمون آیه بدیع السموات والارض و مضمون روایت مذکوره بسنجید مطابق است - و اینک باصل مقصد پرداخته می‌گوانیم :

جان را تو دهی بجسم بی جان	از صنّع تواند جمله حیران
دانش نبود زسرت آگه	بیشش نبرد به منتعت راه
اجسام بسیطه و هیولا	مضنون تواند و لیس الا
مه را تو نموده ای منور	خور را تو نموده همور نور
کیهان و کواکب درخشان	از نور تواند جمله رخشان
ایجاد کنی هر آنچه خواهی	تقدیر تو هست بی تنه‌ی
این پهن فضا تو گستریدی	نیک اختر آن تو آفریدی
ذاتیکه بهر چه او تواناست	ذات تو بود حکیم و دانا است
کیهان وسیع باز و بیحد	از کُنْ فیکون تو مُمهّد
آفاق پر از ستاره کردی	زین أنجم بی‌شماره کردی
تا رونق وزینت سما شد	نورافکن و رهنمای م شد
آری - اَنَا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ - یعنی همان م زین ساختیم	
آسمان دنیا را بزینت ستارگان .	

۱ . ماده اصلی یا ماده المواد .

۲ . یعنی نه غیر تو .

مهر و مه وزهره و غُضارَد
اجرام در اسمان مُعَلَّق
سَيَّار و ثوابت بعمیده
حیوان و نبات و آدمزاد
روز و شب و صبح را تو سازی
در صنع حکیمی و توانا
الوان عجیب سبز و احمر
از حکمت تو کند حکایت
گر رنگ نبذ قمرنه پیدا
بر نیست لباس هست پوشی
از نطفه ناتوان و بد نام
از فیض تو گشته هور^۱ نوآر^۲
ابر و مه و باد و مهر انور
خَلَّاق توئی و ما سوا خلق
مخلوق تو در نعم شده غرق
گسترده بسیط ارض آرام
یک عالمی از فضای عالی
پاکش بکنی به برف و باران

با حکم تو در مدار لایذ
بنموده بضرب امر مُطْلَق
در سایه لطفست آرمیده
از خاک سیه نموده ایجاد
از بهر سکون و سرفرازی
از کار همه خبیر و بینا
با این همه زیب و حسن منظر
از جلوه نور تو است آیت
بیرنگ نبذ یکی هویدا
آب از دل سنگ خاره جوشی
ایجاد کنی یکی دل آرام
و زلطف تو گشته ماه زهار^۳
حاکمی است ز جود تو سراسر
جود تو رسد بخلق تا خلق
بگذشته افاضه تو از فرق
بر فوق نموده مهر و مرام
گسترده نموده در حوالی
در فصل شتاء^۴ و در بهاران

۱. آفتاب.

۲. پرنور.

۳. درخشان.

۴. زمستان.

تا آنکه نفس کشد تواند
 سمع و بصر و فؤاد دادی
 از نور تو دل شود مَنور
 دل را تو به دانش آشنائی
 تا آنکه بتو برند راهی
 این روح رفیق پر هیاو
 یکذره ز صنعت تو باشد
 این نظم جهان و نشر عالی
 باشد زدلائل و جودش
 تو قال تصادفی بینداز
 بسیار بشیطان و بکافر
 نادان خمود بی بصیرت
 چون فتنه روزگار باشند
 مصنوع مظفری چو انسان
 با این همه هنگ و سنگ و آهنگ
 با این همه قدرت و لیاقت
 با اینهمه مهر و چهر زیبا
 با اینهمه صنعت و صنیعت
 کی صنع طبیعتی است نادان
 باید که بخندد آدمیت

تا عمق ریه نفس دواند
 در مغز تو هوش را نهادی
 فیاض شود چو هور انور
 دادی و علاقه نهاتسی
 خوانند تو را بیا الهی
 کو میطلبد تو را بیا هو
 کافشرده اتم زهم بپاشد
 بهتر ز جواهر و لآلی
 حاکی است ز فیض و فضل و جودش
 در پیش طبیعتی جدل باز
 بسیار بنادان و بفاجر
 دانای عنود دیو سیرت
 خود تخم فساد را بپاشند
 کوگوی سبق برد زمیستان
 با این همه فضل و فقر و فرهنگ
 با اینهمه حکمت و حذاقت
 با اینهمه خصلت فریبا
 کو طعنه زند به صد طبیعت
 کی تخم تصادف است و جولان
 بر ریش طبیعتی و طبیعت

آنکس که زند دم از طبیعت کوری است کفور در حقیقت
از اینجا تا بیت بیست و دوم ردّ بر قائلین تبدّل انواع است

کی نوع زاصل خود تجاوز بنموده بگشته اژدها بزر
ارزن نشود به پنبه دانه حنظل نشود به هندوانه

شمپانزه نشد جمال انسان هرچند بر او گذشته دوران
ابلیس چسان شود به جبریل خر پشه کجا شود ابابیل

زرّافه نگشته آهو و بز نی آهو برّه به بُز مُرخُز
کی نوع زاصل خود مُبدّل گردیده بسوی غیر ز اوّل

نی علم بر این نمط دلیل است نی عقل براین غلط سیل است

شمپانزه نگشته ژرژ پنجم پروانه نگشته مار و کژدم
بوزینه نشد بعوج و یا جوج حاشا کندش نژاد ما جوج

زالوا نشده بشیر شرزه راسو نشده بگرگ هرزه
کی مور شده بمار ارقم راسو نشده بگرگ هرزه

برعکس چرا نگشته مطلب آن حلقه که فرض گشته مفقود
کی حلقه عیان بود در این باب برعکس چرا نگشته مطلب

تازه اگرش صحیح باشد آن مدعیان چو بی دلیلند
از فرضیه های داروینی تازه اگرش صحیح باشد

آن پنبه که رشته بود با دوک این مدعیان چو بی دلیلند
فرضی است بدون اصل و برهان آن پنبه که رشته بود با دوک

هیئات که مردمان عاقل زیین فرضیه ها بود فراوان
دریافت کنند حرف باطل زیین فرضیه ها بود فراوان

هر ژاژ و خرافه‌ای که خایند
 دانا نپذیرد اصلاً ای جان
 جاهل چو پذیرد از خرافات
 بازعود کنم به اصل مطلب
 ای خالق اصل و فرع عالم
 جود و کرم تو بی‌نهایت
 أعراض و جواهر جمیله
 باران تو ز آسمان فرستی
 از فیض تو در دم و دقایق
 از جود تو قطره بحر زخارا
 از بخشش ذات ذوالجلالت
 القصة عطاء تو فزون است
 تعداد هر آنچه در جهان است
 آگه زهوا جس^۱ قلوبی
 یُحیی و یُمیت غیر تو نیست
 از هیبت ذات بی‌مثالت
 مسجود توئی و جمله ساجد
 اکوان^۲ و حوادث و عوارض
 نی‌قبل تو را نه بعد و نی‌موت

رنجی است برنج خود فزایند
 گفتار بدون اصل و برهان
 ناچار شده اسیر آفات
 چون بود هدف ستایش از رب
 فسیاض افاضات دمام
 صنع و صفت تو بی‌شبهت
 ایجاد نموده بی‌وسيله
 تا آب دهی فراز و پستی
 بشکفت شکوفه و شقایق
 وز نور تو نقطه سبع سیار
 جن و بشر و ملک خجالت
 از مرز محاسبه برون است
 بر ذات تو واضح و عیان است
 زیرا که تو عَلَام غُیوبی
 عَلَام و مُحیط غیر تو کیست
 پشت همه خم در امثالت
 معبود توئی و جمله عابد
 بر ذات تو نیستند عارض
 نی‌کارز دست تو شود فوت

۱. دریای جوشان و عمیق و خروشان.

۲. آنچه بخاطر می‌گذرد.

۳. حرکت و سکون و اجتماع و افتراق این چهار چیز را اکوان اربعه گویند.

هرگه به فنا دهی مشیت
 گر رحمت تو نبود ضامن
 اعجاز دهی بانبیایت
 آتش تو کنی چو گل مُعطر
 گل زار کنی شرار آنرا
 خود نیل کنی به مهد موسی
 ذوالنّون نَهی بکام ماهی
 در کام نهنگ شد چهل شب
 وز آیت و معجزات بی حد
 تا او به اشارتی عظیمه
 أَحْجَاراً^۱ بقدرت قدیرت
 تسبیح تو گفت با صراحت
 گردی چو علی تو خلق کردی
 در علم و عمل درستکاری
 در صدق و صفا و در مُروّت
 در جود و سخاوت و شجاعت
 در حُسن فضائل و مناقب
 در صبر و جهاد و جان فشانی
 بوده است یگانه و مجاهد
 از فضل تو شد ولیّ مطلق

تا کتم عدم رود مهیت
 معدوم شدی وجود ممکن
 پرکرده قلوبشان زایت
 از بهر خلیل عصر آذر
 وان شعله بیقرار آنرا
 در مهد دهی سخن به عیسی
 بی قاتق و قوت و قند و چاهی
 تسبیح تو می نمود یارب
 دادی برسول خود مُحَمَّدٌ^۲
 قرص قمرت کند دو نیمه
 در قبضه این مه بشیرت
 دادی بکف کریمش آیت
 کز عرصه ربوده گوی مردی
 در بندگی از تو ذات باری
 در عهد و وفا و در فُتوّت
 در نهج بلاغت و بَراعت
 در فیض و افاضه مآرب^۲
 در اخذ علوم آسمانی
 او را تو چنین نموده قائد
 چون بود مدار حق و با حق

۱. جمع حجر و در اینجا مراد سنگ ریزه است.

۲. منافع و فوائد.

اولاد کرام او کذالک
ای بارء و خالق توانا
موران خموش و مرغ و ماهی
آثار تو بر وجود تو دال^۱
ذات تو بهر چه در جهان است
آگه بود و محیط و مدرك
با قدمت تو قدیم نبود
هر صاحب جلوه و جمالی
جز ذات قدیم بی‌زوالست
خواب و خور و خستگی نداری
نی شبه تو را نه مثل و همتا
تغییر و تبدلی تو را نی
آن وصف نژاده^۳ و نژاید
نی باب تورانه پور و همسر
هر کس نه براه تو رود راه
راه تو بود ره مُحَمَّد ﷺ
اجراء او امر تو واجب
از نهی تو اجتناب لازم

از تو شده سالک المسالک
رحمن و رحیم و حیّ و دانا
بر قدرت تو دهد گواهی
آلاء تو گشته شاهد حال
هر چند که ذره‌ای نهان است
بر این بودم بسی مدارك
جز حضرت تو حکیم نبود
دارند اُفولی^۲ و زوالی
کورا ست بقاء بی‌ملالت
با خلق تو بستگی نداری
دانیم تو را خدای یکتا
تردید و تزلزلی تو را نی
غیر از تو بشأن کس نیاید
نی موس و همدم و نه یاور
در ذلّ و ضلالت است و گمراه
وان راه وصیّ علی امجد
زیرا که تو خالق و غالب
بر طوع^۴ تو عازمیم و جازم

۱. دلیل.

۲. غروب.

۳. مراد صفات لم یلد و لم یولد است.

۴. تسلیم و اطاعت.

خود امر ونواهی تو نور است
 در بندگی تو افتخار است
 عاصی و مخالف تو مغبون
 بدبخت کسی که پیچد او سر
 دیده نشوی بدیده و دل
 موسی پی دیدن تو کوشا
 وزطور ندیده شد سرازیر
 احمد که فشاند گرد نعلین
 مازاغ^۴ بصر بد و مشرف
 با آنکه شدش خطاب لولاک
 پس دیدن حضرتت محال است
 ای ذات مُهِیْمَن^۵ و مُقَدَّس
 بهر تو بود هزار و یک نام
 هر نام بذات تو نشان است
 ای خالق خلق و حق مطلق
 بر ذات تو وفرشتگانست
 بر قبر و سؤال قبر و میزان

در عشق بطاعتت سرور است
 در طاعت غیر تو شنار^۱ است
 طاغی و معاند تو ملعون
 از طاعت تو خدای داور
 دعوای شهود و کشف باطل
 در طور صَعِق^۲ گشت و خموشا
 نادم شد از این نسخه تدبیر
 بر مسند قرب قاب^۳ قوسین
 بد مرکب او براق و رفرف
 او نیز ندید ایزد پاک
 در دَعْوِی دیدنت ضلال است
 وی جان و جهان ز تو مَوْسَس
 اَسْمَاء عزیزه دل آرام
 حاکی ز تو خالق جهان است
 وی نور وجود تو مُحَقَّق
 بر آخرت و پیمبرانست
 بر بعث و صراط و نار و رضوان

۱. یعنی غار و ننگ.

۲. افتاده و بیهوش بلکه مرده.

۳. مقامی است که حضرت رسول ﷺ در معراج بآنجا تشریف برد.

۴. یعنی چشم آن حضرت منحرف نشد.

۵. حافظ و نگهبان.

بر کل کتابهای منزل
 بر یک بیک اوصیای آن نور
 بر آنچه ز جانب تو احمد
 اقرار کنم دهم شهادت
 بر آنچه ز جانب محمد صلی الله علیه و آله
 اقرار کنم ز روی ایمان
 بر آنچه ز جانب تو سبحان
 اقرار کنم بجسم وبا جان
 زداشت نگفته آنچه گویند
 هر ژاژ یهودیان بخایند
 دور است زمشکاة^۱ نبوت
 ای براء وهادی برآیا
 بی هیچ شکی تو بی شریکی
 نی ضد^۲ بودت نه ندونی^۳ کف
 ترکیب وتالفی تورانی
 نی روح تو را نه جسم ونی جا
 حقاً که توحی لا یموتی

بر ختم پیمبران مُرسل
 اثنا عشر اوصیای مشهور
 آورده زامر ونهی آكد
 این است حقیقت سعادت
 آورده زامر ونهی ارشد
 این است وظیفه مُسلمان
 آورده یکایک رسولان
 این رای من است وعهد وپیمان
 بود انسپرده آنچه پویند
 هر یاوه مسیحیان سرایند
 دور است زمرقات^۴ مروّت
 وی سامع مطلق شکایا
 وز تو نسزد بغیر نیکی
 باشی بری ومنزه از حیف^۵
 زیرا که مؤلفی تو رانی
 غائب ز نظر ولی هویدا
 ناخورده طعام وآب وقوتی

۱. لوستر.

۲. مرتبه و پایه و درجه.

۳. خدای مخالف.

۴. خدای موافق.

۵. ظلم و ستم.

عاری وبری زحرص و آز است	ذات تو غنی و بی نیاز است
از بهر انابت و اطاعت	مهلت بدهی ز روی رحمت
فرداش بود بسی ندامت	هرکس نکند تو را عبادت
اعطاش کنی تو حور و غلمان	مؤمن ببری به باغ و رضوان
آماده نموده نار قهار	از بهر عقوبت تبه کار
و رغمض کنی عفو عباد است	گر چوب زنی ز عدل و داد است
او صاف تور ا کسی ندانند	کی وضف تو را کسی تواند
زین روی سرش بر آسمان است	هرکس ز خورد در او نشان است
پوینده شود ره سعادت	از قول رضا شود هدایت

پایان کتاب طلیعة الایمان والحمد لله رب العالمین

تالیف محمدرضا آدینه و ند قبادی طرهانی لرستانی

تاریخ فروردین ۱۳۶۱ شمسی مطابق ۲۵ جمادی الاولی ۱۴۰۲ هجری

قسمت سوم:

ملحقات

در رثای امام رضا

یادگار مصطفی و مرتضی و مهترین
 اندر آن وقتی که آدم بود بین ما و طین
 محض تشریف شماها خلق گشته عالمین
 عیسی مریم که زنده مینمودی متقین
 بر ولای تو ولی آله دارند افرین
 در قبال عز و جاهت کشته اند از چاکرین
 چون تجلی کرد آن خورشید بر آن سرزمین
 شد مطاف قدسیان و عرشیان عارفین
 گوی سبقت را ربود سستی ز فردوس برین
 گوی عصمت را ربود از طاهرات و طاهرین
 با داز ما بر روانت صد هزاران افرین
 با هزاران حج و عمره خود خبر دارم از این

ای رضای بر قضای حق رخا ایشاه دین
 نور یزدان در جبینت میدرخشیدی چو ماه
 ای که لولا کم همانا خلق افلاکی نبود
 موسی عمران ابان دست بیضا و عصا
 با جمیع انبیاء و اوصیای قبلشان
 هر که دارد درجه ان جاه و جلال و عزتی
 کوهساران خراسان رشک کوه طور کشت
 تا تراب طوس جسم انور در بر گرفت
 چونکه ارض طوس طیب شد مکان آن مکین
 هست شه را خواهری معصومه اندر ارض قم
 ای امام هشتمین ایشاف روز جزا
 یک طواف مرقدت گشته برابر در ثواب

لیلة القدر حضورت بهتر از الف سنین
 شرمه چشمان نماید خاک بایش حور عین
 بوسه بر پایش زنده کیخسرو خاقان جبین
 هاتقان غیب پاسخ میدهندش ایتچنین
 السلام ای عاشق فیرامام هشتمین
 گشت امروزیده طبق نقل قول صادقین
 اری اری خود بهشتش بیشکش باشدیقین
 ای زبطن طلیات ووی زیشت طیبین
 یسارادگار سابقین وافستخار لاحقین
 بسکه در هجران توسوزدوسیه کشتش جبین
 بلکه شاه بطحی بازاید از ایران زمین
 ویکه اولاد عظامت حجه حق اجمعین
 امم جز کردد کارت هم بجاه مرسلین
 سوی ما فرما برارور دست فیض از استین
 پس تو هم ادیندوند از در مران ای پاکدین

هر شبی در پیش قبرت لیلة القدری بود
 هر که اهنک مزارت میدماید با خلوص
 هر کسی آید بیوسداین خربج زرنگار
 آنکه بر ارامگاهت میکند عرض سلام
 السلام ای زائر قبر امام انس و جان
 هر که قبرت را زیارت میکند با معرفت
 شد جزای زائران مرقدا پاکت بهشت
 ای ولی الله اعظم پور موسای کظیم
 ای شه مکی تبار بطحی یثربی
 حبرالاسود ز هجرت دل چو داغ لاله کشت
 مکیان درانتظار و اهل یثرب چشمراه
 ای که اباء کرامت کلهم آیات حق
 میدهم سوگند تا یسلطان دین دادرس
 گوشه چشمی توشاها از سرفضل و کرم
 حتی سبحان گفت شاها سائلت از در مران

دست حاجتمند خود را سوی شه دارم دراز

غار باشد شاه رامنغ رشای مستکین

ذی القعدة ۱۳۹۷

علم و عالم

سعدی میگوید

عالم اندر میانهٔ جاهل منلی گفته اند صدیقان
شاهدی در میان کوران ست مُصحفی در سرای زندیقان^۱
ومن می گویم

یاغلی در میان خاشاک ست یا ملک در میان حیوانان
جمله کائنات الا هو ماسوائییا و صدیقان
خاشاک نعلین عالم دینند رو روایات شانشان برخوان
باز باید نمود استثناء و حق تنزیل جمع قدیقان
عالم است افتاب عالم تاب جاهل آن موش کور سرکردان
عالم است آن همای صدره نشین جاهل آن خُتفاسی^۲ توکلچان^۳

۱- زندیقان جمع زندیق، زردشتیان ۲- خُتفاسی - سوسک

۳- کلچان - ظرف زباله

عالم است از فرشته و انیس
عالم آن شمع جمع محفل است
برتر از ذوالقرون و ذوالقرنین
عالمان مطیع اهل البیت
عالم آن بلبل غزلخوان است
زو بدنبال عالم الادبسان
گر تلقی کنی از انان علم
چون خمینی و چون بر و جردی
یافتندی ره سعادت را
لب گشودند سوی صهباشان^(۱)
گر توداری قبول نعم الامر
جاهلانند اشیه الانعام
عالمانند ثابت و راسخ
عالمانند حافظ اسلام
تا نباشید عالمی نستوه
یار فیک شفیق بایشسان
گر تو انسان عین^(۲) را خواهی
چشم دل باز کن و عالم بین
آیت ایسزدیست دانشمند

جاهلان هیکلان شاذزان^(۱)
جاهل است آن مترسک جوان
عالمانند از مسلمانان
عارفان مفسر قرآن
جاهل آن زاغ و اغ^(۲) بدالجان
تا نباشی مقلد شیطان
مامضارا نموده ای جبران
صد هزاران نظیر آن جنانان
زان حریفان باده پیمایان
تا شدند اهل حکمت و عرفان
ورنداری جهنمت زندان
عالمانند کوکب رخشان
جاهلانند جیوه لرزان
جاهلانند بی خبر از آن
یا مقلد به آن جهانانان
هستی اندر جهان زگمراهان
یا که خواهی تو عین^(۳) هراسان
تا ببینی تو آیت یسزدان
دانش اوست حاجت و بررهان

۱ - شاذزان - سکوی قصیده های مجلی

۳ - صهب - ظرف نوشته مثلا

۵ - عین هراسان - چشم هراسان

۲ - واغ - قورباغه

۴ - عین - مردمک چشم

من نکویم که او بود والا
رو انیس جلیس^۱ عالم باش
رو تو غواص بحر انان شو
هر که دوری بجوید ازدانا
عالم اند هادی عالم
مدح عالم نموده پیغمبر
گر نباشید عالم عادل
تو ندانی که جاهلی یانه
تا بگوید به تو حقیقت را
تو ندانی جهالت جاهل
چون تونی غرق غفلت و کانا^۲
بازها گفته اند و میگویم
تا نگوئی چرا یکی هشدار
من همیدون نمایم اکاهت
قاتل انبیای با عصمت
هم شهیدان شاهد شیرین
زود روتحت رایت ااعالم
تا تو چون موش کور صحرایی
گشته ای همنشین هر ابله

دین و دانش به او دهد رجحان
تا بچینید سوسن و ریحان
تا کنی اخلا لولؤ و مرجان
میکشد بار خسرت و خسرتان^۳
جاهلانند لشکر سیدطان
دم جاهل شده است بی پایان
خویشتن را غنا احوال دان
خویش را عرضه کن بدانایان
بلکه آید شوی تو بعد از آن
چون نباشی تو خود زاکاهان
اندرین دهر کشتای ویلان
الحدراز رفاقت نادان
خود نداده به من زندانیان
از جفا و جنون جسمالان
همچنین اوصیای معصومان
جاهلان بوده اند در دوران
تانیاشی زجهل در خزلان^۴
گشته تی داخل صف کوران
بوده با هرسفیه هم پیمان

۱- جلیس همنشین

۳- غناء احوال غبار و خاشاک

۵- رایت - پرچم

۲- حرمان - محرومیت و پشیمانی

۴- کان - نادانی و جهل

۶- خزلان - ضرر و زیان

میتوانی پری جو وز قایان
 همچو کوئی که در خم چوکان
 هستی اندر خرابه هانان
 میرسی ای رهمنی رمالان
 رو روایات راویان بزخوان
 تا "سقر بُرد" پور بوسفیان
 اینکه خوانی حکایت نادان
 اکنه از سنت و هم از قرآن
 دیو یا دد "ایایکی ثعبان"
 باشی ایدر "یککی ز انسانان
 کرنباشی تو در خط شبحان
 میرسی تو به روضه رضوان
 پر شد از جهل عرصه کیهان
 کردگانا کشیری از ایران
 الامان الامان از این عصیان
 دکترا داشت رشیدی سلمان
 داد از دست مژده هب وایمان

از کجا سوی عالم لاهوت
 تا تو با جهل گشته همسر
 بیا که چون جغد در دیار تن
 کسی به لاهوتیان لاریبی
 وصف عالم شده است عال العال
 جهل بیچاره کرد بوجهلان
 ای بسا بی جهت شوی محزون
 تا نباشید عانمی شامخ
 هستی اندر بسینا این عالم
 سعی کن ای برادر دینی
 دیلم و فوق دیلمی جهل است
 که بدین اسمهای بی معنا
 با همین حرفهای لا طائل
 دیلم و فوق دیلم و لیسانس
 این کمونست کشت و ان فاشیست
 تا نگردی به خوشتن مغرور
 گول تاجر بخورد آن ملعون

۲- بوجهلان - ایرجهل ها

۱- پ

۳- سقر دوزخ

۴- پور بوسفیان - پسر بوسفیان، معاصی و مزید

۶- ثعبان - اژدها

۵- دد - درنده

۷- ایدر - در این جهان

گر نرداری زمن همی باور
 پس عناوین و کسبیه و القاب
 گر نبودی خمینی عالم
 کرد بیرون هم او از این کشور
 کرد رائج مسائل دین را
 غرق دریای رحمت حق باد
 فنّ فیزیک و شیمی و اعداد
 آن بیارند بر سر هر قوم
 همچو مردان دین و دانشمند
 جهل شیمی ست و جهل فیزیشین^(۱)
 همچنین ساخت نیزمشتی خاک
 پس برو فقه و حکمتی آموز
 در جهالت اگر برمیری تو
 از کلماتهای دیپلم و لیسانس
 اطلبوا العلم را بیادآور
 تا که بیرون شوی ز لاک جهل
 تا منور شوی بنور علم
 پیله جهل را بدور افکن
 گر تو خواهی که آدمی گردی
 دسته ثنی دورگشته از دانش

نیک بنگر به یوز صدامان
 کی کند درد مردمی درمان
 گشته بود این دیار کفرستان
 هم جهاندار و هم جهانخواران
 کرد بیرون شهنشا و شاهان
 آن فقیه فیهیم باایمان
 گر نباشند در خط قران
 کو بیاورد بر سر آیان
 سالها درس آدمیت خوان
 خدوبه آتش کشید کردستان
 بخشی از خاک پاک خوزستان
 تا ایی ذر شوی و یا لقمان
 هستی اندر عذاب جاویدان
 تیر برپیکر مسلمانان
 از من المهد تا بگورستان
 تادهی فکر رادمی جولان
 گوی سبقت ربائی از میدان
 تا نمیری چو کرمک نوغان
 رو بیاور دانش قران
 زینهار ای عزیز از این جلفان

مردۀ بودن بزیر سنگ اندر
 درک کن درک دین وائین را
 آنچه واجب شده بده انجام
 سنت نبی رارعايت کن
 بانبی وعلی واولادش
 بعد ازاین پیرو عالمان باش
 تا توانی ز جاهلان بگریز
 آنچه گفتم بجان و دل بسپار
 از گناه گذشته کن توبه
 پند آدینه وندگر تلخ است
 اندر آخر درود ربّانی

به که زنده زجهل در نیران^(۱)
 هم به چنگ آر جوهر ایمان
 از خطا و گناه روگردان
 باش تسلیم و گوش بر فرمان
 آشنا باش از دل و از جان
 عالمان عدول با وجدان
 تا نگردي فسورده و پیرمان
 تا دهی عقل و روح را سامان
 تا نباشی مقصر یزدان
 تلخ دار و بودت و ادرمان
 بر شهیدان ما و جانبازان

معلم کیست و وظیفه او چیست ؟

کلید	در قلعه مینوی ^۱	بسیودان در این نامه معنوی
چنین نامه را باید آموختن		به تکرارش اندر جگر دوختن
سراسر بود حکمت و پند و پاک		پراز گوهر و دانش تابناک
به نام خداوندگار از نخست		همی بردنامش جهان شد درست
خدای عزیز و علیم حکیم		سمیع بصیر رئوف رحیم
فرستاد از بهر تعلیم ما		همه انبیاء و همه اولیاء
ابا شرع دستور و حی کتاب		که هر یک در خشانتر از آفتاب
چو آدم چونوخ چو دیگر سران		براهیم و موسی مسیح زمان
ز بهر همه خاتم انبیاء		فرستاد بابهترین اوصیاء

عطا کردشان معجزی شمار
به انکشت احمد قمر شدندیم
به ضرب عصا انشقاق بحار
که عیسی بسی مرده رازنده کرد
فرستاد شان بهر تعلیم ما
نمایند ما را تعالیم پاک
زیست عد تعالیم بیغمبران
که باشند آموزگاران ما
چو لقمان و اصف^۱ چو دیگر سران
بدانسته دانشوران و مهان^۲
که خورشید رخشنده باشد منیر
کجا جاهل غافل کور دل
کجا پشک^۳ خشک درون دمن
کجا لب مرداب گندیده شور
معلم کجا و مال^۴ کجا
بود مرد دانافروغ فلک
به دانشوران و به دانش پزوه

چو شق القمر چون گلستان نار
ز بهر پیراهم خریقی حریم
ابر دست موسی بشد آشکار
پس از زندگی غم پاینده کرد
که گیریم راه و طریق هدا
به مینور ساندازین تیره خاک
رسیده است ثوبت به دانشوران
به دین به دانش کنند اشنا
که بودند پاکان نیک اختران
پس از قز فرهنگ گردد جهان
نه آن کرمک شب فروز حقیر
چو علامه گردیده هاد السبیل^۵
بود مشک ناف غزال خستن
شود شه نایب شراب طهور
بسی نایب جالب افتاده جا
بود بر تراز مهر ماء ملک
جهان یافته زیب^۶ قز شکوه

۲ اصف - اصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان

۳ دهان بزرگان

۲۲ پشک کور حیوانات

۴ زیب زینت و زیبایی

۱- هاد السبیل = راهنما، بلد راهها

۳۳ مالم درد آفرین جاهل

نه از جاهل کاهل بی هنر
به استاد برجسته نیکخواه
به معراج رفتن از این تیره خاک
به فرمود فردوسی نیکنام
میاسای زاموختن یکزمان
که دیدیم رفتند تا قرص ماه
کجا دیو دیوانه گردد کسی
کجا مست پابند پیمان شود
چه ددپیش داناچه بی دانشان
نشاید شود جاهل آموزگار
به دنبال جاهل نیپوئید راه
که جاهل ندارد روانش خرد
اگر چند پوشده تن پرنیان^۶
بود مغز جاهل ز حکمت تهی
ندارد فرو فضل فرزندانگان
گرانسان به جسم است یاساق و شم
کسی در جهان باشد آموزگار
بسان همه انبیای عظام

ندانسته خرمهره را از کهر
رسیدند جمعی به مریخ و ماه
به دانش بود ممکن و جان پاک
به روح و روانش درود و سلام
به دانش رسی بر سپهر روان
به کوشش به روز و شبان سیاه
به معراج چون رفت هرنا کسی
کجا دیوستان سلیمان شود
ولوپایگه شان بود که کشان
اگر چند باشد به تن استوار
اگر چند پوید به مریخ و ماه
چو بالارود بر زمین می خورد
ندارد هُش^۷ و رای فرهنگیان
اگر چند باشد چو سرو شهی^۸
ندارد فروغ کران مایه کان
چه فرق است با چرمه کاودم
که پیروده باشد زیروردگار
بسان امامان عالی مقام

۵- خرمهره = مهره های گلی رنگ شده که بر حیوانات آویزان می شود

۶- پرنیان = لباس ابریشم

۷- هُش = مخفف هوش

۸- شهی = راست و بلند

بسان گرانمایه دانشوران
 بگویم چسان باشد آموزگار
 نخست او بود در خصال کمال
 روانش خرد باشد و جسم پاک
 بود پاک فرزندان اسلامیان
 دوم باشد از پیروان علی
 یکی نابغه باشد اندر نبوغ
 هر آنکه که حاضر شود در کلاس
 سه دیگر کند بر محصل سلام
 چو بر کرسی درس گیرد جلوس
 کشاید زبان را به حمد خدای
 کشد پرچم دین و دانش به دوش
 خردمند و خوشخوی و شیرین زبان
 توانا و دانای بود در سخن
 بیاموزد باشد او پاک باشد بصیر
 چو از بهر تدریس زُتار^(۴) بست
 چو در یاب جوشده نطق کلام
 پراندیشه باشد ز روی خرد
 بود در اسخ و راستین زمان

به عرفان و حکمت سر سروان
 که از من بماند همی یادگار
 به نیکی و پاکی عظیم المثال
 تو گوئی که بهره ندارد ز خاک
 که خدمت ببندد کمر بر میان
 به نور ولایت بود منجلی
 ابافر و فرهنگ و فهم و فروغ
 فراوان ز یزدان نماید سیاس
 پس آنکه گزینده مژرس مقام
 نباشد عبوس و نگوید فسوس^(۱)
 که او دستگیر است واوره نُمای
 پُر آرم^(۲) و گرم و نصیحت نبوش^(۳)
 فروتن به تن باشد و مهربان
 چو سید از تَن^(۴) ایزمن گُوتمن^(۵)
 دبیر زمان را دو روشن ضمیر
 تو گوئی که ادریس دارد نشست
 خجسته سرشته فرشته پیام
 جوان پروراند جهان پرورد
 بود در فرهنگ و فرهنگیان

۲- ازرم - شرم

۴- سید از تَن - نام بودا به زبان هندی

۶- زُتار - علامتی برای دانشمندان مسیحی

۱- فسوس - کلام لغو

۳- نبوش - یادگیر

۵- سیرمن گوتمن - لقب بودا

چنان بر درخشد ز فرو شکوه
 درخشنده باشد به حسن ادب
 اباعفت و عصمت و باشرف
 نگهدار نام و نشان و حسب
 جلیل الاراده جمیل الهدف
 خور^(۱) بی کسوف و مه بی خسوف
 بود دوست با صاح^۴ بان هدا
 همه نور چون هور در آسمان
 کند امر معروف و نهی ازبندی
 زهر دانشی باشد او بهره ور
 ابانفس امّاره اندر جهاد
 بصوم و صلاتش کند اعتناء
 بود انس او با کتاب خدا
 زند چنگ بر این کتاب گران
 گزیند سخنهای برجسته را
 بسازندگی چون گشاید زبان
 دو دیده بپوشد ز نامحرمان
 بسازد همی دانش آموز را
 چنانش ز حکمت دهد پرورش

چو خورشید تابنده از فوق کوه
 چو ناهید رخشنده در تیره شب
 به پاکی درخشد چو در صدف
 به تعلیم کوشد به روز به شب
 خلیل خلف یادگار سلف
 به دانش پژوهان عطف و رؤف
 بود دشمن دشمنان خدا
 چو یوزاسف^(۲) و یوسف و اصفان
 به نیکی سپارد ره ایزدی
 چو ابهره ران ببارد گهر
 ابخلق سازد به داد^(۳) و داد
 بسوی خدا دستها بر دعاء
 که در این کتاب است راه هدا
 که از لوح محفوظ دارندشان
 که درمان کند زان دل خسته را
 پژوهندگان را کند شادمان
 زنا گفتمنیها ببندد دهان
 بیاموزدش دانش روز را
 که باشد به دور از سر سرزنش

۲ یوزاسف - نام بودا - به زبان عربی

۱ خور افتاب

۳ و داد - دوستی و محبت

زنا اهل حکمت بدارد دریغ
که حکمت نزیید به هرید سرشت
گر افتاد حکمت به دست بدان
که شایسته خرنباشد گهر
نشاید که شیطان شود فیلسوف
نباید ابوجهل گردد حکیم
معلم کسی باشد اندر زمین
بود دانش و بینشش بیکران
به شاگرد باشد همی چون پدر
اُبردست^(۱) قرآن به گاه و بگاه
همی گسیر دالهام را
همه دانشش باشد علم الیقین
بوداگه از مُجمل و مُبهمات
بود در تکلّم فصیح و بلیغ
روانش بود کان فضل و کرم
اگر این چنین باشد آموزگار
چو او مستقیم باشد و پاکدین
و گرنه بود ابلهی بد سگال
اگر بد گهر باشد و بد سیر

بسیاموزد آن را به روح ستیغ
حرام است بر سگ طعام بهشت
سنا نیست در دست این سنان
نزیید به هرید سیر تاج زر
ستمکار گردد ظلوم و عسوف
بخوانید تاریخ دیو و رجیم
جهان آفرینش کند آفرین
بود بهتر و برتر از دیگران
نماید و راز هنر بهره ور
نه بر کف سه رود سه عود و سه گاه^(۲) ز قرآن
بدان بر طرف سازد ابهام را
بود داخل اندر صف متقین
که تا برگزیند همه مُحکّمات
ندارد حقایق ز اهلش دریغ
نگردد به دانش پژوهان دژم
بود مرضی پاک پروردگار
بود جایگاهش بهشت برین
نباشد در او فرو فضل و کمال
کشسانند او را بسوی سقر

۱- ابردست = بردست

۲- سه رود سه عود و سه گاه = هر سه از آلات موسیقی

مُعلم گهی قابل است و پسند
و گرنه نباشد همی ارجمند
کشاند جهان بی بسوی فساد
به اتس کشد فسر فرهنگ را
به پایان یکی نکته سازم بیان
کمی هست فرهنگ با فرو هنگ
بود کسان و قانون قانون دین
بود جای تفسیر نور مبین
بود مدرس حکمت دین و داد
دیبرتش از دانش واکمی
مستدیرانش از مردم دانشی
کفایت کنند این بیانات پاک
بود طایق توصیف آدینه وند
رساند به مردان هزاران گزند
دهد عمر دانش پژوهان به باد
به بار آورد تلخی رنگ را
که تا باخبر گردد از این جهان
بود دور از جهل و از رنگ رنگ
بود جای تدریس حق الیقین
کتاب خدایت مستبین
به دور از مآلِب^۱ به دور از فساد
دل^۲ کنده با فضل و با فرهی
نه از بیسوادان فسر مایشی
ز بهر نساتید این اب و خاک

نیمین چنین نامه از باستان

نه اندر دستپروزی داستان

فهرست

بخش یک: طلعة التوحید

مقدمه	۵
-------------	---

اصل اول: اثبات وجود خداوند متعال

استدلالات موحدین جهان	۱۰
استدلالات قرآن کریم	۱۴
پی بردن به وجود مؤثر از آثار	۱۶
گفتار نظامی و ملای رومی	۲۴
رد گفتار نظامی	۲۸
رد ادعای ملا جلال رومی	۲۹
قدرت و آیات رحمت خداوند	۳۴

- ۳۵ نصیحت و اندرز به مادران
- ۳۷ آیات و نشانه‌های الهی
- ۴۰ تصادف و اتفاق خیالی باطل است
- ۴۱ قدیم بودن خداوند متعال
- ۴۳ یگانگی و بی‌همتایی خداوند متعال

اصل دوم: عدالت الهی

- ۴۷ اثبات عدالت خداوند متعال

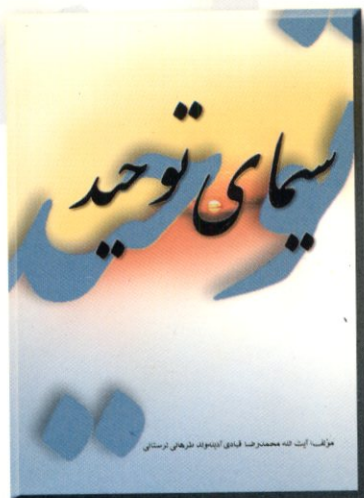
اصل سوم: پیامبران الهی

- ۵۱ دلیل عقلی بر وجود پیامبران الهی به طور اعم
- ۵۲ دلیل نقلی بر اثبات لزوم وجود پیامبران
- ۵۴ اثبات نبوت وجود مبارک خاتم الانبیاء ﷺ
- ۵۵ آیات مصرح در نبوت رسول الله ﷺ

اصل چهارم: امامت امام معصوم ﷺ

- ۶۳ لزوم وجود امام معصوم
- ۶۵ داستان محاجّه هشام بن حکم با دانشندان کلامی
- ۶۸ تأیید استدلال منصور بن حازم توسط امام صادق ﷺ
- ۷۰ محاجّه هشام بن حکم با عمرو بن عبید
- ۷۲ ایمان آوردن مرد شامی
- ۷۴ استدلال علی بن موسی الرضا ﷺ
- ۸۰ احادیث

۸۰	حدیث شریف ثقلین
۸	حدیث شریف سفینه
۸۳	حدیث منزلت
۸۴	حدیث ولایت
۹۰	محبت و مودّت معصومین <small>علیهم السلام</small> واجب عینی است
	اصل پنجم : معاد
۹۵	معاد، روز حساب
۱۰۷	فاطمه در فضل قرآن
۱۰۸	ثواب قرائت قرآن
۱۰۹	فضل دعا
۱۱۱	چند حدیث اخلاقی
۱۱۲	خدمت به خلق
۱۱۴	نور هدایت
۱۱۷	قسمت دوم — طبعه الایمان
۱۱۹	منظومه طبعه الایمان
۱۳۱	قسمت سوم — ملحقات
۱۳۳	دورنمای امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۳۵	علم و عالم
۱۴۱	معلم کیست و وظیفه او چیست
۱۴۷	فهرست



ISBN 964-8686-99-8



9 789648 686999